



77-93661
LIBRARY OF CONGRESS
6
JUL 29 1980
COPY
ORDER DIVISION

Ketabton.com



بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان موقعیکه روحانیون شهر کابل و اعضای جمعیت علمای افغانستان را پذیرفته و با آنها صحبت مینمایند

اقتصاد و قایم مقامات

در جلسه که به ریاست انجنیر نظر محمد عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو شورای انقلابی و وزیر فواید عامه در سالون هتل هرات نایب گردیده بود پیرامون یک سلسله موضوعات بحث و مذاکره صورت گرفت.

• • •

پوهنمل گلداد عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عضو شورای انقلابی و وزیر تحصیلات عالی و مسلکی ۱۹ جوزا در حالیکه والی غور حاضر بود در سالون آن ولایت با عوفیدان قراء غلجین و آهنگران مربوط چغچران مرکز ولایت غور ملاقات نمود. درین موقع پوهنمل گلداد مداخلات بسی شرمانه امپریالیزم امریکا و همدستان خاین

آنها در خاک مقدس ما تفتیح کرده اند و همبستگی کامل مردم شریف آن ولایت را در راه شگرفانی افغانستان عزیز آرزو کرد.

• • •

فضل الرحیم مومند وزیر زراعت و اصلاحات ارضی روز ۱۸ جوزا در دفتر کارش با محی الدین اوف نورالدین اکرام و ویج معاون اتاقهای تجارت و صنایع اتحاد شوروی ملاقات نمود.

• • •

پوهاند دوکتور محمد ابراهیم عظیم وزیر صحت عامه روز ۲۰ جوزا در دفتر کارش با کرافت پومبل سفیر کبیر جمهوری دموکراتیک آلمان مقیم کابل ملاقات نمود.

طی این ملاقات روی کمکهای طبی آن کشور به وزارت صحت عامه جمهوری دموکراتیک افغانستان مذاکره بعمل آمد.

دستگیر پنجشنبه عضو بدوی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو شورای انقلابی ۱۶ جوزا با ذائق والی بگلان وارد خنجان شده و با سر انجنیر و آمر حفظ و مراقبت شاهراه سالنگ در زمینه احداث سربك و لدوالی خوست و فرانگ و بگلان و اعمار مجدد پل کنده سنگ علاقی داری ناله و برفک مذاکره نموده و تصامیم لازم اتخاذ شد.

• • •

اسلم وطنجار عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عضو هیات رئیسه شورای انقلابی و وزیر مخابرات که اخیرا از کندهار بکابل آمده بود. روز ۲۰ جوزا دو باره برای واری اموال حزبی و دولتی ولایت کندهار وارد آن ولایت شد.

در میدان هوایی کندهار از طرف والسی و قوماندان قول اردوی نمبر ۲ و قوماندان خارتوی اعضای کمیته های ولایتی و شهری و روستای نوایر و عده از شهریان کندهار استقبال گردید.

• • •

دوکتور راز محمد پکتین عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان عضو شورای انقلابی و وزیر آب و برق در حالیکه والی بامیان با وی همراه بود از جریان تدریسی لیسه مرکز بامیان دیدن نمود.

به مردم شریف و زحمتکش و لدوالی میوند ولایت کندهار رسانید. وزیر مخابرات در حالیکه والی و قوماندان قول اردوی کندهار حاضر بودند در اجتماع از روحا نیون، عوفیدان و مردم زحمتکش و لدوالی میوند ولایت کند هار در مرکز آن و لدوالی اشتراک نموده پیرامون اهمیت و ارزش های حیاتی اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان تو ضیحات مفصل ارائه نمود.

• • •

به جواب پیام تبریکه بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان به مناسبت روز ملی جمهوری سوسیالستی چکوسلواکیا پیام امتنانیه از طرف گوستاف هوساک منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونسیت چکوسلواکیا و رئیس جمهور جمهوری سوسیالستی چکوسلواکیا ولوبامیر شتروگال صدر اعظم آن کشور عنوانی بیرک کارمل به کابل مخابره شده است.

• • •

بیمست و پنج هزار کتابچه و دو صندوق لوازم درسی را شاگردان مکاتب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالستی از طریق انجمن دوستی و روابط فرهنگی اتحاد شوروی با کشور های خارج به شاگردان وزارت تعلیم و تربیه جمهوری دموکراتیک افغانستان هدیه داده اند.

بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان ساعت نه قبل از ظهر ۲۰ جوزا با هیات جمعیت علمای افغانستان و نمایندگان علما و روحانیون شهر کابل در مقر شورای انقلابی (ارگ) در حالیکه عبدالرحمان صافی معین وزارت عدلیه نیز حاضر بود ملاقات و گفتگو نمودند.

• • •

به جواب تلگرام تبریکه بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان به مناسبت انتخاب جوی یتیم میاتوویک به ریاست ریاست جمهوری فدرالی سوسیالستی یوگوسلاویا پیام امتنانیه عنوانی بیرک کارمل از جانب مو صوف مواصلت کرده است.

• • •

نیات انقلابی بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان را برای رفاه و سعادت مردم افغانستان ۱۷ جوزا اسامی و وطنجار عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان عضو شورای انقلابی و وزیر مخابرات

دربین شماره

مکتب آینده مشکل زیك خا نواد . مهربان اطفال وطن ما خواهد بود كه بر اساس دین مبین اسلام ، صداقت به وطن ، خدمت به خلق و آشتی نا پذیر بودن با دشمنان استقلال ملی ، حاكیمت ملی و تائیت از غرض کشور ...

برك كارمل

شنبه ۲۴ جوزا ۱۳۵۹ ۲۷ جون ۱۹۸۰

به پیش در راه بهر روزی نسل آینده کشور

... و سپاس و نودود ، ما بر تو پادای کودک

سیمای کودک در ادبیات معاصر

زندگی های فالد عدالت اجتماعی در شهر ها و روستا ها

کمبود منزل رهايش يك كشورى در سطح ملی

فراری قاتل

مکاتب آینده ما مجهز با آخرین وسایل تعلیمی عصر خواهد بود

اطفال امروز خوشبختان جامعه بهروز فردا

زین قلزم حیرت جایی گل نکرد ...

سخنی در زمینه مسوولیت خانواده هادر برابر اجتماع

المیهك مسكو جهانیان را برای ..

قیمت عدالت

دعای شقاقت اوملی دولتی زوگد به تکامل کی دملی او اصیل هنر ارزش

در محکمه فامیلی چه خبر است ؟

روی جلد : استاد سر آهنگ سر تاج موسیقی افغانستان

نابلوی متن : کودک در حالیکه به آینده نگران است دنیا را در آغوش کشیده

بلون اینکه از خود ملی یا بی در جهان هستی بگذارد نیست و نا بود می شو ندفقط یگانه خا طره ای که از خود نزد پدر و ما در باقی می ماند هما نا داغ جگر سوز نیست که جراحات آن التیام نا پذیر است .

در وطن عزیز ما نیز کودک کان بسیار رنج برده اند و همین اکنون نیز مبارزه انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان در راه دهن کردن جسد تنگین عقب ما ند می ادامه دارد زیرا از گذشته های دور خا نواده ها و مخصوصا اطفال کشور ما از بین جهت خیلی رنج برده اند .

خو شبخانه امسال روز جهانی کودک تحت شعار «اطفال در سالهای ۸۰» در فرصتی تجلیل می گردد که کشور ما

در مرحله نوین از تکامل انقلاب نور قرار دارد و سخت در تلاش آن است تا کو دکان که لپال های ضعیف امروز و درختان پر لمر آیند و کشور اند پر با و تر و پر لمر تر بار آیند آرزوی دولت انقلابی ما این است که اطفال مان یگراز فقر و گرسنگی

حکایتی در لب ندا شته باشند و از بسی نوایی و بی غذایی مرگ نابه هنگام نامنگیرشان نشود و تعلیم و تربیت سالم دیگر دیو جیل ویی نا نشی را از سر را هشان دورند . شرا یط شمول در کود کمستان ها ، پرورده شگاه ها و مدارس و مکاتب خیلی سهل خواهد شد همچنان و سایل سر گرمی ، پارک ها و تفرجگاه های کو دکستان بسط و گسترش خواهد یافت .

بنا برین باید شعار این باشد که همه خا نواده ها در راه تربیت سالم و ساختن يك محیط انسانی غرضی رشد و انکشاف ذهنی و جسمانی کودک کان درین راه بسج گردند و عیلا در جهت ساختن شخصیت اجتماعی کودک کان و رفاه و آسایش ایشان از سعی و تلاش دریغ نورزند مخصوصا مادران درین قسمت رسالت بسی عظیمی را به عهده دارند زیرا رانزیکه در وجود مادر نهفته است ویا نوسنی و صمیمیت لایتنا هی می تواند بهترین باغبان برای پرورش گلها یی که عیار ت از کودک کاش میا شد باشد .

رها بی کودک کان بنا میم خیلی به جخواهد بود .

به همین اساس برای نجات بشریت از قید ظلم و احیای روز ها سال هاودده هارا نام گذاری نموده اند که ما به افتخار از یکی از روز های خجسته تجلیل به عمل می آوریم .

این روز روز با عظمت و اربت کودک کان است که از طرف ملل متحد به سویسه جهانی تجلیل و ارج گذا ری می شود درین روز است که ندا ی کودک کان جهان را هر چه رسا تر می شنو یم که با هم و با یک ندا ی پاک والسا لی میگو یسند مرگ بر جنگ و جنگ آوران ، زنده باد صلح و همبستگی در سراسر جهان بشریت .

بی جهت نیست که کودک کان جهان این شعار را به آواز رسا میدهند زیرا آنها می دانند که دربر توصل و دوستی می شود رشد طبیعی و اجتماعی کودک کان به صورت درست صورت گیرد و حیات مسرفه و خواستنی برای شان مهیا گردد .

مگر با تا صف باید گفت که همین اکنون که از وجود پاک و معصوم کودک کان تجلیل بعمل می آید در کشور های تحت استعمار این موجودات ما ندند پدران و مادران شان تحت ضربهای کشنده سرمایه داری قرار دارند و بنا م ها و اشکال رنگارنگ تحت فشار و شکنجه های غیر انسانی بسر می برند .

مثلا در افریقای جنوبی سالانه هزارها موجود بی گناه و معصوم قربانی سیاست تبعیض نژادی می شوند و یا ملیون ها کودک بی پناه و رنج کشیده در آسیا و امریکای لاتین و افریقا مانند کرم ها در خاک و خاشاک می لولند و زند می نا کرده شگوفه های امید شان بربر می گردد و مرگ و میر قا به هنگام آنها نیست نبودن غذای کافی ، زلد می صحر و سایر نا بسا مانی اجتماعی است در کشور های عقب ما ند از لحظه ای که کودک چشم به جهان هستی می گشا ید در میان مصیبت ها و رنج و امراضی بوجود آمده و بالاخره در میان سبل محرومیت ها

در طول تاریخ جوامع بشری بخصوص بعد از ایجاد اولین جامعه مبتنی بر استثمار فرد از فرد که آنرا به نام فئودالیسم و سرمایه داری می نامند کودک کان زحمتکشان مواجه به رنج و محنت تاریخی می شوند و از همان آوان جامعه بر دگی استثمار و ظلم طبقات مستمگر به اکثریت آغاز می یابد که لمره و توشه تاریخی آن تا ایجاد جامعه عاری از نسا قضا ت طبقاتی توام داشته و سراسر جامعه طبقاتی ازین محرومیت ، فقه ها و تکه ها دارد .

طبقات مستمگر در طول تاریخ نا قدر ت داشتند خو ن زحمتکشان را چون با ده سر کشیدند تا خود را با خود شان آرام و معاد نمند باشند بایک نظر مختصر و گذرا به تاریخ جوامع بشری خیلی روشن دیده می شود که در اطراف قصر های سر به فلک کشیده و بنا های پرزرق و برقی مستمکان تاریخ ، انسان های خیلی نیاز مند و محتاج به وسایل اولیه زیست ، زندگی داشته و دارند اما باید آگاه بود که طبقات مستمگر به در طول تاریخ علیه طبقات ظالم و مستمگر جنگیده و یکبار بی امان نموده اند و در راه آزادی خود ، خالوا دم و بخصوص کودکان خویش که آینده سا زان جوامع بعدی اند محنت و رنج فراوان را متحمل شده اند که این مبارزات گرم و پیگیر در دهلیز های تاریخ همیشه ظنین الکن بوده و در نتیجه سبب کامیابی ها و پیروزی های زحمتکشان و محنت دیدگان گردیده است .

مبارزه کارگران قهرمان در جامعه سر ما به داری فروغ تابان و روشنی را به ارمغان آورده که نتیجه آن نجات بشریت و به ویژه کودک کان معصوم از استثمار و ایجاد جامعه مترقی است .

به همین ارتباط اولین کشور سوسیالستی در جهان بوجود آمد ————— در محروم و زحمتکش از یوغ استثمار و بدبختی نجات یافتند و کودک کان که بعد از آن کشور چشم گشودند و زند می را به آغاز گرفتند در خا نواد مو اجتماع مورد تکریم و احترام بیشتر قرار گرفتند که اگر این عصر را عصر و زمان

خوانان دنوی پولنی د
جور و لوستر مسو و لیت
لری

گوند پدغو سختو کلولو کی چی دافغانستان
له سلطنتي ارتجاع سره له مخاخ مبارزه
لگياو ، د نړيم انټر ناسيونال د مشر او
پسدي خبري باندي مخه او ټينگه
غږيده نړيوده چی ، ځوانان د هيواد دکار گري
طبيی او ټولو زيار ايستو نکو د گوند يوه
ستره زير به او لکيه گاه تشکيلوي او د هيواد
دالوتکي گوند يو او را تلوتکي په ځوانانو
پوري تعلق لري . موږ د ميتکريينو گوند يو
او ځوانان تل په شپږ رضايت او خوښي سره
دښتکريينو لار تعقيبوي . موږ دزاهد ورستوالي
پر ضد دسر ښتولوتکي جگړی گوند يو او

دهد نو خوانانو د «هرواو» آوازونه دکابل
بشار او شهبود دتورو بشارو نو خټکه او آسمان
لر زاوه . ناسنبداد په کمزوری کولو او بیا په
پرېکړونی ټول سره یی وړانولو او نسکورولو
لو پروسه کی خوانانو خپل ځلاند نشن ولوباوه
نصحنه لاندې انقلابی نهشت یی له کار گری
نهشت او دېرگوانو له غور څنگو نو مزه په
انقلابی مبارت سره تلفیق کړ او په هوشیاری

ځنگله له جگړې ، نژادې نو پير ، اپانايډ ،
اسيزم او فاشيزم ، پر خدائې ، استعمار او
نوي استعمار ، امپرياليزم ، سېوليزم او ارتجاع
برخه په مړانه مبارزه وکړې او له شخړتۍ

«ستا می وطنی ... هرای خیزه ، پراخه او
وری دی ... باید ووایو ناسی خنکه کولی
سی یو نیمن او وروسته پانی هیوان په یوه
لپای او سر لوی هیوان باندی بدل کړی ،
خنکه کوئی شی یوپی سواده او نیمن هیوان
په یوه با سواده او پر مخ تللی هیوان بدل
کړی . نو زموږ د هر ځوان ، وطنه ده چی
په خپله یی زده کړی او نامکان په حدودوکی
له خپل ټیر کوچنی وزگار وخت خنکه
په استفادی سره زیار ایستو نکو نه په لیک
وست د زده کولو سره د کار گری طبیی
او دافغانستان دټولو زیار ایستونکودسیاسی
و طبقاتی شعور دسطحی دلوړولو په لاره کی،
د کار گری طبیی په جلب او جذب اوسازمان
د کولو کی ، په کلی او ښارکی مبارزه کړی
د خنکه دوی ټولنی دجوړولو ټول سترموولت
په وروستی تحلیل کی مناسو ، ځوان نسل
په غاړه دی .

[illegible]

به مناسبت بزرگداشت از روز جهانی کودک:

از : س. د. هاشمیار

... و سپاس و درود

ما بر تو باد، ای

کودک

کودکان ما آنها که

میمیرند و آنها که زنده

میمانند



ودوکتورس انا هیتا ترین لحظه میگریست، با تمام وجود خود میگریست، چرا که خاطره آناییکه در راه وطن جان باخته بودند یکبار دیگر زنده گردید.

• در کشور ما ۳۵ کودک از هر یک صد کودک نرسیده به سن پنج سالگی میمیرند، در حالیکه میتوانند زنده باشند و زندگی کنند اگر شرایط وقایع و معافیت کتلوی به صورت سر تا سری گسترش یابد.



• در تالار بزرگ کابل نداری تا گمان سکوت سایه انداخت اشک در چشم هانست و غنچه هاراه های گلوهارا گرفت و همه به گریه افتادند - گریه تلخ و دردناک - گریه - یی که از قلب ها مایه میگریست و با اشک ها آشکار میگردید، و این صحنه بود تلخ و تکان دهنده، زیرا

روز جهانی کودک که به اساس فیصله سال ۱۹۵۴ سازمان ملل متحد همه ساله به کوشش اداره یونسف و به وسیله همه کشور های عضو ملل متحد بزرگداشت میگردند در واقع هوشداری است برای حکومت ها و سازمان های وابسته که بادرک و شناخت شرایط و ضوابطی که در مجموع حیات کودک را خوش یختی و آینده اش را با خطر برابر می سازد کارنامه های علمی و تطبیقی را در ابعاد گونه گونی که بتواند جلو گیر نا بسامانی های زندگی کودک در سطح ملی و جهانی باشد به عمل پیاده کنند و به این ترتیب زمینه های مطمینی را برای نسل فردایی ریزی نمایند.

در کشور های دور از اکتشاف نگهبان داشته شده جهان سوم که به خاطر استیلای خان سالاری در جریان سده های فراوان جوامع انسانی فقر - بیسواری و بیماری سه پدیده شوم زندگی همگانی مردم به شمار میاید حیات کودک بیشتر در معرض انواع گونه گونه گون بیماری ها قرار دارد و نه تنها مسایل اکتشاف ذهنی روانی و اجتماعی به هیچ عنوان مطرح نمیباشد که به خاطر عدم حتی کمترین شرایط زیست انسانی که زندگی را بتواند در پائین ترین سطح آسایش و آرامش قرار دهد حجم و فیات کودک هر سال بیشتر و بزرگتر می نماید و به تعداد قربانیان خرد سال افزایش به عمل میاید.

در افغانستان این تراژیدی - تراژیدی بزرگ های نا بهنگام کودک و یازدگی در پائین ترین سطح ممکن آن عمیق تر از هر کجای جهان در چشم انداز عاقلان دارد - پایین بودن سطح سوان و آگاهی عمومی - پایین بودن سطح

اقتصاد ملی - عدم شرایط زیست صحتی - عدم شرایط تامین حفظ الصحة فردی خانوادگی و اجتماعی - کثیف بودن محیط زندگی - کمبود وسایل گسترش خدمات اجتماعی، عدم موازنه در عرصه خدمات تعلیمی و صحتی میان شهر و ده و عدم یک کار نامه موثر و قایوی سر تا سر تا سری در شمار عواملی است که موجب میگردند از هر صد کودک جامعه ما ۳۵ تن آنها پیش از آنکه به سن پنج سالگی برسند بمیرند و بقیه نیز حیات درد ناکی را که فاقد هیچ گونه بیمه اجتماعی است بگذرانند.

با توجه به اینکه این همه عوامل نابسمان در زندگی کودک میراث شوم روش های سیاسی نادمست خان سالاری است که در جریان سده های فراوان حکمفرمای زندگی مردم بوده است با آنکه در حال حاضر آن نظام هایستند و روش های مترقی سیاسی جایگزین آن گردیده است باز هم جریان آن کاری نیست که در مدت کم بتواند عملی گردد و ایجاب طرح و تطبیق کارنامه ها و پلان های مختلفی را در ابعاد وسیع زندگی اجتماعی میکند در گذشته روز جهانی کودک در کشور ما و تجلیل از آن صرف یک شعار بود و بزرگداشت از آن فقط در جمع آمدن عده ای به سالون های مجلل و گلو بنداندن و مقاله خوانی های بی محتوا و گفتن و پختن کردن حرف های ملالی و وعده های دروغیم خلاصه میگردید و این مراسم هم فقط برای کودکان خانواده های بر گزار می شد که در سطح رقاء خانوادگی و اجتماعی قرار داشتند و گرنه میلیون ها کودکی که در ده و دشت و کوه و شهر ما گرسنه بودند و نان نداشتند بیمار بودند و دوا نداشتند و امراض سازی کنند



کودکان ناز و وکتون پارچه زیبای وحدت ملی را به نمایش گذاشتند این نمایش چه از نظر شکل و چه از نظر محتوی خود نمایش بود قابل پذیرش.

جوانان کشور هند سیم داشتند و بر نامه هنری را به اجرا در آوردند.

آنچه در بخش های مختلف این نمایش گونه بیشتر جلب توجه میکرد استعداد قابل پرورش کودکان ما در زمینه های هنری و نمایش «بیرق» که به وسیله گروهی از های چشمگیری خاصی داشت.

نمایش «بیرق» که به قبیله گروهی از کودکان شیرپور و وکتون به اجرا آمد در تحریک احساس عاطفی بیننده ها نقش فراوان داشت، در این نمایش کودکان به چهارگروه تقسیم بندی شده بودند و هر گروه لباس به لباس های سیاه، سرخ و سبز بودند که در مجموع خود رنگ بیرق ملی را افاده میکرد و گروه چهارم نیز لباس قرمز یی به تن داشتند لطفاً ورق بزنید

به وسیله ریاست کودکانهای کابل و با شرکت اعضای شورای انقلابی برخی از اعضای کابینه، فعالین حزبی و مسئولان ارگان های دولتی به تجلیل آمدند بعد از آنکه آیاتی چند از قرآن عظیم الشان تلاوت گردید و سرود ملی جمهوری دموکراتیک افغانستان پخش شد، بیانیه های به وسیله رئیس کود - کستانها - رئیس حمایه طفل و مادر - نماینده یونسف در کابل، معاون صحت طفل و مدیر مسوول مجله طفل و مادر ایراد گردید که در آن به تحلیل وضع زندگی کودک در ابعاد مختلف آن در کشور مابرداخته شد.

در بخش دوم این مراسم نمایش گونه یی ترتیب شده بود که به وسیله کودکان کود - کستانهای «حمید و وکتون» «شیرپور و وکتون» «جمال مینه و وکتون» «مهری و وکتون» «نازو و وکتون» «مکرور و وکتون» و «حلیمه و وکتون» به اجرا آمد و در بخشی از نمایش نیز نو -

* صحت تنها معنی سلامت جسمی را ندارد، بلکه بهبود کامل حالت های جسمی، روانی اجتماعی است که معنی صحت را دارد.

• • •

* نمایش گونه های که به وسیله کودکان کودکانهای کابل به اجرا آمد در مجموع مانگر استعداد ها و ظرفیت های هنری بود که در میان کودکان ما وجود دارد.

• • •

زیر این شعار، توسعه هر چه بیشتر تبادل تجارب و معلومات را در میان کشور ها به استخدام وادامه زمینه توسعه معلومات در مورد پراپلم های اطفال کشور های مختلف و به تجزیه و تجلیل آوردن این پراپلم ها، اکتشافی خدمات ترجیحی برای معلومات تخیلی، سیم گیری در اکتشاف و تنظیم پالیسی های متمر برای اطفال و توسعه همکاری و تعاون در خدماتیکه به بهبود و بهتر شدن وضع اطفال در کشور های روبه اکتشاف ارتباط دارد تاکید میکند و کشورهای عضو را به عملی ساختن آن توصیه میدارد.

بدون شک اگر کشور های از اکتشاف دور نگه داشته شده فعالیت جمعی گسترده در این زمینه ها داشته باشند و پراپلم کودک را جدی تر از آنچه تاکنون بوده است تلقی کنند دشواری ها راه حل مییابد مشروط به اینکه اداره یونسف نیز در تنویل پرو گرام هایی که باید به عمل پیاده گردد سیم فعال بگیرد و این کشور ها را که بیشتر آنها به مشکل اقتصادی مواجه اند یاری دهند

در کابل یازدهم جوزا روز جهانی کودک، امسال با شکوهی هر چه بیشتر در تالار کابل نداری بر گزار گردید در این مراسم که

سال در میان شان به درد و مرگ میبرد اخت از این جشن ها خبر داشتند و نه هم آرا خود میدانستند ...

اداره یونسف سازمان ملل متحد امسال جهانی کودک را با شعار «کودکان در دهه شان» در همه کشور های وابسته به سازمان ل به تجلیل میاورد و از این روز قدر دانی نماید. این شعار یکبار دیگر به همه ی حکومت و خاصاً حکومت کتور های جهان سوم یاد ری میکند که با تحقیق و مطالعه در زمینه گی کودک عوامل نارسایی ها و نابسامانی را تشخیص دهند و با پیاده کردن طرح ی علمی شرایط تازه ی را به وجود آورند صحت طفل در سه بعد وسیع جسمی - روانی اجتماعی خود تقسیم گردد - فعالیت های یوی علیه امراض و بیماری های کشنده وی کودکان توسعه داده شود زمینه های سیمی و آموزشی فراهم آید و شخصیت دك درخواوا دمو اجتماع مورد احترام بیشتر گردد.

با توجه به اینکه هیچ کشوری تنها با اکتا تجارب خود نمیتواند بر نابسامانی ها فایق و برای رفع دشواری های زندگی کودک سطح جهانی با ید تلاش مشترک کشورهای موجود داشته باشد، اداره یونسف



کودکان شیرپور و وکتون در اجرای نمایش بیرق استعداد فراوان خود را تبارز دادند.



واین کودکان زنان و مردان فردای کشورمانند فردایی که چگونگی رشد و انکشاف آن به چگونگی عواید و شرایط تربیوی امروز ما وابسته است .

که گمان می رود در مفهوم سمبولیک خود هدف از رنگ سفید و نمایاندن صلح خواهی مردم در زندگی ملی شان بوده است .

در بخش دیگر نمایش که زیر عنوان «استعدادهای شگوفان میگردند» به وسیله کودکان جمال مینه به اجرا آمد در ترتیب دیکور نمایش ذوق زیاد به کار رفته بود اما ارتباط

منطقی میان نامی که برای نمایش برگزیده شده بود و آنچه که محتوای نمایش را تشکیل میداد وجود نداشت ، شاید هدف از این نامگذاری متوجه ساختن بیننده به استعداد های بوده است که قابلیت شگوفایی و باروری وادارند ، پارچه نمایشی کوتاهی که به وسیله

دو تن از کودکان مرستون اجرا شد از نظر ارائه مایم های چهره اجرا کننده ها و تلاش که در این زمینه به عمل می آوردند جالب توجه بود .

جالب ترین بخش های این نمایش اجرای «وحدت ملی» به وسیله کودکان ناز و وکتون و پسته چینی به وسیله اطفال کسودکستان

مکروردیان بود که در پهلوی فورم و ارائه خوب از محتوی با مفهوم تری نیز برخوردار بود .

در بخش نمایش وحدت ملی نخست مادر وطن روی سن ظاهر میگردد و دکلمه زیبایی را به اجرا می آورد و بعد دسته های دو نفری خرد سالان دختر و پسر که هر کدام لباس های محلی یکی از ملیت های افغانستان مانند : ازبک، هزاره، بلوچ، پشتون و... را پوشیده اند به ترتیب روی استیج می آیند

و در مجموع ارائه ی زیبای :

«دوستان ماهمه گسی زاده ایمن دایم» گر که پشتون و اگر ترکمن از جوز جانی

ما همه افغانیم - ما همه انسانیم

اگر از لول رو پنجشیر و اگر از بامیان
اگر هزاره و اگر زاده نورستانی
اگر که سنی و اگر شیعه و اگر تاجیکیم

همه گلهای همین گلشن و این بوستانیم

همه گی یار و برادر همه غم خوار به هم

اگر بلوچیم و اگر ازبک و ترکستانیم

ما همه افغانیم - ما همه انسانیم

را به اجرا می آورند ، اما سخن در مورد

اجرای نمایش گونه وحدت ملی این است که نماینده مردم کابل هم در ردیف ملیت های افغان به سن ظاهر میگردند و معلوم نیست این تمثیل ملیتی چگونه باید توضیح گردد، چه در نمایش سخن از ولایت های افغانستان و خصوصیات فرهنگی شان نیست بلکه ملیت های افغان با لباس های محلی شان نمایش از

وحدت ملی را به نمایش میگذارند که ظاهر شدن و شرکت کودک خرد سال ملیت به لباس محلی مردم کابل در کنار این ملیت ها زاید است .

«نمایش پسته چینی» که آنرا کودکان کسودکستان مکروردیان به اجرا می آورند نیز ابتکاراتی چشمگیر دیده میشود و در این

شعار است ایران بیانیه والی منطقه پیش از گشایش مراسم پسته چینی و به وجود آوری یک نمای رسمی تشریفاتی در یک نمایش هنری به وسیله کودکان .

دو پارچه رقص بومی که به وسیله نوجوانان کشور هندی به اجرا آورده شد در نوع خود جالب و دیدنی بود، اما جالب تر از

اجرای نمایش انانی مربوط به این بخش نمایش بود که در آن تذکر میرفت اجرای رقص به وسیله «کودکان» کشور هند،

و حتی در متن چاپ شده پروگرام روز جهانی کودک که برای بینندگان توزیع گردید هم نوشته شده است که : «دو پارچه نمایش هنری از اطفال کشور دوست هندوستان» در حالیکه

حداقل سن اجرا کننده های این بخش از پانزده سال بالا میباشد و معلوم نیست از نظر پرودیسور های پروگرام تجلیل از کودک دوران کودکی تا چند سالگی میباشد ، اما

آنچه از این نمایش فهمیده میشود این است که انسانها تا بیست سالگی هم میتوانند کودک به شمار آیند .

• • •

وزیر تعلیم و تربیه در آخرین بخش برنامه بزرگداشت کودک تحایلی را که به وسیله اداره پولیس تهیه شده بود برای نماینده



بخش دیگر از نمایش روز کودک کسه نمایانگر استعداد های خفته وقابل پرورش کودکان ماست .

آگاه بار خواهند آمد و در غنای فرهنگی ما

سهم عمده یی خواهند گرفت ، آری این ها مسایلی است که نه تنها در روز جهانی کودک بلکه در همه روز های سال و سال های قرن تا زمانی که صحت عام گردد و تعلیم و تربیه تعمیم یابد هم چنان به عنوان دشواری های قابل حل در چشم انداز ما قرار دارد و بدون شك انقلاب افغانستان نیز چشمی باز به سوی این مسائل دارد و آنرا در رأس فعالیت های اصلاحی بنیادی خود پذیرفته است چنانکه در اصول اساسی انقلابی به همه ی این مسائل به حق حیات با صحت ، به حمایه طفل و معاد به نامین و تعمیم معافیت کنلوی در مجموع به زندگی کودک و معاد عطف توجه شده و این مسائل در مانده های بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم به خوبی انعکاس یافته است .

به آرزوی آن روز که همه ی این دشواری ها راه حل یابد و کودکان ما از زندگی با بیمه و پشواله پر خور دار باشند .

مادر چه شرایط نا هنجار و نا پسمانی رشد میکنند و بزرگ میشوند و هر گز از یاد نمیرند که مرگ های نابینا و مسموم و صدمه دیده کودک از هر یک هزار کودک که از سن تولد تا پنج سالگی اتفاق می افتد در حکم یک فاجعه ملی است ، فاجعه یی که اگر طب و قیایوی معالمتش یابد و معافیت کنلوی عملی گردد اگر شرایط تغذیه طفل و معاد بهبود یابد و آگاهی کافی در مسائل صحت خانواده به مردم داده شود ، اگر محیط زیست از آلودگی ها پاک گردد و تا مین حفظ الصحه فرد خانواده و محیط به فعل آید و اگر عوامل بیماری زائد مجموع به کنترل آید این زندگی ها همه قابل وقایه آید و هر گز ما شاهد مرگ ۳۵ کودک از هر یکصد کودک خود در سنین میان نو تولد تا پیش از پنج سالگی نخواهیم بود و در همین شمار اگر شرایط تربیوی و آموزشی مساعد شود و ساحه عرضه خدمات اجتماعی در دهات و روستاهای ما گسترش یابد آنها یکم زنده میمانند هر یک فردی سالم ، با سواد و

کودکان معصوم چه غصه های جانکاهی را باید در قلب های کوچک خود لایه دهند و چه خاطره های دردناکی را برای همیشه با خود داشته باشند ؟

مراسم خاتمه میباید در حالیکه چشم ها هنوز نمناک است و قطرات اشک نشسته در گوشه چشم ها و یا افتاده بر روی رخسار ها در زیر نور چراغ های روشن سالون درخشش خاصی دارند .

نجلیل و بزرگداشت روز جهانی کودک در کشور ما با شکوه آغاز گردید و باشکوه خاتمه یافت ، اما مطالعه و تحقیق در زمینه زندگی کودک و نا پسمانیهای آن کاری است

که نازه باید شروع گردد و میگرد - چرا که امروز هیچ دولت مترقی با شعار پراگنی به سراغ مسائل و دشواری ها نمیرود و انتظار هم ندارد که شعار دهی راه حل مشکلات جا معه باشد بدون شك مسئولان امور مربوط به کودک به خو یی آگاهی دارند که کودکان

ی کودکستانیهای کابل و آن کودکانی که برانسان در جریان قدرت نمایی امین ناامین مانند خونخوار وی به شهادت رسیده بودند زنجیر کرد و این وقت انگیز ترین صحنه های عینی این برنامه نمایش بود ، چرا که شورس اناهیستار و آب زاد در این زمان فقط یک عضو ایته نبود ، لیک یک زن بود ، یک مادر بود ، دری که احساس داشت و این احساسی که رابه فراوانی در چشمش می نشاند و به سر به اش و امید داشت ، وی میگرفت با تمام احساس خود و از ته دل میگرفت ، گریه در چشمان ایننده هاشم اشک می مانت ، شاید در این لحظات درد آور هم شورس اناهیستار و هم همه ی بیننده هادراین اندیشه اند که در روز جهانی کودک چه بیشمار کودکان ماکه در سوک پدران از دست رفته د ناباورانه اشک میریزند ، چه بیشمار آرزو یی که در مورد این کودکان معصوم یخاک است و چه خانواده هایی که بار سنگین دست دادن عزیزان روی شانهای خمیده در فشار می آورد و آنها می اندیشند که این

سلسله گفت و شنود ها و نشست های انتصابی ژوندون در میزگرد

مسایل

سیاستی و اجتماعی ، فرهنگ

دردن در دیدن نقطه و انتقاد

لطفا دست نگه دارید و ورق نزنید

در جریان دو هفته ای که از کار نشر نخستین جلد ما در دور چهارم آن میگذرد و بد نبال در خواستی که از خواننده های ژوندون به عمل آمد تا طرح عمیق تر بین و همگانی ترین دشواری های خود را با ما در میان بگذارند، صد ها خانوادگی و تعداد بی شماری از علاقمندان این سلسله گرد هم آیی ها با ما تماس گرفتند و مساله کمبود مسکن و عدم ضوابط و معیار های تثبیت شده در کارگرایه منازل را به عنوان يك مشکل اساسی همه خانه بدوش های شهر که تعدادی فراوان از جمعیت ما را در کابل تشکیل میدهند، معرفی کردند، ماضی اظهار سپاس از همه ایسن خواننده های تنها مجله هفتگی همه خانوادگی های کشور موضوع کمبود جای رهائشی را با شرکت مسوولان صلاحیتدار دولتی به جدل می آوریم و باز هم در انتظار نظر دمی های سودمند شما خواننده های آگاه خود و نظرات و انتقادات و پیشنهادات شما میباشیم .

زیر نظر گروه مشورتی ژوندون.

کمبود منزل رسانی

خانه بدوش های شهر ما چه میگویند

در این دور سخن :

- ۱- محمد شفیع عظیمی مر بسی شعبه اقتصادی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان .
- ۲- غلام سخی غیرت رئیس تهیه مسکن .
- ۳- دیپلوم انجنیر عبد الستار وریا رئیس آبرسانی و کانالیزاسیون .
- ۴- دیپلوم انجنیر داود سروش رئیس پروژه سازی «شاروالی کابل» .
- ۵- دکتر عبد الواسع بشر یار شهر ساز و مهندس انستیتوت پروژه های شهری و تعمیراتی .
- ۶- حبیب کارگر معاون فنی فابریکه خانه سازی .
- ۷- محترمه حمیده مدیر لیسسه عالی ملالی .
- ۸- لیلی کاویان معلم لیسسه عالی ملالی .
- ۹- کریم پرو دیو سر مجله تلویزیونی .
- ۱۰- سید عزیز الله مر مؤلفه گروه مشورتی ژوندون .
- ۱۱- امیر گل مدیر ناحیه زده شاروالی کابل .
- ۱۲- باز محمد فاضل مدیر ناحیه ۲ شاروالی کابل شرکت داشتند

را حله راسخ خرمی :

که این بل از استحکام بیشتری برخوردار باشد تقاضا و توافق بیشتری هم میان اقشار و طبقات و رکن اجرایی دولت به وجود میاید . ژوندون این مجله همه خانواده های کشور باندگ چنین مسوولیتی است که میکوشد با طرح همگانی ترین ، دشوار ترین و عمیق ترین مسایلی که مردم به عنوان يك مشکل در زندگی خود با آن رو برو اند و با انگیزه یابی و کاوش شگری در آن بازاری تگری که خاصه این

باسخانی پیرامون اهداف ژوندون از دایر ساختن گرد هم آیی های این مجله دور سخن را به گشایش می گیرد و میگوید :

- رسالت های گروهی و وسائل ارتباطی تنها رسالت تئوری و آموزش بوده های وسیع کم سواد و بی سواد را عهده دار نمیشاند . این سازمان ها در واقع بل رابطه ای هستند میان مردم و حکومت ها و به همان پیمانه یی

وزارت ها و تاسیسات دولتی باید در بودجه سالانه خود مقدار پولی را جهت تهیه خانه برای ما مو ران بی بضاعت در نظر بگیرند تا کوپرا - تیمف تهیه مسکن با استعاده از این پول برای ما مو ران مستحق بدون استعلا عت خانه مسکونی تهیه بدارد تنها راه حل دشواری کمبود مسکن در کابل رشد تولید صنعتی تعمیراتی است .

• • •

* حکومت های ارتجاعی عمدا و آگاهانه کوشیدند مرا وریان ها بانوا قصص صنعتی ساخته شود و فعلا لیت های مکرور بیان سازی جهت انحراف بی با بد تا مردم از زندگی آیدارتمان تشینی رو گردان شوند .

سازمان، نه جمع انان، جمع انان و خانواده ها

راه های پیشی یک دشواری در سطح ملی

نگونه زندگی میکنند و با چه مشکلاتی روبرو میباشند

پلان ها و کار نامه های علمی و بااشرالکوسیع تمام موسساتی که به نحوی با موضوع ارتباط دارند راه حل بیاید و ژوندون شاد است که باز هم ابتکار را بدست می گیرد ، پیشگام میشود و با زمینه سازی برای این گرد هم آیی که در آن از همه مسؤولان امور در این زمینه دعوت شده است نقش و رسالت مطلوبی عانی خود را به انجام میاورد امیدوارم این کار ژوندون دنیال روی هایی داشته باشد و سازمان ها و موسساتی که با مسائل مربوط به زندگی مردم در تماس اند ، این روش را در گردهم آیی ها و بحث آزاد و مرور مشکلات ویر رسمی و انگیزه یا بی اجرا گیرند تا راه حل دشواری ها زود تر به کاوش آید .

سخن را به رووف راصع می سپارم که طرح و تنظیم گفت و شنودهای ژوندون با اوست تا برمش هارا به طرح آورد و چهل را آغاز کند .

رووف راصع :

باتوجه به اینکه دشواری کمبود مسکن هر سال وسعت و پهنای بیشتری مییابد - تصور نمیشود که فعالیت های خانه سازی به شکل مدن که بیشتر شامل مکرورین سازی و بلاک سازی میشود ، بتواند جوابگوی نیازمندی های ما در این زمینه باشد ، بهترین گواه نیز در این مورد این است که در جریان یک دهه تاسیساتی خانه سازی ما نتوانستند اند برای پیش از تقریباً دو هزار خانواده جای رهایشی تهیه و اعمار کنند در حالیکه برای رفع حتی نسبی این مشکل همگانی ما به اعمار چند هزار مسکن در سال نیاز داریم ، برمش این طور طرح میگرد که مسؤولان امور شهر سازی و خانه سازی باچه دلایلی از پیاده ساختن طرح های تعمیراتی مدن و گران قیمت به عمل

نظا و ورق بزنید

یکروز و دو روز است و نه به وسیله یک دستگاه و اناره از میان برداشته شده میتواند ، کاری است که باید با مطالعه و تحقیق کافی علل و اسباب به وجود آورند آن ، با طرح و تطبیق

مقرر دارد ، مشکلی که هر روز گسترش بیشتر مییابد و خانواده های زیاد تری را در جمع خانه به دوش های شهر ما قرار میدهد بدون شک حل و رفع این دشواری نه کار

جمل هاست به علت ها برسد و اساسی ترین راه های حل دشواری را عنوان کند .

مساله بی خانگی در شرایط کنونی به صورت یک مشکل چند بعدی همگانی در مقابل



گوشه بی از میز مردم ژوندون در زمینه کمبود منزل رهایشی

*شاروا لی کا بل زمین تو زیع میکند بدون آنکه در فکر تا میں خدمت شہری مانند آب، برق وغیرہ باشد۔ همین اکنون در خانہ های مساحہ چمن وزیر آباد کہ شاروالی زمین تعمیراتی آنرا تو زیع کردہ بیش از دو متر آب ایستادہ جمع است و برای مردم خیر خانہ تا هنوز ہم با تا نک آب آشا مید نی تو زیع میکرده۔



در ساختمان های میکروریان تمام ضروریات رهاشی مدنظر گرفته شده است

دفاع می کنند چرا کوشش نمیشود کہ راه های مشمر تر دیگری برای حل این پرابلم بہ کوشش گرفته شود ؟

سخی غیرت رئیس تهیه مسکن:

نظر پرسندہ محترم را تأیید میکنم در مورد اینکه فعالیت های میکروریان سازی با جریان کند و بطی خود جوابگوی نیاز مندی های ما در زمینہ کمبود مسکن نبوده و نیست، اما پیادہ شدن طرح های بلاک سازی بہ عمل در واقع تنها روشن بوده کہ امکان تهیه خانہ های کاملاً صحی را نیز در کشور مافراہ ہم آورده است .

بدون شک پروژه های میکروریان سازی اگر بہ همان گونه یی کہ بہ طرح آمدہ بود بہ تطبیق ہم میآمد تعداد بیشتر مردم میتوانستند کہ از این طریق صاحب خانہ شوند ، اما با کمال تأسف حکومت های ارتجاعی سد راه انکشاف میکروریان سازی شدند ، بہ عنوان مثال یان آور میشود کہ تمام بلاک های مساحہ اول و دوم میکروریان کہ شامل شصت بلاک رهاشی میشود و در آن بیش از دو ہزارخانوادہ زندگی دارند در مدت پنج سال اول پلان خانہ سازی اعمار شدہ است .

انحرافی داشت ، مانند میکرو سازی ، بل سازی



کوششی از ساختمان های رهاشی سرعیت

و یا اسفالت برخی از کلرہ های شہر ... چنین نا بسامانی های بود کہ جلو رشد سریع تولیدات مدن ساختمانی را گرفت اما خوش پختانہ از دو سال پیش دوبارہ این فعالیت ها در جریان اصلی خود قرار گرفت و تلاش بہ عمل میاید کہ بارفع نا ہنجاری مساحہ تولید گسترش دادہ شود کہ در این زمینہ دقیق حبیب بہ شما معلومات میدهند

حبیب کارگر معاون فنی لخانہ سازی

۔ بہ تأیید گفته های رئیس تهیه مسکن یاد آوری میکنم کہ حکومت های ارتجاعی و غیر ملی افغانستان پیش از پیروزی انقلاب نور تلاش میوزیدند کہ بہر قیمتی کہ باشد جلو انکشاف و حتی فعالیت خانہ سازی حرف شود چنانکہ اگر انقلاب لور فقط چند مامدہ بر بہ پیروزی میرسید این موسسہ بدون شک بارکود و توقف کامل برابر میشد .

مابعد از انقلاب فابریکہ را در شرایط بسیار ناہنجاری تسلیم شدیم و برای پیادہ ساختن یک رفودم وسیع در اولین فرصت تصمیم گرفتہ شد کہ با تعدیل وظایف فابریکہ حجم تولیدات خانہ سازی بلند برده شود .

پلان پنج سالہ خانہ سازی بہ گونه یی طرح گردید کہ در سال اول پلان ۴ بلاک در سال دوم ۶ بلاک در سال سوم ۸ بلاک در سال چهارم ۱۰ بلاک و در سال پنجم ۱۲ بلاک ساخته شود بہ اساس طرح تطبیق در نظر گرفته شدہ بود کہ در سال ۱۳۵۷ - ۸۰ بلاک اعمار گردد کہ با تلاش انجیران و کارگران ما ۶۰ بلاک ساخته شد ہم چنان حجم کار در سال ۱۳۵۸ بیشتر از حد پیش بینی شدہ بود .

زمین های ساحه شهر را به مصرف تعمیرات میسرمانیم پیش برویم در چند سال اول پلان ۲۵ ساله شهر کابل تمام زمین ساحه تعمیراتی ۲۵ ساله را از دست می دهیم و با مشکل عدم تطبیق ماستر پلان رو برو میگردیم پلانی که به اساس آن در مدت ۲۵ سال باید پنجاه و یک در صد مجموع تعمیرات شهر بلند تر

از چهار منزله باشد فعالیت های خانه سازی و تهیه ممکن در شرایط کنونی به حدی کم و ناچیز است که درواقع باید آرایش به حساب نیلوریم برای رفع مشکل کمبود ممکن ما باید چندین دستگاه ساختمانی که ظرفیت هر کدام چند برابر ظرفیت موجود خانه سازی

قبول واقع گردند .

شاروالی کابل درخیزان مدت دو سال بعد از پیروزی انقلاب در زمینه رفع مشکل کمبود ممکن فعالیت های گسترده ای داشته است که پیاده ساختن در حدود دوازده پلان تأسیسات و توزیع بیش از ده هزار نفره زمین در این شمار است . اما با آن هم از حجم مشکل کمبود ممکن کاهش چشمگیری به عمل نیامده که من دلیل آنرا افزایش مهاجرت ها از شهر ها و روستا ها به خاطر شرایط خاص کشور به سوی مرکز میدانم و یقیناً باعادی شدن اوضاع و بر گشت مهاجران به جایگاه های اصلی شان خود به خود مشکل کمبود خانه نیز تا حد زیادی رفع میگردد رفقا

کافی به نظر میرسد اینک از محترم سروش می خواهیم در این مورد که چرا شاروالی کابل نمیتواند فعالیت های خانه سازی و یا توزیع زمین تعمیراتی را در حد نیاز مندی افزایش دهد صحبت کنند ؟

دیپلوم انجیر فروش :

مشکل کمبود ممکن مساله است که خاص کابل و حتی افغانستان میباشد به جرات میتوانم بگویم که این دشواری امروز در سطح جهانی مطرح میباشد و تا جوامع بشری هستند همه ی کشور ها صرف نظر از چگونگی روش های سیاسی شان به پیمانه های کم یا زیاد با آن مواجه خواهند بود من در بررسی نخست خود سه عامل را به عنوان به وجود آورنده

این يك حقیقت روشن است که خانه سازی به شکل مدرن خود به هیچ وجه نمیتواند مشکل کمبود ممکن را در کشور ما حل کند . دلایل در این زمینه فراوان است به اجازه شما بگویم که به آمار می اندازیم : ظرفیت نهایی خانه سازی در سال ۱۳۵۷-۳۱ هزار مترمکعب بوده است و با تعدیلاتی که قرار است در سال های ۵۸ و ۵۹ به عمل آید این ظرفیت به صورت نهایی خود به ۴۱ هزار مترمکعب در سال میرسد که به این ترتیب ما با استفاده از قدرت نهایی خود بعد از عملی شدن تعدیلات در نظر گرفته شده خواهیم توانست سالانه فقط ششصد منزل رهايشی را اعمار کنیم، و این حتی نمیتواند يك دهم نیاز مندی هارا هم



رووف راصع :

به پامخ گفته های آقای سروش من دو نکته را یاد آوری میکنم که در واقع انتقادی است به دفاعیه شان مورد اول اینکه شاروالی

کابل قسمت های از شهر را زیر تخریب می گیرد اما آبادی آن سال ها دوام میاورد به عنوان مثال من تخریبات عتب وزارت تعلیم و تربیه و خیابان کابل را نام می گیرم این مناطق تخریب شد .

اشاره ای داشتند مبنی بر اینکه مشکل کمبود ممکن باید از طریق شاروالی و یا توزیع بیشتر زمین به منظور اعمار خانه های ارزان قیمت حل گردد اما من با این طرز تفکر موافق نیستم هر چند در شرایط کنونی جز این چاره دیگری هم به نظر نمیاید .

برای حل مشکل به شکل علمی آن نظر من است که باید تولید صنعتی ساختمان افزایش داده شود و تعمیرات بلند منزل جانگیرین منازل به شکل اقی گردد

اگر ما به همین روال و پیمانه ی که اکنون

کمبود ممکن در کابل بر می شمرم - عامل اول رشد غیر طبیعی نفوس و افزایش بی تناسب جمعیت است و عامل دوم مهاجرت های که از شهر ها و روستا های کشور به مرکز به صورت روز افزون صورت می گیرد - عامل سوم هم تر از دو اصل اولی است و آن اخلاق فساد و فحشاء گرای است به این ترتیب که همه احساس مالکیت دارند و می خواهند به صورت مستقل صاحب منزل رهايشی باشند منزل های که دو منزله و بیشتر از آن بشود و این طبیعی است که نمیتواند به عنوان يك اخلاق اجتماعی ستوده مورد ستایش و تحسین

رفع کند . بنا برین به نظر من در پهلوی فعالیت های خانه سازی - تهیه ممکن - بنایی ساختمانی افغان و دیگر موسساتی که عصبه دار تهیه منازل رهايشی مدرن میباشد اگر پروژه های تهیه منازل رهايشی ارزان قیمت مانند پروژه پنجاه فایلی خبر خانه به صورت گسترده در دست تهیه گرفته نشود بسیار مشکل است که بتوانیم دشواری کمبود ممکن راه حل بیابد .

رووف راصع :

دلایلی که مسؤولان امور تهیه ممکن و خانه سازی در زمینه انتقاد زولنون ارائه دادند

مقولات ، قرار داد ها و نهاد های خشک
پوسیده و لاکر آمس می آید . و
به این وسیله زمینه ی ذهن آنان را ویران
می نمودند .

در گوش های شان افسانه می خواندند
نه حماسه . اما در روزگاران ما . اوصاف
و زمانه دیگر گشته است کودکان
قرن ما دلبسته ی افسانه های زرد پری
و سبز پری نیستند . کودکان قرن ما خواب
نیستند پیدا ر اند .

به پری های سرخ می اندیشد به
دگرگونی ها و رستاخیز های اجتماعی
به شوق های سرخ و سپیده دمان را ستین .
در گذشته که جامعه ی ما به شیوه ی
غیر عا دلا نه و استبدادی اداره می گشت
و تفاوت ها و ناهمگونی های اجتماعی-
بیداد می کرد . کودکان ما نیز در عصر نی
سنگین دست و پای می زدند . پسر ارباب
بانان پلوسی از حریر به مکتب می آمد
و مر کبی رهوار داشت و پسر دهقان با جامه
ای وصله دار و چر کین با پای برهنه
و تن لاغر .

اما ادبیات معاصر که از زلد می جدا
نیست ، اندوه کودکان را ، رنج شان
و بد بختی های شان را که در جوامع
طبقاتی زندگی می نمایند بازتاب می -
دهد .

ما می مرا به خانه ی خود برد مهمان
مردی بزرگ مرتبه از دوستان من
بردم به سهو با خود آن کودکی که هست
نخل امید من ، گل من ، بوستان من
شدن میزبان ز دیدن اوشادمان و گشت
خرم شدند از قدمت کودک کلان من !
گفتش ز ، بر ، بر آورد اکنون قیای خویش
آزانوار دست ببر سوی خوان من .
دیدم پد پد شد عرق شرم بر رخس
چند آنکه آب شد چگر خو لیکنان من
لرزید در برم دل گشتم چه شد ترا ؟
ای مر جع امید من و نود ما ن من ؟
از من نهست راز دل خویش را دریغ
آنکس که در دل است چو راز نهان من .
از شرم خیره خیره نگه کرد سوی چرخ
چو ن آهوی ریمده غزال جوان من
تا چار لب بستم و شد همچو زهر تلخ
هر لقمه ای که رفت فرو در دهان من
از کوی دوست جانب منزل شد پروان
او در کنار من چو غم بیکران من
گفتم : قباچرا تنه ی زتن برو ن ؟
از من مپوش راز خود ، ای رازدان من
گفت : ای پدر اگر بکشم من زتن قبا
خندند بر بر هنگیم همگان من
گفتم خطا ست گوتو بشر می زعفر خویش
فقر است فقرت ای شرف نودمان من
طلقی که در بهار تنم شود بز ر گت

آسم زرد کسی نشود در گمان من (۱)
شاعر درین قطعه به کودک زمانه ی خود
درس زندگی می دهد . تضاد های آشتی
نا پذیر طبقاتی را می نمایاند . اما تسلیم
نمی شود . او به کودک نمی گوید که
صبر بیشه نماید و در ذهن او تدا می نماید
که کودک دارا شایسته ی آن است
که در لذتگی و نعمت به سر برد و تو
کودک مردی نا دار و فقیر هستی با بد این
تکیت را بپذیری و حکمی از لی اش تلقی



قنوش

به مناسبت روز جهانی کودک .

سیمای کودک

در ادبیات معاصر

پری و زرد پری را جعل می کردند . این
گونه تو یسند گمان به گونه ی نا خود آگاه
ستا یسگران کا خبا و شاهزادگان می
گردند و بشوایان و فقیران را تحقیر می
کردند . نشان می دادند که کودک کسی
فقیر و یتیم گشته آواره می شود شهر و
دیار خود را ترک می کند تا به سبز پری
ها و زرد پری ها برسد . یعنی به کاخ
یا دشاها ن را به یا بند و برده ی دربار
ها شوند . افسانه سازان گذشته برای
کودکان از پری های سرخ حرف نمی
زدند آنان نمی خواستند که در چشم
کودکان کینه بکارند . خشم در برابر
مستکبران و غاصبان و کاخ نشینان که
فقیر و فقر را تحقیر می کردند . می
خواستند که فقر پامر ما به گدا ،
باز شاهزاده و یا شاه دخت آشتی نماید
و این طرحی بود پوشالی و حتی خائنانه که
توده ها را در تاریکی و نا آگاهی می
داشتند و می خواستند عملا در خدمت
اربابان بیاورند .

به اصطلاح نویسندگان در گذشته نامی
نوا نداشتند ذهن کودک گمان را با یک مشت

خدمت یک اقلیت ن آسای و تبیل نیست
که نظا هر به هنر شنا سی می نما یند و در
برابر مفا هر هنری قیا قه ای می گیرند
و چنان وا نمود می نما یند که گویا از هنر
چیزی می فهمند . با ری کودک در گذشته
ادبیات ندا شته . اگر داشته از نوع ادبیات
زرد پری و سبز پری بوده است .
نویسندگان در گذشته که خود آرزو
های سر کوفته داشتند و رو یا ها یی در
سر می پروراند و شب ها خواب کاخ های
مرمر و فرش های الوان و کنیز گان
سیمین تن و غلام زرین کمر می دیدند
این آرزو های سر کوفته را به گونه
قصه ، نشر افسانه ، داستان و شعر بیان می
داشتند . در ذهن خویش قصه ها یی را
پرورش می دادند و به صفحه ی کاغذ می
ریختند و یا در مجامع و مجالس می خواندند
و با این صحنه آرای یی ها و پندار با فی ها
ذهن کودک گمان را مسموم می نمودند .
نویسندگان در گذشته برای آنکه
به آرزو ها و امیال سر کوفته ی خود
پاسخی داده باشند دست به آئینه پندار
با فی می زدند .

داستان های شاهزاده و گدا و سبز

سیمای کودک دکان ، کودکان دوست
داشتنی که آتش فردا را فروزان نگاه می
دارند ، آینده به دست های شان ساخته
می شود .

بر هر چه دشواری است و نا همواری
پیر و ز می آیند . در ادبیات دری باز تا بی
کسرت ده دارد . هم در میتون نشری و هم
در متن شعر های امرو ز .

در گذشته به مساله ی کودکان و نو جوانان
کمتر توجه میشد . کودک را به مسایلی
واهی سرگرم می داشت و او را دهنور
می داد که : «کودک خوب سلام می دهد»
سلام به هر کلان می دهد . فقط همین .
بگذریم ازین که این نظم گونه از نظم
قافیه هم غلط است و به جای کلان سلام
باید می بود . ادبیات در گذشته به این

بخش بر اهمیت یعنی ادبیات کودکان توجهی
نکرده است و این می تواند اعمالی باشد
که قلم به داستان گذشته مر تکب گردیده
اند . اما در روزگاران که همه ی بنیاد ها
و ارزش های بی پاسخ به نیاز انسان در هم
می شکنند و فرو می ریزد . ادبیات هم
هد فی دیگر می جو ید و هنر دیگر فقط در

که آینده به دست های شان بناخته می شود کوچک ترین تأمینی وجود ندارد اندام می شود اما واقعیت چیز دیگری است نظام های انسانی شکن سر ما به داری در همه زمینه ها و زمانه ها اندام می کند ، لای می زند و ذهنیت های با شک سلسله تبلیغات میان نمی و به دور از واقعیت می زند . اما حقیقت نهفته نفسی ما اند . در جوامع سر مایه داری کودک کان به سوی نابودی ، ناپا هی و انحراف کشانیده می شوند . برای آنان ارزش ها بی تعین کرده اند که به کودک مجال شکستن و توانایی های دیگر را نمی دهد . اگر پرورش گاه ، شیر خوار گاه و کانون های فرهنگی هم وجود دارد انحصاری است . برای همه نیست . همه ی کودک کان در کشور های سر ما به ندرت از مزایای یکسانی برخوردار نیستند . کودک کان ترو تمندان در بهترین مکتب و مدرسه ها در می می خوانند . همه چیز برای شان میسر است . اما کودک کان زحمتکشان با ناپا ی پر هنه و شکم های گرسنه و تن های لاغر تکیه به مکتب خانه ها می آیند . قطعه ی با لا نیزه این گرفتاری ها ، غصه و عسرت های کودک کان اشاره دارد که در سر زمین های طبقاتی زندگی می کنند شاعر چون ذهنی شرفی دارد رنج کودک را بیان می کند و با کودک کان همنا می می نماید . اما نتیجه ای عمیق از

نصویری که به دست می دهد نمی گیرد بیان کردن درد ها و موزون کردن آنها به تنها ی هنر نیست . تقریباً یک طرفه به پیش قاضی رفتن است . اگر از غصه های گوتیم باز یاد راه رهایی را نیز نشان دهیم . اگر از درد ها که کم نیستند می نویسیم باید درمان را نیز بچوئیم . در قطعه رنج کودک شاعر از رنجی که کودک کان شرفی و وابسته به نظام های کهن ارجاعی و طراز پانزدهی محصل می شوند حکایت می کند . اما فقط یک حکایت نویسنده نمی خواهد با حر به ای که به دست دارد به جنگ سیاهکاران ، غاصبان و ستم کاران برود که این همه بد بختی ها را آفریده اند و سیاه روزی با ر آورده اند . پاری حکایت نویسنده محض نمی آید . شعر امروز می تواند در دست شاعر به اسلحه تبدیل شود اسلحه ای و پر انگر و سازنده . ما اند یکنی بر فرق اربابان ستم فرود آییم و راه ساختن جامعه ای نوین و برتر را نیز نشان دهد . رنج در غصه واقعیت های شناخته شده ی جامعه ی طبقاتی و طراز استبدادی اندووزن کردن درد ها به تنهایی هرگز پسنده نیست آنچه کار هنر مند ، نویسنده و شاعر را مشخص و مجزا از کار دیگران می نماید ، شیوه بیان ، طرز پرداختن است .

پاری شاعر در قطعه رنج کودک که آن را با صمیمیت هم سروده است ، فقط یک حکایت نویسنده است . کودک کان را دوست می دارد و دلش می خواهد که کودکان اینهمه در عذاب و شکنجه نباشند لطفاً ورق بزنید

او ستادم نپا دل و لوح بستم که چو تو ، هیچ طفل کنونی نیست من که هر خط نوشتم و خواندم بخت ، با خواندن و نوشتن نیست چرخ ، هر سنگ داشت بر من زد دیگرش سنگ در فلاخن نیست چکنم خاتمه ی زمانه خراب که دلی از جناس این نیست (۲) در این قطعه رنجی که کودک کیتیم می کند ، رنجی که نظام استبدادی بر او تحمیل می کند ، نشان داده شده است دو نظام های سر ما به داری سر نوشت بسیاری از کودکان همین گونه است نظام غارتگر مادر و پدر او را از دستش می گیرد و آواره اش می نماید در نظام های



طراز سر ما به بسیاری از کودکان پدر و مادر خود را نمی شناسند . پیش از آن که به سنین قانونی برسند به کار های شاق و توان شکن واداشته می شوند . برای گندران زندگی غم بار ترین نشواری ها را متحمل می گردند . تا مین جان و زندگی میلیون کودک را کشت و این لکهای تنگس ندارند . امر یکی غارتگر در ویتنام یک است در تاریخ برای غاصبان و سیاهکاران . در کشور های که به شیوه ای غیر عادلانه اداره می شوند . برای کودکان

لعل من هم به هیچ معدن نیست لعل من چیست ؟ غده های دلم غده خونی به هیچ بخون نیست اشک من ، گوهر بنا گو شستم اگر گوهری به گردن نیست کودک کان را گلچ هست و مسرا نان خشک از برای خوردن نیست جابه ۲۱ را به نیم جو نخر اند این چنین جابه جای اوزن نیست ترسم آنکه دهند بیر هضم که نشانی و نامی از تن نیست کودکی گفت : ممکن تو کجاست ؟ گفتم آنجا که هیچ ممکن نیست صله ، دلم زند به جامعه ی خویش چکنم لعل کم است و سوزن نیست نوشته ای چند می توانم رسم چید

چه توان کرد و وقت خر من نیست درمها یم نخوا ند . ما اند تمام چکنم در چراغ روغن نیست همه گویند پیش من نیست هیچ جا بهر من نشین نیست من لرتیم به باغ با طفلان پسر پسر مردگان شکستن نیست گل اگر بود ما در من نبود جو لکه او نیست ، گل به گلشن نیست گل من خار های پای من است گر گل و یا سمن و سو من نیست

کسی . شاعر هرگز چنین نتیجه نمی گیرد تسلیم نمی شود . در کودک حس مقاومت را پیدا می کند به او یاد می دهد که فرمایی سر انگشتی نتواند بود . قسری آگاهانه مایه فخر فراوان است آدمی درین کوره است که آید یده و پولا دین می شود . می تواند بر پایداری پیداد قامت را ست نماید و به دوران حکم روا یی جباران خاتمه دهد . فقر پزیرترین آموزگار است و بسیاری از افتخارات جوامع انسانی کمالاتی بودند که در دامان گر سنگی ها پزیر شده . رنج آنها معلم شان بوده است و آنان را به قله های دانش رسانیده است باری فقر افتخار است افتخار انسان ، فقر ویران می کند و می سازد . نود ها را به تفکر و پر خاش و می دارد . پدر که شاعر است به فرزند می آموزد که باید تلخی ها را زشتی ها و غصه را تجربه کرد و شناخت تا بی درد بار نیاید . زیرا بی دردی نمی کشند همه ارزش های انسانی است ناپایداری درد بود و از رنج نمی دانند خبر . شاعر به فرزند خویش می آموزد که مادی فقر تعیین کننده ی زندگی فر داست . با یدهمی نمی دانند و فقر زده گان را در یک صف واحد مبارزه بسیج کرد و بر ضد اربابان سر ما به و ستم بر انگیزت . باید از درد نود ها از رنج مردم بی خبر نماید . شاعر به کودک زمانه ی خود می آموزد که آیدید و باشد مانند پولاد و ستوار باشد مانند سنگ و صخره . درفش مبارزه را تا آخرین مرحله ی پیروزی از کف نگذارد . با همه مستبران ، غاصبان و سیاهکاران در ستیزی پیوسته به سر برد .

کودکی کوزه ای شکست و گرفت است که مرا پای خانه رفتن نیست چکنم او ستاد اگر برسد ؟ کوزه ی آواز و ست آژ من نیست زمین شکسته شدن ، دلم شکست کار ایام جز شکستی نیست چکنم گر طلب کند تا وان خجالت و شرم کم ز مردن نیست اگر نکو هست کند که کوزه چه شد ؟ سخنی از برای گفتن نیست کا شکی نود آه می دیدم حیف دل را شکاف و روزن نیست چیز ها دیده و نغو استمادم دل من هم دل است آهمن نیست کودک کان گر به می کنند و مرا فرستی بهر گر به کردن نیست نامن مادران خوش ست چه شد ؟ که سر من به هیچ نامن نیست خواندم از شوق هر که را مادر گفت یامن ، که مادر من نیست از چه يك دوست بهر من نگذاشت ؟ وصله ، دلم زند به جامعه ی خویش خوشه ای چند می توانم چید گر که با من ، زمانه دشمن نیست دیشب از من ، خجسته روی بناقت کار ایام جز شکستن نیست کز چه معنی ، دیه بر تن نیست من که دیبا ندا شتم همه غمسر دیدن ای دوست چون شنیدن نیست طوق خو رشید ، گر زمر د بسود شماره ۱۱-۱۲

دهد. برای شاعر ز ما نه ی سا که
آگاه است و به رو پدای های جهان
نظر دارد. پدیده‌ای لعنتی و نامقدس.
زیرا «با کشته شدن يك انسان، است که کائنات
را از میان می برند». انسان است که
دنیا را دگرگون می کند. بزرگترین
شکو هندی ها را می سازد. و آخرین
نضاد های خود را با طبیعت حل می
کند.

در شعر ما در آن صلح می خواهند
شاعر از کودکان سخن می گوید از آن
شگوفه های سپید و جوانه های بالنده
که جهان فرنا را می سازد. دنیا بی
برین وزیا را. در این قطعه شعر فطرت
بند و ی محض کودکان نیست نمسی
خواهد که زیبا بی ها و شیرینی های
آنان را حکایت کند و میزبان تو هستی خود
را بیان دارد. او به پدیده ی لعنتی و
نامقدس که همانا جنگ های تجاوز
گرا نه باشد نفرت و نفرت این بی فرستد
واژه های ما در آن دنیا دعوت می نماید
که خشم و نفرت خویش را از جنگ های
غارتگرانه و انسان کش اظهار دارند
جنگ های بی که منطق نمی شناسد، دیوانه
است و لگام گسیخته و حتی گاه هوار های
کودکان بی گناه را خونین می کند.

افتی تو میان آتش و خون
گر چشم مرا کنند از جای
گر قلب مرا کنند پاره
حاضر نشوم که شعله ی جنگ
آتش زدن به گاه هوا را
چون من همه ما در آن گیتی
دا رند ز جنگ نفرت و تنگست
ای لعنت ما در آن دنیا
بر هر که فروزد آتش جنگ.

آن گونه که اشاره گردید کودکان
در کشور های طراز استبدادی مانند لاله
های نازه رس و شگوفه های سپید
لگد مال می شوند. امنیت برای شان
نیست جنگ افروزان و سطره جویان می
خواهند برای نو لیدات لعنتی خویش
برای اسلحه ی انسان کشی خود بازار
بیا بند. نمی خواهند که در جهان صلح
وصفا و امنیت و برابری برقرار باشد
همه ی پیمان ها و قرارداد های صلحجوانه
را نقض و نابود می نمایند.

سو ناگران سر ما به های انسان
اند. می خواهند حبیب های خود را
بیر نما یند و زندگی را به کام دل
بگذرانند و از این رو ست که جنگ پدیده
می آورند و در قلمرو ها و سر زمین های
دیگر به غارت و تجاوز می پردازند. جهان
خواران اند و غاصبان. اگر نمی از
ساکنان روی زمین حتی بیشتر از آن نابود
شوند برای آنان فرق نمی کند، امپریسم
لیسم و استعمار در پی آن است که آقایی
جهان را به دست آورند بکه تا زان باشند
و بر تر. به مسا بلی حقیقتا دل خود را
دارند. به رنگ ها و نژاد های خود را
اصالت های خانوادگی افتخار می
نمایند. امپریسم و استعمار در حوادث
مرگباری که هیرو شیما، ویتنام، لبنان
افریقا، امریکا، لائین پد آورده
میلیون ها کودک را بی مادر نمود و ملیون
هامادر را بی فرزند.

شاعر ز ما نه ی ما که خود ما در است
و دلبسته ی کودکان و قفسی آلهمه یی -
دردی و بی بندوباری را می نگرد نمسی -
تواند سکوت کند و با این سکوت در
جنایت میا هکرا را نایا زگر دهد. مادر
که زندگی او را فرزندش تعبیر می نماید
چگونه می تواند بر ضد جنگ افروزان
و جهانخواهان نشورد صدای خود را از
دیوار های سیاه استبداد بلند نکند. او
نمی تواند خشم خود را فرو خورد. و از
پیدادگران کینه به دل نگیرد.

سر نوشت مادر و کودک نمی تواند از
هم جدا باشد. مادر که شاعر نیز هست
می خواهد خود را فدا کند و نگذارد که
جنگ افروزان به فرزند او صدمه ای
وارد نمایند. او زندگی خود را برای
فرزند خود می خواهد زندگی ما در بی
وجود کودک ما تند آتشی نه ای نیست
خالی از شور و شگوفایی، شاعر ز ما نه
ما که از ادبیات و شعر دریافتی دیگر دارد
و شناختی منطق به آنچه سر نوشت کودک
کان را به نیا می کشاند پر خاش
می نماید. جنگ های تجاوزگرانه و تخریبی
که بسیاری از ارزش های انسان را نابود
می کند و خا نوانه ها را بر باد می

اما نتیجه ی که می گیرد. نتیجه ای علمی
و دقیق نیست. به توهمات متوکل می شود
به شیوه ای قدما بی گناه را به نوس
بخت و بهر و فلک می اندازد. و تسلیم می
شود. عصیان نمی کند و نمی خواهد
این واقعیت را بگوید که پدیده ی کودکان
با آسمان و فلک رابطه ای ندارد این
نظا میای پو سیده و وارثا عی است و
سر ما به داران غاصب است که پدیده ی
پدید می آورند عسرت و سیه روزی می
کارند. شاعر نمی گوید که گناه از اربابان
محلی و حکام مستکبر است که دا را بی
ها و نژاد ها در جنگ خود دارند. آسایش
خود را در خوردن، گشتن و فرسایش
دیگران می جویند برای آنکه نور چشمی
های شان در دفا به باشند و از آن کودک
پنوا شب گر سینه سر به بالش می
گسارند (اگر بالشی داشته باشند)
شاعران با پدید صریح باشند و اهلیت
گفتن و سروتن را داشته باشند. دوران
ما دوران فرسودگی زنجیر های استبداد
است.

به گفته ای از سعد بهرنگی آن نویسنده
ساده ی روستایی که دوست کودکان
بود. به کودکان در کنار محبت
با پد کینه را هم آموخت. کینه ای
مقدس و رها بی بخش را. نمی توان
با صبح کینه ی دیگران با محبت داد خشم
در برابر خشم. در زما نه ی ما دیگر
کودکان نیز اسیر نیستند، دانش روز به
های به روی شان کنوده است. دیگر
مجبور به اطاعات کور کورانه نیستند. نمی
خواهند انسان های زرد پری و سرخ پری
را باور کنند کودکان دوران ما قصه ی
ما می ها سیاه کو چو لو را می خوانند
به حرکت، رفتن، کوشش و سرانجام
پیر وزی ایمانی را ستین و خرابین دارند
می روند تا بر سند.

ای کودک دلفریب و زیبا
وی میوه ی زندگانی من
آینه ی روشن است رویت
از کو دکی و جوانی من
من عمر عزیز رفقه ام را
در روی تو می کنم تماشا
بینم ز در یچه های چشمت
آینده ی پر سعادت من را
چشم تو ستاره درشت است
چون اختر بخت تو در خشان
بوی نس معطر نسو
آرام دل است و راحت جان
آنکه که تو دست کو چک نسو
چون حلقه فتد به گردن من
گو می بودم جهان در آغوش
لرزد ز محبت تن من
ما در چه فدا بی عجبی است
از خود گذرد برای فرزند
ما در دل و جان و زندگی را
با مهر کند فدای فرزند
ای کودک دلنشین زیبا
وی نو گل زندگانی من
گر سر بد هم نمی سپارم
یک لحظه ترا به دست دشمن
گر پشه به صورتت نشیند
از جای پر م، شوم دگرگون
آخر چه تحملی که بنسم

سر خوش و خندان زجا برخاستم
خانه را همچون پشت آرامتم
شمع های رنگ رنگ افروختم
عود واسپند اندر آتش سو ختم
جلوه دادم هر کجا را با گلی
نرگسی یا میخکی یا سنبل
کودکم آمد به پر خواند وورا
جایه های نازه پو شادم ورا
شادمان رو، جانب پر زن نیک

تا بداند عید، یا ران چه نادر
ساعتی بگذشت و باز آمد ز در
همچو طوطی قصه ساز آمد ز در
گفت: مادر! چاه امچر کین شده
قیرگون از لکه های کین شده
بسکه براو چشم حسرت خیره شد

رو نقش بشکست و رنگش نیره شد
هر نگاه کینه کز چشمی گسست
لکه ای شد روی نامانم نشست
از سر رهر کس شراری بر فروخت
زان سر ریک گوشه از این چاه سوخت
مادر بر این چاه نقش چشم شان
کینه و اندوه و فیر و خشمشان
گفتش این گفته جز پندار نیست
گفت مادر دینده ات بیدار نیست
بقیه در صفحه ۵۴



بودن بگردن فامیل های خود کورس به اصطلاح حرفه ای را تعقیب نماییم و پس از فراغت از آن بازهم از آینده اطمینان نداشته باشیم و بارندوش فامیل (پدر و مادر) زحمتکشی که همانقدر پول بدست می آورند که خودشان بخورند و نمیرند) باشیم. ولی کجا بودگوش های شنوا، کجا بود کسی که حق را بشنود و بحق رفتار نماید.

طلوع آفتاب جانپخش انقلاب ظفرمند نور همه این بیخ های ظلم و استبداد و تبعیض را آب کرد و لغو کاتکور صنوف هشتم و جذب و جذب شاگردان کاتکور زده از جمله ی اولین اقدامات فرهنگی دولت انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان بود و دروازه های معارف بدون تبعیض و بدون استثناء برای همه و مخصوص زحمتکشان مفتوح گردید و زمینه فراگیری تعلیم به همه میسر گشت.

ولی پس از آنکه به کمک و امرامریالیزم و بغضوف امریالیزم جهانخواار امریکا خلف دیگر مرتجعین سابق یعنی حفیظ الله امین (این دشمن الله و امین) بر سریر قدرت رسید وضع تعلیم و تربیه هم مانند همه شئون حیات مردم ما دستخوش در همی و بر همی شده و این غول خونخوارحتی از محبوس ساختن اطفال معصوم منجمله شاگردان صنوف ابتدائیه هم دریغ نورزید خانه، مکتب، اداره، کارگاه، فابریکه، مزرعه و بالاخره همه جا را وحشت و ترس از دولت جبار امین فرا گرفت و کشور ما به یک زندان بزرگ تبدیل شد چنانچه بعد از غلو عمومی زندانیان سیاسی تعداد بیشمار از اطفال که محبوسین سیاسی بودند از حبس رها گردیدند و این داغ تنگی است بر جبین سیاه امین و پالشی.

ولی باز هم به پا یرمی مردم دلیر و آزاده ی افغانستان و به ابتکار زعامت انقلابی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سربرازی اردوی رهایی بخش کشور طومار جبر و فساد امین بتاریخ شش جلدی ۵۸ درهم پیچیده شد و مردم ما یکبار دیگر با صمیمیت و برادری و برابری در فضای آزاد کشور به کار و یکبار انقلابی و وطن پرستانه پرداختند.

نظریه گذارش وزیرتعلیم و تربیه ی جمهوری دموکراتیک افغانستان تحولات چشم گیر و شگرفی بعد از پیروزی انقلاب ظفرمند کشور در ساحت تعلیم و تربیه نصیب مردم کشور ما شده است: «فرزندان تمام اقشار جامعه، صرف نظر از ملیت، جنس، مذهب، مذهب، مذهب، اجتماعی در کسب معلومات از حقوق مساویانه برخوردار باشند» سیستم واحد تعلیم و تربیه تعلیم به لسان مادری رایگان بودن تمام انواع تعلیم و تربیه از مشخصات سیستم جدید مکاتب است»

آری همانطوریکه معو تبعیض و نفاق در همه ساحات حیات جامعه ی ما از طرف حزب و دولت پیگیرانه عملی می شود هکذا وزارت تعلیم و تربیه به عدايت مقامات بالایی حزب و دولت و در صدد تطبیق ریفرم و افعامترقی و انقلابی در کشور می باشد چنانچه در گذارش فوق این موضوع چنین ارزیابی شده است: «در حال حاضر فعالیت های دامنه داری در جهت ایجاد سیستم جدید تعلیم و تربیه آغاز بقیه در صفحه ۵۴

فتودالی، که این نظام ماهیتاً عقب مانده و عقب گرا و در تصرف عدوی معسودی وقت خوار و مر تجع و وابسته به امپریالیزم بود، نوام با این وضع، وضع تعلیم و تربیه در کشور مانیز عقب مانده و منحنط بود. متناسب بسا فیصدی بی سواد و تحصیل نکرده (اضافه از نود در صد) تعداد طفل مکتب رو نیز در همین سطح بود. فرا گرفتن تعلیم و تربیه منحصر به طبقات حاکمه ی مرتجع و نا حدودی به اقشار متوسط الحال بود طفل دهقان و زحمتکش هم از نگاه نبودن مکتب و وسایل تعلیم و هم از نگاه ضعف اقتصادی و اجبار به کار برای رفیع معیشت، راهی به مکتب و فرا گیری تعلیم و تربیه نداشتند. چنانچه در بن مورد ببرک کارمل منشی عمومی کمیته ی مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان در بیانیهای شان چنین می فرمایند: «سیستم تعلیم و تربیه در گذشته به منافع

طبقه ی حاکم جبار خدمت می کرد و در حلقه ی کوچک سلاطین و اغنیای قرار داشت. آیداهقانان و یا کارگران و پیشه وران می توانستند طفل خود را به مکتب شامل سازند؟

مگر میلیون ها طفل کشور خود را ندیده ایم که در سنین کودکی بامادر و پدر زحمتکش خود در مزارع و کارگاه ها هرروز با کارتوا- نفرسا دست بگریبان بوده اند؟..... آری مردم زحمتکش ما باوجود آنکه همه

نعمات مادی جامعه را با عرق ریزی و کسار طاقت فرسا می آفریدند خود از دست آوردها و نتایج حاصله ی کار خود امکان استفاده را نداشتند علاوه برآنکه عدوی بسیار محدود از اطفال زحمتکشان و اقشار و طبقات متوسط می توانستند به مشکل به مکتب بروند و تعلیم عقب مانده ی آنوقت را فرا گیرند در مرحله ی متوسطه ی تعلیم سد و مانع دیگری را هم طبقات حاکمه و دولت های مرتجع بمقابل آنها قرار می دادند.

چنانچه در ریفرم به اصطلاح معارف در سال ۱۳۵۴ رژیم داودی امتحان تبعیض طلبانه ی کاتکور صنوف هشتم را اختراع کردند که در نتیجه ی آن تعداد بیشمار از نوجوانان از نعمت تعلیم محروم ساخته شدند. اگر امروز آرشیف وزارت تعلیم و تربیه را ورق بزنیم خواهیم دانست که در لست به اصطلاح ناکام های کاتکور صنوف هشتم اکثریت قریب به اتفاق شان نوجوانان مربوط طبقات زحمتکش و متوسط جامعه ی ما بود و اگر تعداد انگشت شماری از نورچشمی های طبقات حاکمه اتفاقاً زیر ساطور کاتکور آمدند آنها فوراً به ممالک خارج جهت ادامه ی تحصیل روانه شدند و دست کاتکور تنها گلولی زحمتکشان را فشرد.

و برای اغوی مردم ما کورس های به اصطلاح حرفه ای را دایر نمودند، شرط اساسی این کورس، این بود که شاغلان آن بعد از فراغت هیچ حق نداشتند از دولت طالب کار شوند. در همان وقت صدای اعتراض مردم زحمتکش بلند شد که ما با تحمل فقر و مذلت و بارندوش

الف: معیم

بمناسبت اولین کنگره ی معلمان کشور:

مکاتب آینده ما مجهز با آخرین وسایل تعلیمی عصر خواهند بود

بسرستانه ی حزب و دولت کنگره ی سراسری معلمان جمهوری دموکراتیک افغانستان و با شرکت نمایندگان کشور های دوست در کابل دایر گردید که روشنگر کار این کنگره بیانیهای ارزشمند، انقلابی و عالمانه ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان بود، ایشان در بیانیهای پرشور و همه جانبه ی شان موجزاً پلان ها و پروگرام های دولت انقلابی را در زمینه ی تعلیم و تربیه تشریح کردند.

طوریکه همه می دانیم در گذشته ها یعنی قبل از پیروزی انقلاب نجانبخش نور کشور ما در همه شئون اعم از اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشوری بود دارای نظام اقتصادی اجتماعی

در کشور ما پس از پیروزی خیزش ظفر مند ششم جلدی حقیقت انقلاب نور روز تاروز به مردم ما آشکار و آشکار تر می شود.

مردم بخوبی با گوشه و پوست خود احساس و لمس می کنند که بطرف بهروزی و بهریمتی رهسپاراند، مردم ما می بینند که دولت انقلابی شان حتی از لحظه ها هم برای خوشبختی و آرامی شان استفاده می کند و علی الرغم نوبت ها و دسیسه ها و سنگ اندازی های دشمنان سوگند خورده و از خارج صادر شده ی ما، کاروان با عظمت انقلاب به پیش می رود و هر آن نیروی را که خیره سرانه سدره آن می شود خرد و خمیر می کند و آرزو های پلید شانرا با عمل انقلابی خنثی و نقش بر آب می سازد.

اخیراً در سلسله اقدامات انقلابی و وطن



ناتوان پشت ناتوان باربود و توانابست هر دو آن

س - هرموز

اطفال مصیبت زده‌ی جهان در چه حال اند زندگی‌های فاقد عدالت اجتماعی در شهرها وروستاها

ریشه‌های سرطانی بقایای ما قبل فیو دالی و فسادهای بی‌حد و حصر فیو دالیزم، بیداد و دسپوتیسم و لبرنگهای دولت‌های وابسته به فیو دالیزم و ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی، سلی‌های پر چرخه دفا نرد برو کراسی فاقد فرهنگ و دانش و حفظ و گسترش سد ها روش خرافی و هزارها مظالم هر سیه حکومت‌های منحل و دستگاها و موسسات چو شدند مربوط به دلالت و کمپرا دوران جوك صفت

آزادی‌ها، برادری‌ها و برابری‌ها، اجتماعی‌گو شیا و چشم‌های پسر،

دهند گمان متمکن را بی هم باز کرد و می‌کند، بعد از این حتی روستای‌های زیر چکمه‌های فیو دالیزم نمیتوانند در مشکلات و نا مساعد ترین شرایط حیات قناعت ورزند، چه رسد به کارگران و زحمت کشان شهری در شهرها. متمکنان بهره‌کشی به این حقیقت آفتاب‌ی باید تن در دهند که این پروسه قانون تکامل تاریخ و جبر زمان و اصول فلسفه تحول و تغییر از مغناطیس طبیعت است، طبیعتی که گاهی خارج از شعور و ذهن و ضمیر ما نیست، و نمی‌شود با شد.

شناخت همه جا نهای دشمنان نوده‌ها که بذات خود انگیزه‌های حرکت و جنبش و جهش متمکنان است از یکطرف و مساعد شدن روز افزون خطوط مواصلا ت، و سایل سهل ترا فیک و اسباب ترا تسهیل‌تی به معیارهای ملی و بین‌المللی از جا نسب دیگر سبب شده است که روستای‌ها، به خصوص نسل جوان و روشن آن از شرایط نامساعد و دشوار پستیا یکجه استثمارگران و بهره‌کشان بوجود آورده اند و به اسلوب‌های منسوخ و

کهنه و فرسوده سد راه هستند سر باز زند و دلیرانه و هوشیارانه عبور کنند دهیه‌ها و تلخی‌ها و مرارت‌های آنرا که ناشی از سود خورد کنند ملاکین و ستم فیو دالیزم بود. است ترک کرده راه شهرها، در پیش گیرند. در حالت کنونی عوام مل و

اسباب و انگیزه‌های کلی همچو روستای‌ها بسوی شهرها، نا برابری‌های خیلی محسوس و تفاوت‌های بی‌حد و حصر اجتماعی و شیوه‌ها کمیت سیه و نا ریک متکی به فیو دالیزم است که بدو ن

شک ما به درد سر، مشکلات گوناگون، اضطرابات و تشوشات و پرا بلم‌های بغرنج شده که جلو آن هیچ صورت از طریق بخش اندیشه‌های کهنه و فریبده میان تهر و بنا یی و چاره‌های سطحی بنا سی از سیستم‌های سرمایه‌داری به شیوه‌های امپریالیستی ضد ملی و ضد منافع قاطبه نوده‌ها گرفته شده نمیتواند.

جلو این وضع نا هنجار و هولناك زندگانی‌های نا ریک را که دارد راه تکامل تاریخی را پسرعت می‌پیماید جز انقلابات اجتماعی و گذار بسوی مرحله ملی و دموکراتیک که در ساحت اقتصادی سکود دولتی پشاهنگ آتی نماید، و پروسه شیوه اقتصاد در هماغه شده روستا حیات مادی ملت‌ها میگرداند راه و چاره برای کشور‌های زیر بهره‌کشی فیو دالیزم و سرمایه‌داری لجام گمیخته وابسته به امپریالیسم جهانی دیده نمیشود. گروپ‌ها، جمعیت‌ها، احزاب و حلقه‌های با دالت مترقی که خصلت و ماهیت، ارتباط و وابستگی ارتجاع و استثمار داخلی و خارجی را در پر تو جهان بینی علمی و اندیشه‌های مترقی بصورت سالم ترک

یغماگری‌ها و تاراج سیستم‌های درسی باز اقتصاد سرمایه‌داری و پورژوازی ضد ملی و وابسته به انحصارگران جهان غرب، در پشاپیش آن امپریالیسم امریکا، و در نهایت شدت و اوج گیری سرمایه‌آورمالکیت‌های خصوصی بر و سابل تولید در شهرها و روستا‌های بر خسی از کشورها، چپاول هر چه بیشتر از مزد اضافی کار و بعضاً از کار لازمی از طریق مالکیت و سیج و بی شمار زمین‌های حاصلخیز و مالکیت زیر سایه‌ی شوم - فیو دالیزم، و مالکین سرمایه‌دار، و سرمایه‌داران بروکرات که از دو سر خون نوده‌ها را می‌مکند، در پس از کشور‌های آسیا، افریقا و امریکای لاتین ساحت زندگانی و حیات را آفتد بر نوده‌ها تنگ و دشوار و مصیبت بار و مرارت آور ساخته اند، و از تفاوت‌های اغراق آمیز زندگانی این طبقات متضاد تا آنجا در سراسر جهان تشوشات و اضطرابات و بی نظمی‌ها و بیقراری‌ها بوجود آمده که دنیا را در مخاطر انداخته و صلح گیتی را بپوسته تهدید میکند، کشور‌های صلح دوست و علمبرداران امنیت جهان در پشاپیش اتحاد جماهیر شوروی و لگو شیا بی‌دست و دشمن شیور بیداری میزند، ولی ترساک سرمایه‌داری و مالکیت‌های بی‌حد و حصر خصوصی بروسایل تولید و نیروهای مولده، طوری استثمارگران را بی خود و بی هوش و مد هوش بر جا و مقام غیر انسانی شان میخ‌کوب نموده که خبر منافع خویششان نه چیزی می‌شنوند و نه چیزی می‌نگرند، دیوانه‌های سرکش ثروت و سرمایه که از خطرات آمال شوم شان جهان رنگین و زیبای ما در ساحت ملی و بین‌المللی سخت در تلاطم و بیقراری و اضطرابات افتیده، خود را به غفلت زده اند و مانند عنکبوت پیوسته و پیگیر تا رها می‌تند و بر اعمال شوم و مکیدن خون نوده‌های کشورها سرمایه‌های ملت‌ها انامه میدهند.

الکشافی و پیشرفت تکنالوژی، جهان ما را خیلی فشرده و قریب هم ساخته، ابتکارات گوناگون و دست‌رسمی بر وسایل اتوماتیک و متنوع الکتریک در ساحت‌های مملو عات و اطلاعات و همچنان وسعت و پهنائی مملو عات از نظر کمسی و کیفی، رشد افکار و اندیشه‌های مترقی بصورت عمیق و سطحی و نفوذ فلسفه جهان بینی مترقی، در رنگ و بود جوامع بشری آرنو‌های زندگی بهتر و السالتر، آزاد و مرفه را در شهرها و روستا‌های بی از کشور ما دامن زده و دارد میزند که این دامن خوردن‌ها نهادها و ضمیرهای انسانهای

استثمار شده قاره‌های اعظم را رزمندگی و مبارزه آید یا لوژکی توام با انتقام جویی مثبت و آسوده می‌بخشد، از عمق در سطح و از سطح در عمق را می‌دهد، این حکم تا ریش، کارگران، دهقانان و رنجبران را به منظور دگرگونی‌های زیربنای اقتصادی و اجتماعی فرهنگی و کلتوری در تکاپو و تلاش انداخته و روند تکامل مسل تاریخ را ترمیم‌مینه‌ایند. دیگر شر و ش

کرده اند و و تار و پود و قماش آنها را خوب آشنا اند باین امر اجتناب ناپذیر

اعتقاد کامل دارند که این همه تا بسامانی ها و پد بختی ها و تاریکی های گوناگون در بسپاری از کشور ها میراث سوم قیودالیزم ، استثمار ، استثمار و دولت های سیاه و منحنی و بسته به امیر یا لیزم جهانی است که جزائلات اجتماعی به منظور هد فندی هر حله ملی و دموکراتیک ، یعنی مبارزه و سرکوب کردن نظام فرسوده و گندیده قیودالی و قطع کردن دست های در از امیر یا لستی در ساحت سیاسی ، اقتصادی و کلتوری ، و تأمین عدالت اجتماعی بر مبنای یک نظام عالی اجتماعی و همگونی های اجتماعی و اقتصادی عاری از هر گونه تبعیض و امتیاز ، چاره دیگر ندارد .

طریقه ها و شیوه های ماست مالی ، سازشهای روپنایی و پرده اندازی های اقوا گرانه به اساس مکتب های منسوخ شده و تقاله گردیده ارتجاعی ، نمیتوانند از شیوع بدبختی ها و سیاه روزی های توده های استثمار شده چنان بکا هد و از نا آرا می ها ، سرا سیمه گی ها ، بقراری ها ، غوغا ها ، غریو ها و مهاجرت ها از روستا ها و کنار مزرعه ها سوی شهر جلو گیری کند ، چون نتوانسته اند مشکلات و پرا پلم های روپنایی و بسیار طبیعی زند گانی روزمره مردمان دها تو روستا ها را رفع و حد اقل قناعت زند گی

بخور و نمیر شان را بصورت نسبی فرا هم بسازند لهذا روز تا روز گره روی گره و مشکل روی مشکلات ملی و بین المللی افزوده میگردد .

مطالعات ، کاوشها ، ارزیابی ها و بالاخره احصایه ها را پور های

از گمانهای قابل اعتبار مربوط به ملل متحد و بعضی دیگر موسسات ذی علاقه بین المللی از سالها با این طرف و آن طرف نگر ایسن واقعیت اند که طرح پلان و پرو گرامهای عاجل و همه جا ئیه به منظور بهتر ساختن و سرو سامان دادن زند گانی روستاها و روستایی ها امر یست نهایت ضروری و در خور توجه جدی دولت ها در ساحت ملی و بین المللی ، زیرا اجتناب و فرو گذاشتن از مسئله بهتر ساختن حیات در روستا ها از یکطرف به تولید مواد

غذائی که بدون شك حیاتی محسوب میگردد لطمه میزند و از جانب دیگر مهاجرت ها و سرا زیر شدن روستایی ها بسوی شهر ها ، انواع مشکلات و پراپلم های را در مراکز شهر ها و بنا در تجمعات و مناطق صنعتی خلق کرده و میکند .

چنانچه و گناه عظیم به عقب نگه داشتن روستا ها و روستایی ها و جلو گیری از آهنگ رشد طبیعی آنها که تا ریخ طولانی و خیلی رفیقار دارد ، از سالها تشو شات همه جهان را بوجود آورده است ، روی همین اصل سالها قبل ملل متحد توانست پلانهای مفید و علمی انکشاف روستا ها را از جهات مختلف

زند گانی در برخی از کشور های انکشاف نیافته و رو به انکشاف جهان در ساحت تطبیق قرار دهد که روستا های افغانستان نیز شامل این پرو گرام ۴ جبهائی قرار داشت ، پلانها به منظور رفع تفاوت های مبرم حیات شهری ها و شهری ها ، روستاها و روستایی ها طرح و مورد عمل قرار داده شد ، ازین پلان «انکشاف دها» کشور

های مصر و هندوستان بهره گیری های مهمی نمودند که در تغییر نسبی سیمای بعضی از روستا های شان تا ثیر محسوس بجای گذاشت ، مشاهد ه کردیم که این پروگرام های مفید ملل متحد در کشورها بنا بد خالت های سوء حکومت های ارتجاعی و معالک بزرگ امیر یا لستی مسیر خود را عوض نمود ، از سرعت عمل و وسعت نظر عاملین گامته شد و همچنان از غسایه و اهداف اصلی انحراف بعمل آمد و از حرارت برندی گرایدن گرفت .

تفاوت ها و تا برای های نامطلوب و غلو آمیز بین شهر ها و روستا های بسی از کشور های انکشاف نیافته و رو به انکشاف که سیستم های اجتماعی و اقتصادی ضد منافع قاطبه مردم دارند ، روز تا روز تفاوت های عمیق و وسیع را جوانان میدهند .

احصایه های موسسات بین المللی نمایان گر این واقعیت های تلخ و مرارت بار است که ۵۵ فیصد نفوس جهان در شهر ها بسر میبرد ، درین صورت هجوم روستا ها در شهر های بزرگ و مجلل در پای بنا های با شکوه و قصور خیره

کنند .
وزند گانی لوکس و چشمگیر ، در پیرامون آسمان خراشها و کنار نسالار ها ، گازیو ها ، کپره ها و پارک ها که بهزاران کلبه ی حقیر و فقیر شان نگاه ها را جلب می کند ، و اما نهایی صاحب دل را زجرو شکنجه روانی میدهد که میان کلبه های گلی و کپه های خسی ، چادر های نازک بازیچه باد ها و مغاره های نمناک و ظلمانی ، اسانها ، ایم از مرد و زن ، بیرو جوان و طفل با صد ها آرزو و حسرت ، دور از هر گونه شرا یط زیست و نشانه زندگی مدنی شبها را بروز ها و روز ها را به شبهای ظلمانی و ماه ها را به سالهای طولانی تحویل میدهند و در شرا یط بسد لجن حیات تا ریک فرو میروند ، اما جهان غرب داد از حقوق بشر میزند .

تا کنون جهان لروت ها و سرعایه ها ، دولت های انحصار گر و سببست مدار های امیر یا لستی نظیر کارتها و امثالش که اعمال مغایر انسان و انسانیت ایشان عوامل و سبب و انگیز های این همه بدبختی های انسانها ی فقیر و مستمند جهان گردیده گاهی به صحت و سلامت ، غذا و مسکن تعلیم و فرهنگ این ملو نه بشر آواره سرگردان فکر نکرد ه اند ، در حالیکه اگر بجای پلانهای جنگی و تولیدات چشم گیر انواع سلاح های مدرن نظامی

وبجای راه گشاهای بزور و توطئه و دسیسه بسوی ایجا رهندو خلیج فارس ، پلانهای چنین دقیق برای نجات هزاران انسان کسه با مرگ دست و گریبان اند طرح نمایند گویا بزرگترین پراپلم های واقعی جهان را رفع مینمایند .

جوانان با برهنه عقب مو تر های کولس آخرین مود شتاب زده می نوند تا برای پاک کاری و شستو شو و صافی زنی از یک دیگر سبقت کنند ، زنان بار دار جوان بد رفت ها را پاک میکنند ، تا اندک بوی آن به مشام قصر نشین ها نرسد . اطفال بی بضاعت و بی سر پوشت از شدت گر سنگی در میان زباله دانهای زیر پیر آسمان خراشها و منازل با شکوه ، دستوران ها و خورا که فروشی ها مثل حیوان بو می کشند و سرو دست فرو میبرند و تقاله هارا در میاورند . و آلودگی ها را با میزه و جلوت میخورند و شکم های خویش را بازی و تملی میدهند .

این همه بد بختی های که بر مبنای تا همگونی ها ، تفاوت ها ، تا برای های و تضاد های خیلی محسوس در شهر ها و روستا ها امتوار است ، مسلما پراپلم های بزرگ و عجیب را بخصوص در شهر های بزرگ و آلوده پدیدار ساخته که بدون شك اساس و ما به انواع جسم و جنایات ، امراض و انحرافات روانی ، تشو شات و پراپلم های روز افزون اجتماعی خواهد میشد .

حکومت های ملی و دموکراتیک و دولت های موسی لستی که بر مبنای مبارزات طبقاتی و به منظور تأمین عدالت مساوات ،



اطفال کشور های استثمار شده یی آفریقا، می سوزند و می سازند .

تر حیات بسر می برد، و پو پو سته با گرمی،
چهل، فقر و مرض دست و پنجه نرم می کرد
مغلو با این آفات می شد.

در آن زمان ها میان مفت خواران
و مولدین نعمات مادی جامعه ای ما حد
فاصل صریح و روشن وجود داشت و لی
نسبت عقب ماندگی زیاد و عدم موجودیت
گردان پیش آهنگ زحمتکشان این حد
فاصل به صورت عملی به مردم شناخته
نشده بود و این کار برای اولین بار در
جامعه ای ما با تأسیس گردان سرسپردگی
زحمتکشان حزب قهرمان و زنجیر شکن
دموکراتیک خلق افغانستان، صورت
گرفته قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند
طبقات و اقشار جامعه ای ماعدا اینها
بودند.

۱- فتو دالان، فامیل سلطنتی و در
باریان، پیرو کراتان فاسد، کمره
دوران (دالان تجارت امیر یا بیستی)
و غیره که به مشکل می توانستند پنج درصد
جامعه ای ما را بسازند ولی همه نعمات
مادی و معنوی جامعه در خدمت شان
و در اختیار شان بود. پروضح حیات شخصی
خود طبقات حاکمه مرتجع تا اندازه ای در
گذشته ها روشنی انداخته شده در اینجا
به ارتباط موضوع وضع حیات پر تنعم
اطفال شانرا می نمایانیم.



اینست نمای از طفل و مادر در تحت تسلط رژیم های فرتوت گذشته.

الف: ادیب

اطفال امروز خودشان بهر روز

همانطوریکه خود این مفت خواران در
کمال ناز و نعمت بسر می بردند اطفالشان
پشتا به نور چشمی های طبقات حاکمه
از همه امکانات حیات مرگه و آرا و
پر ناز و نعمت برخوردار بودند. بعد
از آنکه درین فامیل ها طفلی بد دنیا میامد
همه و سایل و امکاناتی که قبلاً آنها
شده بود برای شان موجود بود. داکتر،
دوا (بداکتر و دوا که اصلاً محتاج نمی
شدند زیرا محیط سالم صحی متضمن صحت
و عافیت شان بود) معلم، مدرسه های
خاص و غیره همه و همه در خدمت شان
بود بی بی های طبقات حاکمه اکثراً برای
بدنیا آوردن طفل خود روانه ی خارجه می
شدند تا در کلینیک های مدرن و به قیمت
دستریج زحمتکشان نور چشمی را بد دنیا
آوردند.

و بی بی جان هم بعد از فراغت از حمل چند
صباحی را به تقریب و رفع نقاهت پیر دازد
که درین کار مطلب مهم دیگری هم
نبوده و آن اینکه مقادیر وسیع
قاجاق و مال التجاره را نیز با خود برای
فروش و تحویل پول آن دوابك های
کشورهای غربی، می بردند، و آقاها هم
نوریه ای ابتدا فی مکتب را در مدرسه های

پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک نور
ضر به ی گنج کننده و پر باد دهنده ای
بود بر پیکر فرسوده فتو دالیزم و ارتجاع
داخلی و امیر یا لیزم و ارتجاع بین المللی
درین منطقه جهان. پیروزی این انقلاب
شکوهمند نه تنها توید الهام بخشی بود
در جهت رها فی زحمتکشان و کلیه وطن
پرستان و آزادی خواهان بلکه حیثیت
بین المللی کشور را نیز دو چندان ساخت
و به جهانیان این حقیقت نمودار شد که
کوه های هندوکش و پامیر و آمو،
وسپین غر، سرزمین وادی های آمو،
هلمند و ارغنداب، سرزمین عقاب های
بلند پرواز اینک در صف آن کشورها
قرار دارد که صادقانه در صدد سربلندی
و پیروزی خلق های شان و صلح جهانند
مبارزه و پیکار اند. برای بهتر فهمیدن
این تحول شگرف نظری به عقب میاندازیم
به دوران های سیاه و جهنمی استبداد
فتو دالی و سلطنت های دست نشانده و
منحط. در آن زمان ها که فقر و مسکنت
تبعیض و تقاضای بر مردم غیور ما پیدای
کرد و کاخ نشینان خیره سر و زمامداران
تن پرست لحظه ای هم در فکر وطن و
مردم نبودند مطلقاً سرزمین ما از همه بد



در کشورهای پیشرفته و مترقی اطفال از کمک های وسیع صحی و آموزشی برخوردارند



اطفال زاده رنج و فقر در کشورهای عقب نگذاشته شده .

مخصوصی (خصوصاً انگلستان) سپری کرده و با زمی گشت و هنوز به سن نوجوانی نرسیده بود که مشاغل و پست ها و مقامات مهم دولتی را اشغال و به ناز و کبر فروشی مشغول می شد . این را می توان شمه از چگونگی حیات اطفال در باری بحساب آورده و اما طفل فتودال و بیرو کرانان بزرگ و کمپرا دوران بر دست و پشت زنان و دخترانی و پسران طبقات و اقشار زحمتکش بزرگ می شدند و هر کدام چندین لاله و کنیز و خدمتگذار می داشتند ، چه بسا که این نور چشمی ها اکثراً برای تفریح و ساعت تیری خود اطفال هم سن و سال خود را که مر بوط به طبقات و اقشار زحمتکش می بودند و کوب می کرد و اکثراً معیوب و حتی از حیات محروم می ساخت . صدق این حرفات را همین نسل جوان و پیرا امروز ما شهادت خواهند داد .

۲- دهقانان : اکثریت قاطع جامعه دهقانان (دهقانان کم زمین ، متوسط الحال ، بی زمین کارگران زراعتی و اجاره کارانی) و جوانان تشکیل می داد این طبقه پشاهانه عمده ترین طبقه و هم چنان از نظر کمی زیاد ترین افراد جامعه می باشد را تشکیل می دادند . طفل دهقانان به معنی عام کلمه فرزندان رفیع و کار و زحمت بودند بعد از آنکه بدنی می آمدند البته بوضع بسیار اسفناک و ابتدائی و بسد و ن هیچ نوع کمک طبی و فنی یا خاك و مکسروب ها یکجا بود اند پنجاه تا شصت درصد این اطفال نسبت فقر غذایی ، عدم موجودیت محیط سالم صحی ، عدم موجودیت دوا و دارو کثر هنوز نخندیده می مردند و تعدادی که اتفاقاً زنده می ماندند به مجرد یکه به پای خود روانه می شدند در مزارع و کشتزار ها و جو بیار ها با پدر و مادر خود یکجا و دوش بنوش به کار مزدوری و دهقان می پرداختند از مکتب و معلم و درس خیری نبود و اگر احیاناً مکتب در دیارشان موجود هم می بود نسبت ضعف اقتصادی و حیات بی چیزی نمی توانستند به مکتب بروند زیرا مکتب رفتن آنها معنسی گر سنگی ، پر هنگی و بی سرپناهی را داشت (دهقانان از خود خانه ای شخصی نمی داشتند و در دهقانخانه های فتودالان بسر می بردند و اگر می خواستند به مکتب بروند یعنی از خدمت فتودال سر باز بزنند در دهقانخانه هم جای برای شان نبود) وسایل کار هم خیلی ابتدائی بود و کار با آنها مستلزم رنج و زحمت فراوان بود و

مخصوصی (خصوصاً انگلستان) سپری کرده و با زمی گشت و هنوز به سن نوجوانی نرسیده بود که مشاغل و پست ها و مقامات مهم دولتی را اشغال و به ناز و کبر فروشی مشغول می شد . این را می توان شمه از چگونگی حیات اطفال در باری بحساب آورده و اما طفل فتودال و بیرو کرانان بزرگ و کمپرا دوران بر دست و پشت زنان و دخترانی و پسران طبقات و اقشار زحمتکش بزرگ می شدند و هر کدام چندین لاله و کنیز و خدمتگذار می داشتند ، چه بسا که این نور چشمی ها اکثراً برای تفریح و ساعت تیری خود اطفال هم سن و سال خود را که مر بوط به طبقات و اقشار زحمتکش می بودند و کوب می کرد و اکثراً معیوب و حتی از حیات محروم می ساخت . صدق این حرفات را همین نسل جوان و پیرا امروز ما شهادت خواهند داد .

۲- دهقانان : اکثریت قاطع جامعه دهقانان (دهقانان کم زمین ، متوسط الحال ، بی زمین کارگران زراعتی و اجاره کارانی) و جوانان تشکیل می داد این طبقه پشاهانه عمده ترین طبقه و هم چنان از نظر کمی زیاد ترین افراد جامعه می باشد را تشکیل می دادند . طفل دهقانان به معنی عام کلمه فرزندان رفیع و کار و زحمت بودند بعد از آنکه بدنی می آمدند البته بوضع بسیار اسفناک و ابتدائی و بسد و ن هیچ نوع کمک طبی و فنی یا خاك و مکسروب ها یکجا بود اند پنجاه تا شصت درصد این اطفال نسبت فقر غذایی ، عدم موجودیت محیط سالم صحی ، عدم موجودیت دوا و دارو کثر هنوز نخندیده می مردند و تعدادی که اتفاقاً زنده می ماندند به مجرد یکه به پای خود روانه می شدند در مزارع و کشتزار ها و جو بیار ها با پدر و مادر خود یکجا و دوش بنوش به کار مزدوری و دهقان می پرداختند از مکتب و معلم و درس خیری نبود و اگر احیاناً مکتب در دیارشان موجود هم می بود نسبت ضعف اقتصادی و حیات بی چیزی نمی توانستند به مکتب بروند زیرا مکتب رفتن آنها معنسی گر سنگی ، پر هنگی و بی سرپناهی را داشت (دهقانان از خود خانه ای شخصی نمی داشتند و در دهقانخانه های فتودالان بسر می بردند و اگر می خواستند به مکتب بروند یعنی از خدمت فتودال سر باز بزنند در دهقانخانه هم جای برای شان نبود) وسایل کار هم خیلی ابتدائی بود و کار با آنها مستلزم رنج و زحمت فراوان بود و

روز خستختان جا معه

بهر فر دا

دهقانان در رنج زاده می شد در رنج بزرگ ۳- کوجی ها : هو طنان غیور و شرافتمند کوجی ها در حدود بیست و هشت میلیون نفر و مسکنت پدر و د حیات می گشت .

بزرگ محلات و ولا یات و فتودالان فقر سرشاری بردند . لذا با بد گشت که طفل



در معالک پیشرفته و مترقی به استعداد اطفال توجه زیاد مبذول می شود .

بودند بعد از آنکه بدنی می آمدند البته بوضع بسیار اسفناک و ابتدائی و بسد و ن هیچ نوع کمک طبی و فنی یا خاك و مکسروب ها یکجا بود اند پنجاه تا شصت درصد این اطفال نسبت فقر غذایی ، عدم موجودیت محیط سالم صحی ، عدم موجودیت دوا و دارو کثر هنوز نخندیده می مردند و تعدادی که اتفاقاً زنده می ماندند به مجرد یکه به پای خود روانه می شدند در مزارع و کشتزار ها و جو بیار ها با پدر و مادر خود یکجا و دوش بنوش به کار مزدوری و دهقان می پرداختند از مکتب و معلم و درس خیری نبود و اگر احیاناً مکتب در دیارشان موجود هم می بود نسبت ضعف اقتصادی و حیات بی چیزی نمی توانستند به مکتب بروند زیرا مکتب رفتن آنها معنسی گر سنگی ، پر هنگی و بی سرپناهی را داشت (دهقانان از خود خانه ای شخصی نمی داشتند و در دهقانخانه های فتودالان بسر می بردند و اگر می خواستند به مکتب بروند یعنی از خدمت فتودال سر باز بزنند در دهقانخانه هم جای برای شان نبود) وسایل کار هم خیلی ابتدائی بود و کار با آنها مستلزم رنج و زحمت فراوان بود و

غونډ کلي تياري په غيز کي ليو لي و
تيا چي شپي هوا سره ليو لي وه او له
لري ديوسه سبي غباد وهي تيا ري کو لي
سکوت ما تلوه .

اسلم په بیره له خو په را پا خيد ،خري
وهي سترگي لي په خپر وو مو بلسي او
داوړنه اړمسي له کينلو سره يي شاو خوا
سترگي په تيا ره کي و غږ و لي . دخپل
کثرو دور عثمان خوا ته ورو ځکيد ه ،په
ا و ب و يسي وينسوراه ورو يسي و ر نه
وويل :

عثمانه ! ... هي عثمان نه ... پاخه....
عثمان سترگي پرانيستلي نورور ډنگري
غيزي نه يي خپر خپر و کتل او پداسي
حال کي چه په زير و پند و گو نو يي خپله
لنډي تکه سره بیره گروله په خاي
کتبينا ست وي يو بښل :

خه وايي ؟
سپا څه ليمه شپه ده ... خراغ ولگو چه
نا و خته کيږي .

عثمان دهمدي خبري له اور يد لو سره
سم له خاله سره وغوريد او د کسولي
پسي کتچ ته د خراغ در اخستلو لپاره وروهي

شو ، خراغ لي را واخيست ، و لي لگا وه او
بیره خپلي بستي ته راو ځکيد ه . اسلم
دلاس او سترگو په اشاره څه ورو پو هو ل
او عثمان ديو هيد لو په علامه دسر له

نيو رو لو سره سم دغسي چو پ او په
ډير احتياط د شير چا ن دبستي خوا ته
ورغی ، ساه يي ښده کړه ، غوږ نه يي
ورو دهغه خوانه ورنيزدي کړ ، خو
لنډي شيبی لي همدسي غوږنيو ، وروسته
له هغه بیره نه اسلم ته را غي او ور ته و يي
ويل :

سپه خوازه خوب ويد ه دي
اسلم خواب ورکړ :
سمه ده .

او ددي خبري له کو لو سره سم يي له
ملاخه تړلي الوري گلداره دستمال خلاص کړ ،
درويو خولي چن بڼالونه يي تري دلوو پستل او
مخي ته يي کښيښو دل . عثمان هم دغه کار
وکړ او پس له هغه دواړو يو ځای دخپلو
دويو په شمير لو شروع و کړ .

دوه واره يي په ډير غوږ او پا ملر نه رو يي
و شمير لي ، وروسته له هغه يي له جيونو
څخه څه نو ري رو يي هم پري و ر زيا تي
کړي او پيا يي هم يو وار ټولي دويي دتريم
خل لپاره و شمير لي . له دي کار سره سم
دواړو سترگي له شو قه وخليد لي او
عثمان په ډير هڅو يي وويل :

سزما څخه غولهي يوو لس زره او دري
سوه رو يي دي .
سوز ما هم پوره غواړلس زره او خلو ر
سوه .

دواړو په مينه و خندل او اسلم زيا ته
کړه :

غو نه يي پنځه و يشت زره او اوه سوه
رو يي کيږي ... که څنگه ؟

عثمان له خوښه لاسونه سره و سروويل
اود گوډو په شمير لومي شروع و کړه :

يعني بس دوه زره او دري سوه رو يي
لانوري هم په کار دي ؟

او اسلم ور جو خته کړه :

هوا... او وروسته له هغه په ډير زر په
خير خپل وطن او ټاټوبي ته ستانه شو .
عثمان سترگو ته خپل گروهوي ځمکه او
نوي کوږده ليغه ودرید له ، سوډا سويلي يي
وکيښ وي ويل :

همدسي دي لالا ... که دخداي رحمت
ډير زړبه انشالله له خواږيه خلاص شو .
دایي وويل او په ډير شوق يي دخپلو ورغويو
ټټاکو ته ځير ځير وکتل . اسلم له خوښي
او اميدواري څخه په ډکه موسکا وويل :

هي هلکه زرشه چي شپه سبا شوه .
او په چټکي سره يي په دستمال کسي
درو ييو په بېجلو شروع و کړه . دواړو
دويي بیره نه په دستمال لو نو کي تر ملاوو
وتړ لي ، خراغ يي ور کړ او په خپلو ځايونو
کي پر يو تل .

د کلي له پري خوا د سبي دڅپانغ لاهمه
غسي په وده غمجنه کوټه کي خپريده .

سپار لمانځه مهال چه دشهرک د سر
چنسي چر گا نو يو بل ته ديیدا ري پر غوږه



(اکير پري)

فراري قاتل



ډک کړه . وروسته يي اسلم ته مخ ورواړه
اوه وي ويل :

هو انډيره په زده پوري ده ...
اسلم مسکي شو هيڅ خواب يي ور نه
کړ او همد سي يي خپله لار په مخ کسي
وا چو له . څو گا مه په مخ لاهل او عثمان
بيا خپله خبر تکرار کړه :

انډيره په زده پوري هوا ده
اسلم په تر مي و خندل ، عثمان ته يي
مخا مخ و کتل وي ويل !
څنگه ؟ .. دآواز بللو شوق خو به نه توي
دوغلي ؟

او عثمان دسپاره اسو يلي له کينلو سره
په مات زده خواب ورکړ :

په لالا ... هغه دهلکوب شو نو له نه
دي را پاني ... دژوند تر څو چننا ت زده نه

خو شمير چان په زده کي ددوي دواړو
په خلاف عجيب شو رما شور او اهوډوډېر باؤ ،
راز راز چو د تو لو په سر اخيستي و او
زده يي دډار او ويري خوږوونکو منگو او
ورمېنود ، يي شميره يو بښتي لي په سره
لحظه کي سرته ورتلي ، غوندي همداسي
لاخوا به دغني د تارونو په شان د هغه په
زده با ندي را چا پير يد لسي او په
يوه گنگه خلق تنگي کي يي لا هو کاوه ..
نه يو هيد ه چه څه و کړي ، څه و نه
کړي ، په حيرا لي کي ډوب دغسي ځوړند
سر له عثمان دوي سره په مخ روان و ،
په زده کي له خانه سره ډ غيد ه او له
خپلو يي شميره انډينسو سره يي چل کاوه
په يوه عجيبه دوه لاري کي گير را غلي و ،
نه يي څه کو لو ته زده بڼه کو لا ي شو
او نه يي دهغه پر پښو دل په خان زغملای
شوه ، څو څو واره يي شيطان لا حول کړ ،
خو نه ، هيڅ فا يد ه يي نه کو له ...
بيگا شپه يي دغسي ليغه ستر گو ته نا

ويدله ، غونډ شيان يي يو يو له مغره
تيريدل ... په حيراني يي شاو خوا سترگي
و غږ و لي او يي اختيا ره يي تر ژ بسی
لاند ي تکرار کړه ! پنځه و يشت زره او
اوه سوه رو يي (هه...) په زده يي توپري او
اميد لري داتاو شوي سر يي کښتواچلو ه ، بیره نه
په خپلو اند يښتو کي ورک شو ! پنځه
ويشت زره او ... يعني اوه سوه رو يي
لاز پاني ؟ ... هن ؟ ... بيا يي زده ور ته
وريزيد ه خو بیره ته يي ډير زر زده غت
کړ ، تيري زماني ور په ياد شوي ، په زده
يي غسي او خپگان چاله و کړه او په پراخ
تندي يي گو لغو کر بڼي وو پستلي ، په
خلق تنگي يي سر بڼي او کيڼي خوا ته
وښو راوه ، دليو لي په شان يي په
بیره او غضب له خا نه سره وو يل : (نه...
نه ...)

او په چټکي يي څو گا مو نه واخيستل
بيگا شپه ور په ياد شوه ... بيگا شپه
ويښ و ، تر سپاره ويښ و او په خپلو
غوږو يي و اور يد ل چه اسلم عثمان ته
وويل : (غوږلي پنځه و يشت زره او اوه سوه
رو يي کيږي ...) په خپلو غو ږو نو بسی
دونو ټو شمير لوږ غ او ريد لي ټاو په
زده کي يي له اسلم دوي سره يو ځای
رو يي شمير لي وي ...

دلبر دلبر لي ويا تنگي له خبر يد لو سره
سم دوي هم خپل ځای ته و رسيد ل . مخي
ته پراخي لمني او زر غونو درو غيز خلاصه
کړي وه ، ډيره ښکلي سيمه وه ، صاف سي
هوايي زړه له په وجد او حرکت راو ستل
او زر غونو ښو يي دسپا وو ن وږ مو نه
په غنو اچو لو سري ته بیره نه خوا لسي
او جو ش ور پا خښه .

دي را پري ايښي ...
دایي وويل ، سر يي کښته و اچاوه او
دري و اړه همد سي په چو پتيا کي ډوب
په مخه رهي شوه .

شا و خوا زده ووهونکي سکوت حکم فرما
و ، چو پتيا هري خوا ته لمن غو ږو لي وه
او هغوي دري واپو همد سي په چو په خو له
مخ په وړاندی گا مونه اخيستل ...

اسلم او عثمان دخپلو سره يو ځای کړيو
دويو په فکرونو کي لا هو و ه ، خپل
کور او ملک ، دډيره متنبندلو اميدواري
يي زړونو ته خوښي او قوت ورباخښه ،
دخواريو او منځنيو لار غملو ته يي هڅو ل او
په ښکليو ښکليو چو رتو نو کي يي ډوبول .
هغوي په خيال کي خپل کلي ته تللي وه ،
پتي او ځمکي يي له گروي څخه خلاص
کړي و ه او عثمان خپله نا وي کور نه
را و ستلي وه خو دي شبي ورغی بسی
ورسره تير و لي او

کول او شبي وهلي ستوري لا يو يو په پراخ
آسمان کي په خليد و وه . د ملک جيبل
دري واره مز دوران اسلم ، عثمان او شير
جان دهر ي ورځي په شان له خو په پاڅيدل
په بیره يي دکا ر سا مانو نه او نور ضروري
شيان په ځا درو نو کي سره ټاو کړه اوله
کلي څخه بېر دهنجو ټولو لو لپاره را ووتل
دکلي په پای کي يي د نري په وښو سب
لښي په غاړه د معمول په شان لمونځونه
او او د سوله و کړه او وروسته له هغه
دري واره په چټکي او چوپه خوله په
خپل کار پسې رهي شوه . هوا لا ښا شته
تيا ره وه او زمري دميا شتي سپا رښي سري
وږ مي زړو نو ته خاص حالت او جذ به
ورښېله . عثمان پورته آسمان ته و کتل ،
دپوه يوه خليد و نکيو ستو ريو په ليدلويي
مينه او خوښي حس کړه او سري يي
داوړندى ساه په کينلو له صا لي هوا څخه

له هغه يې دلېلو کوي ، مسکرو او دتحيقاتو
ټول سا مالونه تيار کړه او له شير جان
څخه تحقيقات پيل شو، شيرجان دتحيقاتو په لمرې
سر کې منکر و خو تر هلو ټکو لو لاندې
آخري لارې ته راغی او اقرار شو . د
ولسوال او قو مالدان صاحب ټو لو پوښتنو
ته يې دښتيا نې خوا بو ته ورکړه ، داسلم
او عثمان د ټو لو ټو له کيسه يې لحظه
په لحظه په تحقيقاتو کې وويل او په داسې
حال کې چې غولې صورت يې دډار او وهلو
په سبب ور ته ريز ديد ه دغسې څو د ند
سر په خپل ځای و لو يد .

ولسوال صاحب چې له ها لمرې ور ځي
لاړېر ور ته په قارو په شير جان و رمنه
کړه، دزده له اخلاصه نې دهغه په ټکو لو
پيل وکړ او سپکې سپکې ښکتهځلي وړته
پيل کړي . ښه يې ولکاوه او وروسته
له هغه يې په داسې حال کې چې ډېر يې غاړې
رکونه له قاره شخ شخ دريد لي وه اوسترگي
يې د وينو د پيا لو په شان تکی سري
او وښتې وي په خپل ځای کښينا ست ،
سر يې را پسو ر ته کړ او په ډېر قاري
ورجيفه کړه :

آخر ... آخر ولي دي دا حماقت وکړه؟
او شير جان چې د ولسوال دخبرې په
معنی ښه نه و ډېره شوی ، سري کښته واچاوه
په ډير مات زده يې وويل :
صاحب که ته هم واي همدسې دي
کول ...

سري خواشيني سترگي يې مخکې له دي
چې و لسوال دي غږويلاي شي په کول
کې ور غږولي او زيا ته يې کړه !
دديا دلس کا له کيږي چې ښځه لر م
خو دلولور رو يې مې يې لا تر اوسه ور پوره نه
کړي لدې تر اوسه يې کور داري پــ
لاس له نه را کړي ... هر څه چې مې
وکړه ونه شوه ... بله چاره نه وه ...
او صاحب ، بله هېڅ چاره نه وه را پاتې
او په او ښکو ټکي سترگي يې کښته
وا چولي .

ولسوال صاحب څو لحظې خبرخبر شيرجان
ته وکتل ، وروسته له هغه يې په ډيره خلق
تنگي او قهر خپل ميز په موک وو اښه ،
مسکرو ته يې امر وکړه :

- پوي زی !
او سر يې کښته واچاوه .

دريم گذارونه هم په ډيره بيه يو په بل
پسې په سر را کښته شوه و دغسې پسې
حر کته يې په ځای و غور ځاوه .

شير جان په داسې حال کې چې له
ډاره ټکي سترگي يې په کورې کسې
څخه را و تلې وي او په ډيره وار خطا پسې
يې شاو خوا څارله ، دې حر کته او پــ
وينو کې لژد اسلم د چنازي څنگ
کښينا ست ، په بيه يې د هغه په کر خته
ملاگو تي په حر کت راغلي ، دوو پسو
گلدار ه اناري دستمال يې تري را خلاص
کړ او په چکي دشتمان په خواورځي .
په عثمان مظلوم يې هم داسلم و رخ
را وستله او دهغه له ملا څخه ترلي درويو
بنو لو ته يې هم تري راوا خستل . له دي
کاره چې را خلاص شو نو دوه پښې پسې
خپلې او دوه يې نور کړي او په منځه
يې دښتيا لاره مخ کې واچوله ...

دغې ورځې په سبا کليو الو داسلم او
عثمان په وينو لي چنا زي پيدا کړي ، په
غولم کلي کې يودم شور ما شور او هنگامي
چو پي شوی ، هر ه خوا گو لگو مس
پيل شوه او په هرلوري دته ډ نږوري خوري
شوی چې : داسلم او عثمان يې و زلي دي ...
چا ... ولي ؟ شير جان ... څخه شو ...؟
ونښيد ... او ... او ...
خبره تر ځان او حکومتي پوري ورسيدله
او حکومتي په ډير زيار د شير جان اښه
پيل کړه .

ولسوال صاحب له دي پښې څخه ډير
په قار و ، په کلکه يې قوما ندان صاحب
ته ابر و کړ چې که له ځمکې وي که له
آسمانه ، حما به شير جان دده حضور ته
راولي چې بيا نو دده په اصطلاح دي ښه
سم ورو سره جوړ شي قوسا ندا ن
صاحب پښه څخه ووهله ، ولسوال صاحب
ته يې دزده له کومې وعده او ډاډ ورکړه
او په شير جان پسې يې لڼه پيل کړه .
کلي دقا ر او تندې په اور مو خپل او
غو ټلو دولسوال صاحب په شمول په خورا ي
تابي شير جان دپيدا کيد لو انتظار پوست .

دوه ورځې په ډيره بيه يوه په بله
پسې تيري شوي او ددريمې ورځې په ماژديگر
لاس او پښې ترلي شير جان و لسوال
نراوړل شو ...

ولسوال صاحب دشير جان دنيو لسو
دخبر له اوريد لو سره سم په منډه ولسوال
ته ځان راوړ ساوه ، قو مالدان صاحب يې
هم را وغو ښت ، چې راغی ، وروسته

و دريد لنډه شيبه حيرا نې يو ووي ، بيرته
يې ځان سر و ښور اوه او په کلکه داسلم
خواه ورځي . اسلم د شير جان دلېلو ډېرځ
له اوريد لو سره سم سر را پور ته کړ ، په
موربا نې يې وړ ته وويل :
هې شير جان ه ، څه کوي ...؟
او شير جان خواب ورکړه :
هېڅ دغسې ... لسوار دسره دي که
په ؟ ...

غايې مې ډير خو ډيري .
اسلم و خندل وي ويل :
- هو ... دڅومره خو شته چې متاعاښي
پري کرخت شي .

لنډه شيبه چو پشو، وروسته له هغه
يې په داسې حال کې چې سترې گولي په
جيب کې دلسوا رو په ډ پلي پسې گر خولي
وويل :

څو واره يې درته وويل چې مو په
ددې غا ښې چاره دي له کيږي . ور شته
ته او دهميشه لاره يې ځان له سره خلاص
کړه ... خو په ، هېڅ دي زما خبره وا هم
نه وريد له ... او داندې اوس نو په عذاب
ورسره گر ځي ...

شير جان چې دغسې په شمير ليوگامولو
په مخ ور ته ، په ډير تکليف وختل .
اسلم ته ور نيژدی شو ، سلام يې ور واچاوه
وي ويل :

سوالله که دي بده و پلي وي ... چې
کلي ته ورسيد و انشا الله چاره به پسې
وکړم .

او وروسته له هغه يې په داسې حال کې
چې سترگي شا وخوا په عثمان پسې غږولي
له اسلم څخه ايز لسوار په ورغوي کسې
واخيستل تر شو نو يې لاندې کړه او اسلم
ته نيژدی په يوه لويه ورته کښينا ست .
اسلم څو شيبې نوري هم له شير جان
سره خبرو تيري کړي ، پس له هغه پسې
بيرته سر کښته واچاوه او په کار لگيا شو
اسلم خپل کار کاوه او شيرجان په خورا ي
تابي لحظي شمير لي، څو لنډې شيبې يې نور
هم دغسې په خپل ځای تيري کړي او وروسته
له هغه يې په داسې حال کې چې تيره کلنگ
لاستي په خپلو ريز ديدو لکو لا سو نو کي
مينود ، داسلم خوا ته ورځي ... لا س پسې
پورته شوه ، د کلنگ تيره څو که په هوا
کي و بر پيښه او په ډير شدت داسلم په
سر را کښته شوه، اسلم وده جيغه له خولي
ووښته او مخکې له دي چې ځان سره وښور
ولای شي ، دشير جان دکلنگ توهم او

(خما ... هو ، حما با يد چې دغسې
وکړم ...)
او سر يې را پورته کړ ، اطراف پسې
له نظره تير کړه ، ښا يسته ډيره لار هسې
خوا يې اسلم تر ستر گو شو چې پوا زي،
په نه سترې کيلو لکي ټول په کار لگيادي
او سر يې کښته پري غوړد دي څو لندې
لحظي يې خبر خبر و رته و کتل ، له
ځانه سره يې وويل : (با يد چې ور شم ...)

او په بيه د هغه په خواو دهې شو، همدسې
په چو په خو ا اوله شور ما شوره په ټک
زده داسلم په خو اور روان و ، زده پسې
ډار او وارخطا تي مينود او تر شون لاندې
په نري لنډه غاډه يې دخو لو ليکه جا ري
وه ، خلق تي و چ کلک و او ډبه يې دوج
لرگي په شان په خوله کې تاويدله .

داسلم پام لاتر اوسه نه ته وو وراوړ
ښتي ، ښه چې ور نيژدی شو ، ځای په ځای

استاد سر آهنگ رادخانه اش دیدار میکنیم خانه بی که برای رسیدن به آن باید چند کوچه برگرد و خاک و دارای جوی های لوش برعقب مسجد جامع چمن گذر شود ، وقتی دروازه منزلش را که با رهنمایی چند طفل و نو جوان یافته ام میگویم ، پسر بچه ده دوازده ساله بی درپ را برویم میگشاید و بی آنکه حرفی بمن بگوید از همانجا صدا میکند که از مجله ژوندون آمده است و چند لحظه بعد استاد که معلوم میشود به اساس وعده قبلی در انتظارم بوده است برایم خوش آمدید میگوید و دروازه اتاقی را برویم میگشاید استاد برای چند لحظه مرا تنها میگذارد و من نگاهم بروی فرش، دیوار ها ، قفسه ها ، قاب های عکس الماری و هر آنچه در آن اتاق به چشم میخورد خیره میماند - چرا که اینجا در مجموع نمایی از سطح زندگی و مقدار رفاهی است که استاد توانسته است در برابر سال هازحمت کشی وده ها افتخار معنوی ای که برای مردم خود ارمغان داده است بدست آورد ..

در فضای اتاق غروری در فکر نشسته موج میزند، قاب های عکس که هر کدام خاطره و یادبودی از زندگی استاد و یانشان های افتخار وی را در آغوش کشیده اند و دیوارهایی که رنگ سپید آن به مرور به زردی مگرآمده است خود نمایی دارند و کلم های که در گذشته خوش رنگ بوده اند با نقش های زیبای خود روی کف اتاق افتاده است و چار طرف اتاق تو شک ها و پشته ها جای گرفته اند .

استاد وارد اتاق میگردد و ظرف چای را پیش رویم قرار میدهد، خسته به نظر میاید و نفس تنگی آزارش میدهد - روی توشک در کنارم می نشیند و جای تعارف میکند - گفت و شنود را با وی آغاز میکنم و میپرسم :

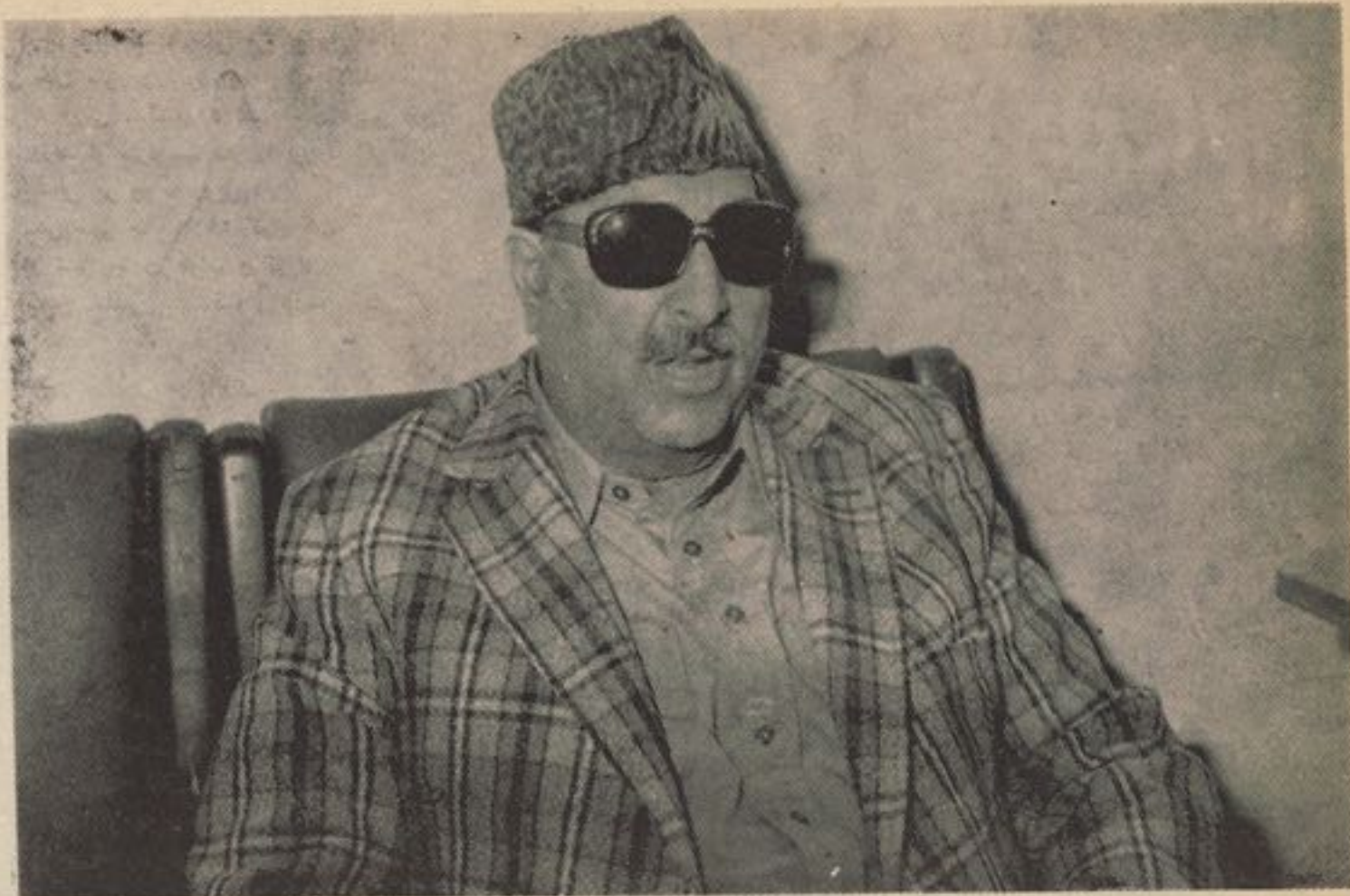
استاد درجمل ها و گفت و شنود ها بی که موسیقی دانان و یادست اندرکاران موسیقی در مطبوعات و یا رادیو به عمل میاورند مادر باره موسیقی افغانستان با دو نوع نظر متفاوت دوبرو هستیم نخست اینکه موسیقی کشور ما چه در شکل بومی و چه در شکل کلاسیک خود از موسیقی هند مایه و ریشه دارد و نمیتوان آنرا موسیقی با خصوصیات مستقل به شناخت گرفت و دیگر اینکه موسیقی کلاسیک هند اساسا در کشور ما زاده شده و بعد به وسیله امیر خسرو دهلوی به هند انتقال یافته و در آنجا با توجه به اینکه موسیقی جزء مراسم مذهبی به شمار میاید زمینه رشد و انکشاف فراوان یافته و به موقف امروزی خود رسیده است .

در حالیکه در این جا شرایط به گونه بی بوده که عقاید مردم مانع شگوفایی آن شده که در هر دو گونه ی این نظرات آمیختگی موسیقی افغانستان و هند تاکید میگردد - نظر شما در این زمینه چیست و کدام نظر را در مورد یاد شده قبول دارید ؟

امیر خسرو دهلوی یک نوع خاص موسیقی را اختراع کرده است که «خیال» نامیده میشود

و پیش از این سبک و یا مکتب در هند نوع موسیقی رواج داشت که «هیرت» نامیده میشد

ژوندون



از : ر ، دریا

گفت و شنودی کاملاً اختصاصی با استاد سر آهنگ .

...زین قلم حیرت حبابی گل نکرد

مروری بر زندگی استاد سر آهنگ :

استاد سر آهنگ در آغوش خانواده دانش پرور پا به عرصه وجود گذاشت پدرش استاد غلام - حسین از دانشمندان بنام دوره خود در رشته موسیقی کلاسیک هند بود که اساسات علمی موسیقی مکتب امیر خسرو دهلوی را آموخت و خودش را فراوانی را در این رشته به تربیه گرفت .

استاد سر آهنگ نخست زبردست پدر به آموزش موسیقی پرداخت و آنگاه که در صنف هشتم درس می خواند به کوشش پدر که استعداد شگرفش را در زمینه موسیقی به شناخت گرفته بود ، عازم کشور هند گردید و مدت شانزده سال تمام را زیر دست استاد عاشق علی خان که یکی از چهره های شناخته شده و دانشمندان بنام آن کشور بود به آموزش موسیقی کلاسیک به شکل علمی آن پرداخت تا خود پدر چه استادی رسید و وارد وطن خویش افغانستان شد و ی از بیست سال به این سو در مسابقات بزرگ کشور هند که در زمینه موسیقی کلاسیک و با شرکت شناخته شده ترین استادان و دانشمندان بدان رشته دایم میگردید اشتراک کرده و مدال ها و عناوین فراوانی را از این مسابقات به دست آورده است که « سر تاج موسیقی » از پوهنتون الا آباد ، « کوه بلند موسیقی » از پوهنتون چندی گر ، « بابای موسیقی » از پوهنتون بمبئی ، و عنوان های « دکوری » « ماستری » و « پروفیسری » از پوهنتون کلکته در این شمار است .

استاد سر آهنگ هم چنین بیست و یک مدال طلا تاکنون بدست آورده که هفده مدال از کشور هند، دو مدال از کشور پاکستان ، یک مدال از شاروالی کابل و یک مدال نیز از رادیو افغانستان میباشد . وی مؤلف رساله « قانون طرب » میباشد که در زمینه اساسات علمی موسیقی کلاسیک هند به نگارش آمده و تاکنون شاگردان زیادی را در این رشته زیر تربیه و آموزش گرفته است . استاد سر آهنگ از بید لیست های کابل بوده و بیشتر سرو ده های همین شاعر را به آواز می خواند .

و از سن هفت سالگی آغاز نمود و چند ده سال دوام آورد. در حالیکه شاملان مکتب موزیک از یکسو بزرگسالانند و از سوی دیگر مدت آموزش در این مکتب آنقدر کوتاه مدت است که حتی برای آموختن ابتدای ترین اساسات موسیقی کلاسیک هم کفایت نمیکند. معیارهای آموزشی در موسیقی کلاسیک هند و آنچه که در مکتب موزیک مورد قبول میباشد فرق میکند. یک شاگرد موسیقی نوع کلاسیک علاوه از دانش استعداد و آواز خوب و ذهنیایی خوب باید فرصت کافی هم برای مشق و تمرین داشته باشد در «رتناگر» که یکی از تالیفات مهم در زمینه هنر موسیقی است گفته شده است که برای فراگیری موسیقی کلاسیک به شکل کاملاً علمی یکصد و پنجاه سال عمر لازم است تا علاقمند موسیقی پنجاه سال بیاموزد. پنجاه سال مشق کند و پنجاه سال هم بنوازد و به این حساب فقط استعدادهای شگرف و خلاق قادر خواهند بود موسیقی را در اساس و علمی یاد بوزند.

برخی از مسؤولان امور موسیقی کشور در کلت و شنودهای اختصاصی خود بازوندن این طور ابراز نظر کرده اند که مادر زمینه موسیقی کلاسیک هند استادی نداریم که بتواند شاگردان مکتب موزیک را تدریس کند آنها مدعی هستند که خوب نواختن خوب خواندن و خوب فهمیدن در موسیقی هرگز معنی این را ندارد که شخص معلم خوب هم باشد. این گفته ها و اظهارنظرها جقدر از نظر شما درست یا نادرست است؟

تغیر این گفته ها نه تنها درست نیست بلکه مفاداری غرض آلود هم هست. البته استادان موسیقی کلاسیک هند هیچ وقت به خود اجازه نمیدهند در مکتب موزیک درس بدهند چراکه آموزش موسیقی کلاسیک باید از خرد سالی

و اجتماعی آن راه رشد و کمال خود را پیموده است. اما پاسخ به این پرسش کسب ریشه ها چگونه به وجود آمده اند مشکل است. چرا که ریشه های هنر بومی هر قوم به ریشه های فرهنگی آن قوم میرسد موسیقی از روزی که انسان در تاریخ وجود داشته است همراه انسان بوده منتها به اشکال گاهای بومی و غیر علمی خود و رسیدن به این ریشه ها اگر محال نباشد غیر ممکن می نماید.

علمی آن در هند فراگرفت نمیتوانست موسیقی افغانی را با خود به هند ببرد. کشوری که سه هزار سال پیش از امیر خسرو دهلوی موسیقی داشته است و این موسیقی همگام با سیر تکاملی جامعه هند و همراه با دیگر گونه های فرهنگی

آنها که میگویند موسیقی از افغانستان به هند رفته است اشتباه میکنند هم چنان آنها هم که اعتقاد دارند موسیقی ما هندی است دچار اشتباه شده اند.

آنها که دنبال رو موسیقی غربی شده اند فقط بی هنرانی اند که از موسیقی فقط تقلید را میدانند و مسخ آهنگ های دیگران را و آن را بنام کمپوز خود به خورد مردم دادن.

امیر خسرو دهلوی فقط موسیقی بزمی را جانشین موسیقی رزمی متداول در هند ساخت و این هرگز به آن معنی نیست که او موسیقی کشور ما را با خود به هند برده باشد. چرا که امیر خسرو خود موسیقی را در هند فرا گرفت.

بیشتر موسیقی رزمی بود، موسیقی که شامل آواز خوانی هایی از فتوحات جنگی و مدحیه ها و گاهی هم اجرای اشعار مذهبی میگردد که کمتر مورد علاقه مردم عوام قرار میگرفت و بیشتر در باری بود یعنی را جاها و حکام و امرا آن را دوست داشتند.

امیر خسرو این شکل موسیقی را بزمی ساخت و اشعار عاشقانه را در موسیقی جانشین شعرهای حماسی و رزمی قرار داد که تا امروز هم همین روش در یک سیر تکاملی اساسات موسیقی کلاسیک هند را می سازد. البته بعد از امیر خسرو سبک هاوراک های دیگر هم مانند راک «غار» «سور پل» و «زیلیف» اختراع گردید که در انکشاف موسیقی نقشی عمده دارد.

موسیقی بزمی که خسرو دهلوی به قول شما مخترع آن است آیا به هیچ وجه از موسیقی بومی افغانی که در آن وقت میان مردم هارایج بوده است مایه نگرفته و امیر خسرو آنرا با خصوصیات کاملاً مستقل عرضه داشته است در این صورت راه موسیقی افغانستان از هند جدا میشود، شما این نظر را قبول دارید؟

ما اساساً با دو نوع موسیقی روبرو هستیم موسیقی غربی و موسیقی شرقی. در موسیقی شرق به خاطر زمینه های مشترک فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی در کشور های این منطقه ریشه های موسیقی کسان نیز مشترک است همانگونه که این مورد در کشور های غربی موسیقی غربی نیز صادق میباشد. اما این گفته هرگز معنی آنرا ندارد که اساس های موسیقی مادر سبک امیر خسرو دهلوی وارد هند شده باشد موسیقی مرز ندارد.

اما خصوصیات زندگی جمعی هر جامعه در شکل های آن تبارز میکند. درست مثل چند دریا که از منبع واحدی سر چشمه گرفته باشند. اما راه هر کدام جدا باشد. در زمان امیر خسرو دهلوی موسیقی افغانستان از خصوصیات جدا گانه بومی و محلی برخوردار بود موسیقی هند از ضوابطی دیگر، اما ریشه هادر نهایت بهم می پیوست همانطور که اکنون هم همین طور است و همیشه هم همین طور خواهد بود.

امیر خسرو دهلوی فقط با ابتکار آن خود توانست سبک نوی را ایجاد کند و موسیقی رزمی و مذهبی را به موسیقی بزمی و عاشقانه بدل سازد و او که خود موسیقی را به شکل



سرتاج موسیقی ما هنوز هم رتاج موسیقی منطقه می توخشد.



پیوسته بگفته

هله

از تاریخ باید آموخت

جوانان دلیر وطن :

تاریخ کشور و مردم هندوستان را ازین سبب باکمی تفصیل بررسی کردیم که علاوه از گرفتن درس های آموزنده از آن ، تاریخ مردم هندوستان و تاریخ کشورها بخصوص در دو قرن اخیر خیلی بریکدیگر موثر بوده و شباهت هایی نیز دارند .

آوانیکه پای استعمار ، بخصوص استعمار انگلیس در آسیا بخصوص آسیای جنوبی باز شد و سایه شوم استعمار بر سر زمین الهانوی هند مستولی شده کشور های منطقه بخصوص کشور قهرمان و سلطنتور ما افغانستان ازین استیلای ملوکوتی صدمه دیدند .

انگلیس بعد از آنکه هندوستان را با حیل و نیرنگ های بوفلمون اشغال کرد چون ازدهانیکه برکنج نشسته باشد با تیز بینی زیادی اطراف این گنج را میباید تا کسی دیگر بر آن حمله نکند و او را ازین گنج شایگان محروم نسازد . ازدهای انگریز چون اطراف این گنج را بدقت ملاحظه نمود و ناویخته آنرا بدقت مطالعه کرد و تقریبا که به گنج هندوستان خطری را مواجه می ساخت مورد تدقیق قرار داد ، همانا یگانه راهی که از همه بیشتر خطر داشت راه شمال غربی بود ، یعنی راهی بود که از کشور مابه هندوستان می رسید این تشخیص انگلیس بود و این تشخیص خیلی درست هم بود زیرا :

اولا هندوستان از طرف جنوب شرق و غرب توسط بحر احاطه شده بود و هیچ خطری از آن طرف متوجه هندوستان شده نمی توانست که انگلیس در آنوقت قوی ترین بحریه جهان را در اختیار داشت در شمال غرب هندوستان هم کوه های سر بلبل کشیده همالیا قرار داشت و این خود چون سد یزرگی بود که هند را از گزند حملات مصوون نگه میداشت پس یگانه راه از شمال شرق بود و آنهم سرزمین افغانیا بود . ثابا انگلیس و قتیکه تاریخ منطقه را بدقت مطالعه کرد بغوی در یافت که این مردم افغانستان بودند که در قرن ۱۱ در زمان محمود غزنوی بر هند تا ختند و بخصوص انگلیس بعد از مطالعه جنگ بانی پت و فتح افغانیا و بالاخره سیاست های زمان شاه ابدالی کاملا متیقن شد که گنج

وایسن خود یکنوع کنترل غیر مستقیم توسط خودش بود . این سیاست انگلیس یعنی کنترل افغانستان توسط دولت هائیکه دست نشانده انگلیس باشد از همه بیشتر موثر تر و خطر ناکتر بود . زیرا طوریکه قبلا گفتیم مردم افغانستان در صورتیکه توسط دشمن مستقما تحت تسلط باشد به شدیدترین شکلی مقاومت و مبارزه می نماید در حالیکه با دشمن نقابدار

بجز افسار و افراد آگاه و زعماء افراد های آنوقت مقاومت نمی کردند انگلیس توسط این دولت های دست نشانده می توانست بدون اینکه خودش علنا قدرت را بدست داشته باشد همه امیال خود را عملی سازد و حقیقت هم نزد عوام الناس مقشور میماند .

این طرز نفوذ انگلیس در افغانستان بعد از سلطنت زمان شاه ابدالی پیوسته در افغانستان حتی تا پیروزی انقلاب ظاهر شد نور ۱۳۵۷ ادامه

ادامه دارد

چه عوام ملی در خوشبختی

خانواده مؤثر است



من همیشه در جستجوی زندگی نمونه واید آل بوده و هستم ، و این تنها من نی بلکه همه کس چنین آرزویی دارند و می خواهند که در زندگی خانوادگی خویش خوشبخت و سعادتمند باشند ولی سوال در این جاست که چگونه میتوان این ایده آل را بدست آورد و یا شرایط دست داشته خود چنین زندگی را ساخت . شکی نیست که اکثر ما زندگی متوسط و پایین تر از متوسط داریم ولی با تمام این ها باز هم میتوان برای خود زندگی درست کرد که تا اندازه زیاد قناعت بخش باشد .

طور مثال خانواده را در نظر میگیریم که عبارتند از زن و شوهر و یک یا دو کودک که بیشتر خانواده های جوان مابه همین تعداد اند . خوب باین خانواده چهار نفری و یا معاش متوسط دوتاسه هزار افغانی حقوق باید کرد که از بکطرف این پول کفاف مصارف خانواده را بنماید و از جانبی هم یک اندازه آن طور پس انداز باقی بماند .

در این جا وظیفه زن است که با دور اندیشی خویش این مقدار پول را بوجه احسن تا آخر ماه برساند . و همانطور یکه قبلا تذکر رفت یک مقدار آن را پس انداز نماید .

شاید بپرسید چگونه ؟ آیا امکان دارد ؟ باینان میگویم ، بله ، این یک موضوع ثابت است که هر قدر درآمد پولی تان زیاد باشد به همان پیمانه مصارف نیز زیاد میگردد و اغلب این مصارف بی جاوی پسروده میباشد .

مثلا وقتی که اعضای خانواده پول زیادی داشته باشند عوس میکنند که هر ماه لباس تازه بخرند ، مهمانی نمایند و به مهمانی بروند و طبیعی است و قتیکه دعوت میروند باید دعوت بدهند . و همین دعوت رفتن ها دعوت نمودن ها مصارف بکار دارد .

اگر خانواده که عاید ماهانه شان محدود است و تنها همان معاش ماهوار باشد هرگز

از این اسراف بی جا نمیکنند . دعوت کمتر میروند ، و مهمانی کمتر میکنند ، لباس که برای چنین دعوت ها لازم است ، دیگر خرید آن لزو می ندارد و ده ها مثال دیگر .

خانواده متوسط الحال میکوشد که همان پول ناچیز و محدود را تا آخر ماه به مصارف خانه و احتیاجات اصلی برساند . و دیده شده که این خانواده ها با تمام این محدودیت ها باز هم توانسته اند که یک مقدار پول را طور ذخیره در هر ماه داشته باشند که البته در یکسال این ذخیره ی مسا خانه یک مقدار پول قابل توجهی شده است . و با همین پول است که احتیاجات و ضروریات اولیه خانه تا اندازه مرفوع میگردد ، جالب این جاست که بیشتر اعضای این خانواده از صحت کامل برخوردار هستند . زیرا این ها در قسمت خورد و نوش خود توجه میداشته باشند و میترسند از اینکه اگر در خوردن و نوشیدن افراط نمایند بیمار شوند و طبیعی است که بیماری مصارف دارد که این نوع مصارف بر اقتصاد خانواده لطمه شدید وارد میکند و از طرف دیگر میداند که بیماری سبب کوتاه شدن عمر میگردد . از این لحاظ کوشش بعمل می آورند تا زیسته بیماری را بدست خود محیا نسازند .

بقیه در صفحه ۵۵

آنانیکه بیش از حد چاق هستند

بخطر داشته باشید که صحت بزرگترین نعمت برای هر انسان شمرده میشود پس برای حفظ و نگه داشتن آن دقت، توجه و کوشش بعمل آورد تا از این نعمت بی بهره نگردیم راه های گوناگونی وجود دارد که جلوگیری از چاقی و سلامتی را گرفت یکی از این راه ها ورزش های متناسب به سن و سال و دیگری رژیم غذایی مناسب است.

چاقی بیش از حد از جمله عواملی شمرده میشود که صحت و سلامتی انسان را تهدید میکند پس برای جلوگیری از این وضع چه باید کرد؟ بهترین راه و مبارزه با چاقی بیش از حد همانطور که قبلاً تذکر رفت ورزش و گرفتن رژیم غذایی متناسب است. هر قدر که سن و سال بیشتر شود به همان اندازه بر چاقی افزوده میشود که این وضع از نظر صحت و سلامت جسم خطراتی در پی دارد.

از خوردن چربی زیاد جدا خود داری نمایند غذائیکه مواد نشایسته زیاد دارد به مقدار کم مصرف کنید. بهترین غذا در این فصل خوردن ترکاری و ماست است. آنانیکه به این مشکل سردچار اند باید قبل از غذا حداقل نیم ساعت از صرف غذا یک پیاله ماست و یا مقدار معینی از سالاد صرف نمایند. زیرا با این عمل اشتیاق از سالاد صرف نمیشود. زیرا با این عمل اشتیاق از سالاد صرف نمیشود.

که برای خوردن بیشتر غذا بوجود می آید، کمتر شده و این کار سبب میشود که شخص مبتلا به چاقی کمتر غذا صرف کند. از طرف دیگر خوردن سالاد و ماست انرژی لازم را به بدن میدهد و ویتامین های که در ترکاری و ماست وجود دارد نیاز بدن را مرفوع میسازد البته در پیروی رژیم غذایی نباید ورزش فراموش گردد.

باید توجه شود که ورزش هم از خود مقررات و اصولی دارد که باید جدا مراعات گردد. مثلاً شخصیکه سنش از چهل و پنج تجاوز نموده نباید ورزش های که برای جوانان است، نماید برای جوانان ورزش های که متناسب به سن و سال آن ها میباشد، باید از طرف آنان اجرا شود.

زنان و دختران که بیشتر مورد تهدید چاقی قرار دارند باید متوجه ورزش های شان باشند زیرا ورزش یک پسر با ورزشیکه یک دختر می نماید تفاوت زیادی دارد. برای دختران و زنان بهترین ورزش ادمان های آزاد از قبیل ریمان بازی، دویدن، تنیس، آب بازی و غیره میباشد. بایک بردن و عمل نمودن این دستورات امید است آنانیکه از این ناحیه ناراحتی دارند، تکلیف شان مرفوع گردد.

از بی اعتنائی دیگران نسبت بخود

نهر اسید



زندگی و جامعه میدانست برای زجر و عذاب.

نکته ی که در روابط ما با اطرافیان قابل اهمیت است، اینستکه ما چه برداشتی از محیط و اطرافیان خود داریم. رفتاری که دیگران با ما میکنند و گویانکه بسیار توهین آمیز و رنج دهنده باشد. باز اهمیتش بسته به اینست که ما از رفتار آنها چه برداشتی میکنیم. آیاتنبا فقط بقیه در صفحه ۵۶

تعیین به جلب توجه دیگران و مورد ستایش قرار گرفتن چیزی از تعالیات طبیعی بشر است مگر این تعایل در نهاد بعضی ها چنان شدید است که رول تعیین کننده در نوع شخصیت ایشان داشته و این موضوع سبب میشود که برای ارضای خود خواهی ها و خود پسنندی های خویش دست به هر اقدامی بزنند.

یکی از روانشناسان معروف در سالهای اخیر باین حقیقت پی برده است که وقتی انسان باین اعتنائی و بی توجهی اطرافیان مواجه میگردد، معمولاً دو نوع عکس العمل از خود بروز میدهد یا شدیداً عصبانی میشود و یا این بر خورد او را در اندوه فرو برده و احساس تحقیر و بی ارزشی میکند.

که در حالت اول ما از خود شدت عمل نشان میدهم و امکان آن میرود که رفتار دور از ادب و نزاکت اختیار نماییم، مگر در صورتیکه دچار تحقیر شویم در خود غرق میشویم و چنین نتیجه گیری میکنیم که این کار ارزش آرائندار کلام مقابل آن عکس العمل نشان ندهیم و مردم همه بدعا میبندد و فکر میکنیم که

نامه ما در جو ان به کودکش

بنوای کودکی که مرد وزن فردا هستی، بتو که آینده کشور ارتباط دارد و بتو که جامعه نیاز مند است سلام می فرستم. شادی و سرور تو سعادت می آفریند و به زندگی رنگ دیگری می بخشد. بگذار بگویم این تویی که سعادت می آفرینی و زندگی می بخشی، و تویی که خنده های کودکانهات را می شنوم و زما نیکه دستهای کوچک و زیبایت را لمس میکنم در خود احساس عجیبی می یابم. و توام با این احساس خوشی یکتو غرور در خود حس میکنم، غروریکه ناشی از وجود تو است، زیرا من مادر توام این افتخار را دارم که بگویم تو فرزند منی. لکن عزیزم این افتخار و سعادت وقتی تکمیل و دو چندان میشود که فکر کنم توانسان شریف و سالم و مفیدی برای جامعه فردای خود خواهی شد. بلی جامعه ای که سخت نیازمند همچو تو انسان های شریف و با وجدان و وطن پرست است.

من بحیث مادر وظیفه خود میدانم که در تربیت و آن اینکه شاید کودکانی در جامعه که نسو

کند و بخندد و خوشحال باشد. اما ای کودک امروزی بدان که ما آن جامعه را به قیمت زندگی امروز خود برای تان ساخته ایم و وظیفه توست که آنرا بطور شایسته ای حفظ و حراست نمایی این مأمول وقتی برآورده شده میتواند که تو از همین امروز که کودک بیش نیستی به زندگی بخوبی و بد زندگی، به سختی ها و ناملایمات آن آشنا گردی، اما هوشدار که این مسایل تو را در سردودل زده نسازد زندگی آینده آل که به سختی بدست آید لذتش بیشتر است و تو باید در زندگی مقاومت آن را داشته باشی تا با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم کنی و وظیفه انسانی تو در آینده هم حکم میکند که باید اینطور باشی.

امروز که ما خشت های اول این زندگی را میگذاریم وظیفه توست که آن را به پایان برسانی و آباد کنی.

عزیزم، یک موضوع را نباید از یاد ببری و آن اینکه شاید کودکانی در جامعه که نسو



زندگی میکنی باشند که محروم از نعمت پدر و مادر اند و این وظیفه اخلاقی توست که به یاری این کودکان معصوم بشتابی و دست نوازش به روی آنها بگویی. اگر قدرت و توان این را داشته باشی که بتوانی آنان را کمک اخلاقی نمایی هرگز در این راه درنگ نکن.

زیرا این موجودات که دست تقدیر بدرو مادر شان را از آنها گرفته بیشتر از همه چیز به محبت و لطف تو و امثال تو احتیاج دارند. اگر روزی طفلی را با چنین شرایط دیدی و ای احساس میکنی که او نیاز مند محبت تو است در این راه هرگز کوتاهی نکن.

تو کوشش و سعی بلیغ نمایم، و این کار را خواهم کرد. تازه حستم این کار را میکنم اما کودک عزیزم امروز که تو حرف های مرا آنطور که من توقع دارم نمیدانی اما فردا خواهی دانست. و خواهی فهمید که چقدر مسوولیت بزرگی را در آینده بدوش خواهی داشت آنوقت که تو عهده دار این مسوولیت خواهی شد من نخواهم بود و روح من و قتی از تو راضی و خوشحال خواهد شد که نسو واقعا به مردم کشور صادق و وفادار باشی. امروز این لبخند های کودکانهات که خالی از هر گونه ریا و تزویر است. برای من مایه دلگوشی است.

اما فردا که مسوولیت های زندگی بدوش گذاشته میشود آیا باز هم خواهی خندیدی؟ ببین چه جواب میدهی؟ حتماً خواهی گفت که جامعه آن روز ما، جامعه سعادت بار و خالی از هر گونه تضادها و تفاوت ها خواهد بود. و طبیعاً است که در جهان جامعه انسان میتواند به آرامی زندگی

شود به سادگی معلوم می‌گردد که کشورها و دول استعمارگر و امپریالیستی، آنها را به آزادی و دالیزم، استعمار و استثمار، ارتجاع و استبداد، صهیونیسم و فاشیسم دفاع می‌کنند اصلاً حق ندارند بنا بر مردم بنام انسان، بنا بر بشریت و بنا بر آزادی حرف بزنند و خود را تیکه دار دایمی آن بحساب آورند.

زیرا از امکان بدور است که دشمن آزادی از آزادی، دشمن استقلال از استقلال و دشمن بشریت از بشریت دفاع کند، فقط توجه جدی می‌خواهد تا عمال و فعالیت‌های نا ریکی کشورها را و او بخصوص جنایات غیر قابل تردید جهان استعمار و امپریالیستی را مطلقاً کتیم خود بخود قضایا روشن می‌گردد و دوست از دشمن به آسانی تفریق می‌شود.

باز هم مثال، آیا کسی متکرر شده می‌تواند که امپریالیسم امریکا اسرائیل تجاوزگر و یغماگر را تا دندان مسلح ننموده و هر روز و شب با وقاحت هر چه بیشتر در کشتار خلق مبارزو آزاد یخواره عرب فلسطین می‌پر دازد؟

آیا در همین روزها و سالهای نزدیک تمام رادیوهای جهان بارها از جنایات بی‌شمار ما نه اسرائیل صهیونیست سخن نگفته، یا اصلاً کدام شب و روز نیست که مسئله خلق عرب فلسطین و آزادی آن مطرح نباشد؟ باز هم سوالی طرح می‌گردد، آیا امکان دارد دولتی که خود تجاوزگر خون‌آشام را در امرایسل علیه خلق عرب فلسطین مجبور می‌نماید و روز تا روز در همین مسیر با یش در خیانت و جنایت یکجا با اسرائیل غرق می‌گردد، در جای دیگر یا مکان دور تر از آزادی مردم دفاع کند و خود را مدافع مسلمانان قلمداد کند؟ عقل سلیم حکم می‌کند که تجاوزگر و چپاولگر در هر کجا بی‌کس با شد به اساس موقف طبقاتی اش در اجتماع تجاوزگر باشد و فقط با آنها بی‌متحد و نزدیک می‌شود که به اشکال و شیوه‌های گوناگون به تجاوزگری پر دازند.

شاید در اینجا سوالی باز هم پدید آید که این مسائل را به خانواده چه؟ اما، علم و دانش و زندگی و حقایق سر سخت آنها می‌رساند که اینها همه و همه مربوط به خانواده‌هاست، خانواده‌هاست که اجتماع را می‌سازند و باید خانواده‌های هموطن ما قضا یا اجتماعی را چه ملی یا شد وجه بین‌المللی در نظر بگیرند و دقیقاً محاسبه نمایند، تا در رهنمای فرزندانشان راه غلط را نه پیمایند و به کجروی هاکشاند نشوند؟

همینطور جانب مخالف قضیه را نیز نباید ساده تلقی نمود، بلکه در سنگرمخالف دوستان انسان و انسانیت، آزادی و استقلالی، ترقی و تعالی بشریت را دقیقاً مطلقاً نمود و ارتباط منطقی آنرا دریافت نمود.

بقیه در صفحه ۴۱



برمادران آگاه است تا کشورهای تجاوزگر را با تاریخ و تجاوزات بی‌رحمانه آنها بر کشورهای صلح دوست و بی طرف به اطفال معرفی نمایند، اطفال امروز را که آینده سازان جوامع بشری اند در جریان حوادث گذارند و آگاهی اطفال را رشد و توسعه بخشند.

سخنی در زمینه مسوولیت خانوادها در برابر اجتماع

وطن خود توجه فعالیم دشمنان دیسریته داخلی و خارجی افغانستان با زهم دست بکار شده و با شیوه‌های نوین در مقابل انقلاب نجات بخش نور تو طه و دسیسه را سر همبندی نموده و تا می‌توانند درین عمل خائنانه لجاجت می‌ورزند.

موضوع افغانستان، امروز آندره حساس و مهم است که می‌توان گفت با گام‌هایی که افغانستان کنونی بسوی پیروزی بر می‌دارد، دست تمام دشمنان ما و دشمنان خانواده‌های ما از سر زمین پاستانسی و افتخار آمیز افغانستان کوتاه گردید و دیگر تلاش‌های شان هر چه باشد تلاش‌های مذبو حاله بوده و از صلاح‌های کهنه و تاریخ زده شان معلوم است که شکست خورده اند و زار نا لگی‌های شان هرگز در باره مردم افغانستان نبوده و اصلاً گریه‌ها و غمجه‌های شان درباره منافع از دست رفته و استثمار بیرحمانه‌ای است که سالهای در طول تاریخ مرتکب آن شدند و چه ظلم‌ها و نا رواهایی که نکردند!

خانواده‌های شریف و زحمتکش وطن ما، باید توجه داشته باشند که در زیر پرده تبلیغات و تخریبات دشمنان وطن چه مقاصد شوم و پلیدی نهفته است و کما اینکه علیه انقلاب نور، علیه دولت

واقعیت زندگی و روابط اجتماعی خانواده‌های مساند که جامعه بشری یا خانواده‌ها ارتباط ناگسستی داشته و این ارتباط به اساس قانونمندی‌های رشد تکامل جامعه روز تا روز مسیر ارتقا و تعالی را طی نموده و مسئولیت عظیم مسئولان خانواده در هر مرحله زمان بصورت مشخص تغییر خورده و خانواده‌هایی که درین روند پیروزمند و کامیگار اند، حتماً نفس زمانه و خواسته‌های عصر و زمان را در نظر گرفته و تقدیم کو دگانشان را تربیه نموده و تقدیم خانواده بشری می‌نمایند.

به این ارتباط عصر کنونی عصر پیروزی نور بر تاریکی و علم بر جهل و عصر گسستن زنجیرهای ظلم و استبداد تجاوز و استثمار و استثمار و غارتگری است.

خوشبختانه مردم افغانستان، با خانواده‌های افغانستان آزاد و انقلابی بعد از انقلاب نور و بخصوص بعد از مرحله نوین انقلاب نور در جهت نجات از بدبختی و فلاکت، بسوی سعادت و خوشبختی گام‌های جدی برداشته و در چهره واقعیت‌های روزگار دوستان و دشمنان خویش را تشخیص و بالاخره در عمل به اثبات می‌رساند که دوستان و واقعی خانواده‌ها و وطن سر بلند ما کی‌ها و کدام نیروها و قدرت‌ها هستند.

اگر به همین ارتباط یکبار به تاریخ

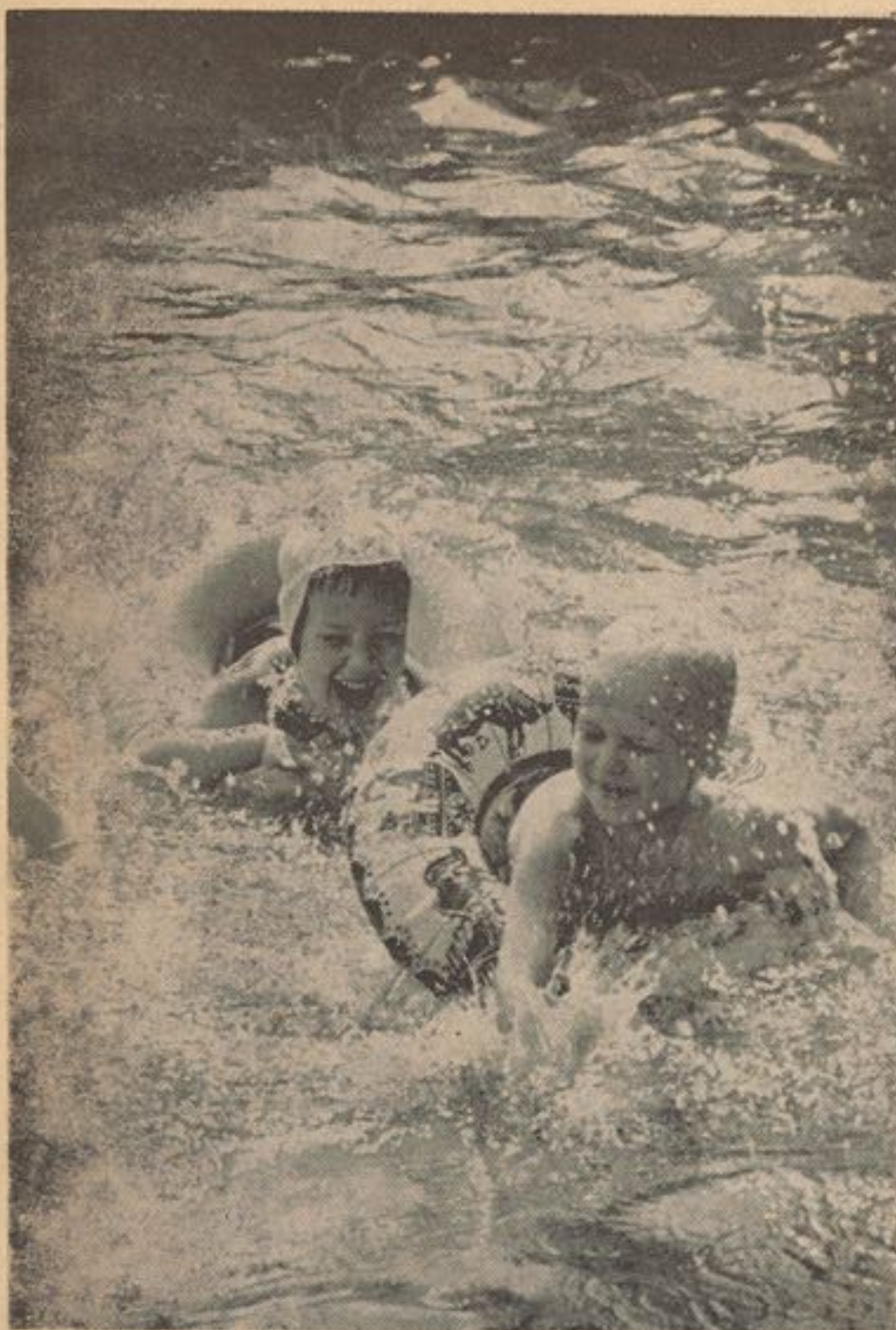
مستقل و آزاد افغانستان علیه دوستان داخلی و خارجی مردم ما به دروغ گوئی می‌پردازند کی‌ها اند و این تبلیغات از کجا منشأ می‌گیرند؟

اگر ارتباط این همه‌ها را خانواده‌ها بیابند و عاملین اصلی آنرا بشناسند حتماً می‌دانند که دوستان افغانستان آزاد و مستقل کدام نیروها و کدام قدرت‌های جهانی اند، مثلاً سوالی مطرح می‌گردد، لطفاً توجه کنید آیا تبلیغات را که را دیوهای بی‌بی‌سی، صدای امریکا و دیگر رادیو‌ها و آژانس‌های کشورهای امپریالیستی پخش می‌نمایند می‌توان باور کرد آیا می‌توان دولتی را بشناس

دوستان و یا به اصطلاح دوستان مسلمانان دانست که اسرائیل تجاوزگر را علیه خلق عرب فلسطینی که قهرمانان نجات‌بخش آزادی‌شان می‌جنگند در مسایل جهانی در صف و سنگر افغانستان انقلابی قرار دارند، دوست مسلمانان و بشر دوست بحساب آورد؟ سوال دیگر اینکه آیا می‌توان دستگاه‌های تبلیغاتی بر تباباکی‌گیر را طرفدار اسلام و اسلامیت و آزادی و دموکراسی نامید؟

اگر نظر سرسری و مسرور کو تا می‌هم به تاریخ کشورها می‌نگریم افکنده

آینده میتواند در خشانتر از گذشته باشد.



تا همین آسایش کودکان

در اتحاد شوروی

خواهد داد. و اما این جایگاه آگاهی بیشتر خوانندگانی و علاقمندان عزیز اعداد و ارقامی را تقدیر می‌داریم که نشان دهنده توجه دولت شوروی نسبت به کودکان می‌باشد، به غرض تشویق ذوق هنری و شگوفایان ما حتی استعداد کودکان در اتحاد شوروی بیش از ۱۸۵ هزار مکتب و بیش از ۶ هزار آموزشگاه هنری و موسیقی و رقص وجود دارد تقریباً به اندازه ۱۲ میلیون از کودکان در موسسات مخصوص قبل از مدرسه مورد مراقبت قرار می‌گیرند در شهرها و روستاهای کشورهای بیش از ۴ هزار کاخ و خانه پیش‌آهنگان و ۲۱۱۵ مرکز و باشگاه تکنیسین‌های خردسال و ۵۰۰۰ کلاس کشتی‌بازی و فضا نوردان خردسال و قریب ۴ هزار آموزشگاه ورزشی وجود دارد. بیش از ۲۱ میلیون کودک در سال ۱۹۷۷ در اردوگاه پیشاهنگی و مراکز ورزشی و صحنه‌های کشور غرض استراحت پذیرفته شده‌اند.

دولت شوروی از نخستین فرمان‌های رهبر کارگران جهان در فکر آن شد تا هرچه زودتر شرایط بهتر زیست برای اطفال شوروی تأمین شده و در رفاه و آسایش ایشان بکامل مداخله نماید. تا اطفال امروز که پدران و مادران نسل‌های بعدی کشور اند باصحت و نشاط و مسعود تربیت شوند. همچنان از کودکان و مادر حمایت عام‌و عام به عمل آمده در بخش صحت و سلامتی تفریحات سالم و آسایش کودکان متشایب توجه صورت گرفته است. زیرا دولت شوروی می‌داند که اگر به حال سازد ما نسل آینده جوانی بشری توچه صورت نگیرد. معاً را ن آینده‌قادر نخواهند بود کار سازندگی جوانی معسر بشری را طور سازند و باید اینجا م‌تند زیرا نهالی که امروز غرس می‌شود درختی با روبرو نخواهد بود که هر ساله این نسل‌ها امروز خوب آبپاری شود بقسماً در آیند و نمر و ارزش شغلی

مینمایند نمر کز نمود بلکه هر ساله به روی دیگر سکه نظر اندازی و گذشته ر این امروز مقابله نمایم بدون تردید به ما دلایل ممتنع و قناعت بخشی از پیشرفت و امیدواری جوانی بشری امروزی را ارائه خواهد داشت.

به نظر اولی احصایه‌ها و ارقام از وضع رقت بار اطفال حکایه مینماید. در کشور های انکشاف یافته انتظار پنده میشود عمر اوسط اطفالی که امسال بدنیسا میسایند ۷۲ سال باشد در حالیکه در کشور های امریکای لاتین این سن ۶۲ سال پیش‌بینی شده است در کشور های آسیائی این سن به ۵۷ سال، و در کشور های افریقای غربی و شرقی ۴۶ سال توقع برده میشود.

به هر حال هر ساله به بیست سال گذشته حیات بشری نظر انداخته شود به وضاحت به ملاحظه میرسد که تحولات مثبت و مضمی که در بهبودی صحنه اطفال درجهان رخ داده است چنانچه در سال ۱۹۳۰ عمر و سطح اشخاصی در کشورهای کمترین انکشاف یافته صرف ۲۲ سال تخمین گردیده بود.

به طور عموم در جهان در طول حیات وسطی افراد در ربع گذشته قرن بیست ده سال تزئید بعمل آمده است.

مرگ و میر اطفال:

در مرگ و میر اطفال جهان نیز تغییراتی نمایان گردیده است.

در کشورهای انکشاف یافته از جمله هر هزار طفل بیست طفل در روزهای اول زندگی حیات شانرا از دست میدهند و در سویدن استثناً این رقم به ۹ طفل میرسد، در کشورهای کمتر انکشاف یافته از جمله هر هزار طفل در حدود ۱۱۳ تا ۱۴۰ نفر آنها در روزهای اول زندگی بدرود حیات می‌گویند. در نتیجه بواسطه ملاحظه میرسد که مرگ و میر اطفال در کشورهای کمتر انکشاف یافته برابر می‌باشد.

در عده ای از کشورهای کمترین انکشاف یافته در حدود ۲۰۰ طفل از جمله هر ۱۰۰۰ طفل در مرا حل اول زندگی چشم از جهان می‌پوشند.

علی‌الرغم آنکه مرگ و میر اطفال در کشورهای مختلف گیتی حقایق تلخی را بر ملا می‌سازد اما باز هم هر ساله این رقم را با سال ۱۹۰۰ مقایسه نمایم تحولات مثبت و سودمندی در وضع صحیح اطفال در مجموع نمایان آمده است طوریکه حقایق بما و نمود می‌سازد در سال مذکور در کشورهای انکشاف یافته از هر هزار طفل ۷۵ و در کشورهای کمترین انکشاف یافته ۲۶۵ نفر را می‌دیده‌اند و نیستی گردیده‌اند.

اطفال امروز انتظار چه نوع آینده‌ای را میتوانند بپندارند؟

آیا آنها هنوز هم برای بهتر شدن آینده شان برای سال‌های نماندنی دیگر چشم براه خواهند بود؟

در سطح جهانی ۴/۳ حصه اطفال در کشورهای روبه انکشاف حیات بسیار می‌برند. آنها در شرایط بسیار ناگوار و وقت بارزدگی نموده و مشکلات زیادی دامگیر حال شان می‌باشد.

در کشورهای فوق‌الذکر به اساس احصایه دست‌داشته، از جمله هریست طفلی که بدنمایانند، سه طفل قبل از یک‌دانشن بیک سالگی پدرود حیات‌گفته و یک طفل دیگر در روزهای اول زندگی را می‌دیده‌اند و نیستی خواهد شد. پس واضح و میرهن است که در تحت چنین شرایطی نه میتوان آینده در خشان و مطمئن را برای اطفال کشورهای مورد مطالعه پیش‌بینی نمود و بهتر از همه اینکه شازده طفل از جمله هر بیست طفل که جان به سلامت می‌پزند از جمله آنها سه و یا چهار طفل در روزهای اول زندگی به سوء تغذیه شدیدی مبتلا خواهند شد و از هر بیست طفل در حدود هشت نفر آنها به امراض مهلکی مصاب شده و این امر اثرات سوء و ناگوارری از قبیل فلج، نابینائی و کندی رشد دماغی را برای آنها بجا خواهد گذاشت و هرگاه شرایط بدین منوال ادامه یابد از جمله هر شانزده طفل صرف هشت تای آنها به ادامه تحصیلات ابتدائی و احیاناً عالی نایل خواهند شد.

بیک کلمه میتوان گفت که اکثریت اعظم از اطفالی که در سال ۱۹۸۰ پادینیا گذاشته‌اند از فقر، گرسنگی و مریضی رنج می‌برند. چنانکه ما در آن سرزمینیم تغییرات و تحولات عظیم و شگرفی در ساعات مختلف آن رخ داده است والدین و اساتید به مشکل میتوانند درک نمایند چه تدابیر و شیوه‌های را بکار بزنند تا اطفال را طوری برای دنیای آینده تقدیم نمایند تا آنها واقعاً چون تو بالغان و سالامندان خیر و آگاه زندگی نمایند.

ما یونس، تکنالوژی، سایکولوژی، اخلاق، سیاست، اقتصاد و کلتور آتند یا تحت تغییر سریع و بنیادی جوانی گردیده‌اند که این امر خود منجر به آن گردیده تا تمام گیتی را در یک حالت تلاطم و پسر از چنین قرار دهد و بدون تردید مناسبات تحریکات و ویرانی و اختلافات معیبه خصلت جهان مدرن بوده است به همین دلیل است که عده‌ای از مردم آینده را به دیدن خوف و ترس مینگرند. به هر حال نباید توجه را بیک روح از سکه که پادستان فقر و بی‌عدالتی تا مسالواتی و ترس جوانی امروزی را بازگو و بیان

شماره ۱۹-۱۴



خوبان

که به حسن دکنمیر خو بان اوخاردی
پنستی چونه چی ما به ستر گو غیر کری
هغه کل واده خچل ندوی تر کار دی
به پنځه وخته لڼا نځنه عطر عطار دی
که ټپکه که کتیا له که نورسینگاردی
له صورت یی دسیرت خو بیافسلده
کل روز گا ویی سر ترپایه پرده پویشی
نه گر یوان تر نا مه خبری په بازار دی
له حیا ، نه پورته غټ کتلی نه شی
نا آموخته په کنځلو په پایز ار دی

خو شحال

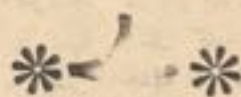
تیر و تم

ژغورون می نشته په بېلا تیر و تم
ملالی سترگی دروا لجنی وی ستا
بی وفا مینی کړم په زده پر ها ری
اوس په ما خا لڼه چی پوپدخندا
میته دی وکړله مین دی کړمه
ستا ژمنه ، ژمنه - ژبه ، ژبه لڼده
پوه خلا دنما یش وه په کسی
رسوان مینی شوم رسوا دی او سم
ستا په دروا غو چی بیا بیا تیروتم

ستگر

انسان

تو شب افریدی چراغ افریدم
سفال افریدی ایساغ افریدم
بیابان و کسار و داغ افریدی
خیابان و مملزار و باغ افریدم
من آتم که ازسنگ آیینته سازم
من آتم که از زهر نوشینه سازم
اقبال



بازی منقار و چنگ

مرا ز مردم روزگار بد ، ممله نیست
بلی ز مردم خوبی ندیده مساله نیست
هزار دوست مرا هست با هزار زبان
میان آن همه ، یک آشنای یکدله نیست
به یمن راحت صیاد ، نزد همکشان
سواي بازی منقار و چنگ ، مشغله نیست
به گرد باد مخواه از غبار قامت کوه
سر مقابله هست و تن مقابله نیست
خلای دوره حافظ ، حدیث عشق کنون
به هیچ صوت ونوادرخروش و ولوله نیست
کیالوش

دهجران او بنکی

چی نه هسی مستغنی په گلو ملسی
محبت دی لهر چامره آغاز کسیر
لور په لور دی تا لستی و لښلو لسی
که شیرین آشنا دی کوچ درخندو کا
دفرق نا ری به کړی پسی به خفلی
چی دهسی لاله زار تما شا نه کړی
دخزان په لښو وسوخی بللی
دغفلت خوب په تڅو په بیغی کړی
چی گپیخ جر مس د تلو نا ری و هلی
دا غوږچه چی له او له تار په تارشو ه
په رموزی د بیلون و بنا و یلسی
دم په دم چی د وصال آواز په آه کړی
دهجران او بنکی به کمینمسی له تللی
نن میرزا د محبت پسر مینه ومیشت
په ازل یی دا بدی بخری و یلسی

میرزا احسان العاری

این شرفه یسی از درشاعر ایرانیست که در شش درد دندان کشیدن نیست ، تردیت که درجامه اش، درخوزه های فرهنگی اش، همچون طاعون دوبله و آدمان را ...

ای مرزپرگهر...

فاتح شدم

خود را به لیت رساندم

خود را به نامی ، دریک شناسنامه ، مزین کردم

وهستم به يك شماره مشخص شد

پس زنده باد ۶۷۸ ، صادره از بخش ۵ ، ساکن تهران

دیگر خیالم از همه سوراخت است

آغوش مهربان مام وطن

پستانک سوابق پرافتخار تاریخی

لالایی تمدن و فرهنگ

و جق و جق چتخته قانون ...

آه

دیگر خیالم از همه سو راحت است

از فرط شادمانی

رفتم کنار پنجره ، با اشتیاق ۶۷۸ ، بارهوارا که از غبار این

ویوی خاکروبه وادار منقبض شده بود

درون سینه فرو دادم

وزیر ششصدو هفتاد و هشت قبضه پدحکاری

وروی ششصدو هفتاد و هشت تقاضای کارنوشتم فروغ فرخ زاد

در سر زمین شعر و گل و لیل

موهبتی است زیستن ، آنهم

وقتی که واقعیت موجود بودن تسویس از سالهای سال پذیرفته می شود

جایی که من

بالوین تگاه رسمیم از لای پرده ، ششصدو هفتاد و هشت شاعر رامی بینم

که ، حقه بازها ، همه در هیئت غریبه گدایان

در لای خاکروبه ، به دنبال وزن و قافیه می گردند ...

واز صدای اولین قدم رسمیم

یکباره ، از میان لجن دار های تیره ، ۶۷۸ بلبل مرموز

که از سر قلن

خود را به شکل ۶۷۸ کلاغ سیاه پسر در آورده اند

پالتیلی به سوی حاشیه روز می پرند

والوین نفس زدن رسمیم

آغشته می شود به بوی ۶۷۸ شاخه گل سرخ

محصول کار خالجات عظیم پلاستکو

موهبتی است زیستن ، آری .

دروازگاه شیخ ابودلفک کمانچه کش فوری

وشیخ ای دلای دل تنیک تبار تنبوری

شهر ستارگان گران وزن ساق و باسن و پستان و پشت جلد و هنر

گپواره مولتان فلسفه «ای بابا به من چه ولش کن»

مهد مسابقات المپیک هوش ، آه

جایی که دست به هر دستگاه نقلی تصویر و صوت می زنی ، از آن

بوق نبوغ نابغه ای تازه سال می آید

وبرگزیدگان فکری ملت

وقتی که در کلاس اکابر حضور می یابند

هر يك به روی سینه ، ششصدو هفتاد و هشت گلاب بزرگی

وبر دو دست ، ششصدو هفتاد و هشت ساعت نواز ردیف کرده و می دانند

که ناتوانی از خواص نمی کیسه بودن است ، نه نادانی

فاتح شدم به فاتح شدم

اکنون به شادمانی این فتح

در پای آینه ، با افتخار ، ششصدو هفتاد و هشت شمع نسیه می فروزم

و می برم به روی طاقچه تا با اجازه ، چند کلامی

در باره فواید قانونی حیات به عرض حضورتان برسانم

والوین کلنگ ساختمان رفیع زندگیم را

همراه با طنین کف زدن پرشور

بر فرق فرق خویش بگویم

من زنده ام ، به مانند زنده بود ، که یک روز زنده بود

واز تمام آنچه که در انحصار مردم زنده است بهره خواهم برد

من می توانم از فردا

در کوچه های شیر ، که سرشار از مواهب ملی است

و در میان سایه های سپیکار تیرهای تلگراف

گردش کتان قدم بر دارم

و با غرور ، ششصدو هفتاد و هشت بار ، به دیوار مستراحهای عمومی بنویسم

خط نوشتم که خر کند خنده

من می توانم از فردا

همچون وطن پرست غیوری

سهمی از ایده آل عظیمی که اجتماع

هر چار شنبه بعد از ظهر ، آن را

با اشتیاق و دلپره دنبال می کند

در قلب و مغز خویش داشته باشم

سهمی از آن هزار هو سپرور هزار ریالی

که می توان به مصرف یخچال و میل و پرده رساندش

یا آنکه درازای ششصدو هفتاد و هشت برای طبیعی

آن را شبی به ششصدو هفتاد و هشت مرد وطن بخشید

من می توانم از فردا

در پستوی معازنه خاچیک

بعد از فرو کشیدن چندین نفس ، ز چند گرم جنس دست اول خالص

و صرف چند پادیه پرسی کولای نا خالص

و پنخ چند یاقق و یا هوووغ و غ و هوو

رسمابه مجمع فضایی فکور و فضله های فاضل روشنفکر

و بیرون مکتب داغ تارخ تارخ بیبوند

و طرح اولین رمان بزرگم را

که در حوالی سنه یک هزار و ششصد و هشتاد و هشت شمسی تیریزی

رسماً به زیر دستگاه تپی دست چاپ خواهد رفت

بر هر دو پشت ششصدو هفتاد و هشت پاکت

اشنوی اصل ویژه پررزم

من می توانم از فردا

با اعتماد کامل

خود را برای ششصدو هفتاد و هشت نوره به يك دستگاه مسند مخمل پوش

در مجلس تجمع و نامین آتیه

یا مجلس سیاس و لنا میهمان کنم

زیرا که من تمام مندرجات مجله هنر و دانش و تملق و گرتش را می خوانم

و شیوه مدرست نوشتن را می دانم

من در میان توده سازنده ای قدم به عرصه هستی نهاده ام

که نیروی عظیم علمیش او را

تا آسمان ساختن ابر های مصنوعی

و کشف نور های تون پیش برده است

البته در مراکز تحقیقی و تجاری پیشخوان جوچه کبابیا

من در میان توده سازنده ای قدم به عرصه هستی نهاده ام

که گر چه نان ندارد ، اما به جای آن

میدان دید باز و وسیعی دارد

که مرز های فعلی جغرافیا پیش

از جانب شمال ، به میدان پر طراوت و سبز تیر

واز جنوب ، به میدان پاستانی اعدام

و در مناطق پر ازدحام ، به میدان توپخانه رسیده است

و در پناه آسمان درخشان و امن امنیش

از صبح تا غروب ، ششصدو هفتاد و هشت قوی قوی هیکل گچی

به اتفاق ششصدو هفتاد و هشت فرشته

آنها فرشته از خاک و گل سرشته

به تبلیغ طرحهای سکون و سکوت مشغولند

فاتح شدم به فاتح شدم

پس زنده باد ۶۷۸ ، صادره از بخش ۵ ، ساکن تهران

که در پناه پشتکار و اراده

به آلتچنان مقام رفیعی رسیده است ، که در چار چوب پنجره ای

دور تلاش ششصدو هفتاد و هشت تشری سطح زمین قرار گرفته است

و افتخار این را دارد

که می تواند از همان دریچه - نه از راه پلکان - خود را

دیواره وار به دامان مهربان مام وطن سرنگون کند

و آخرین وصیتش این است

که درازای ششصدو هفتاد و هشت مسکه ، حضرت استاد آبراهام مسیا

مرثیه ای به قافیه کشک در دلی حیا تشریف زند

فروغ فرخ زاد

شاعره ایرانی

بسیار ساده می پوشید می نشست ، بر می خاست و زدن می کرد ، در میان دو ستایی ها می رفت ، یا کتا و رزان و رنجهای بیکران شان گوش فرا می داد . همه او را دوست داشتند پاهای رفیق بود ، در میان کوه دکان به «موهو» مشهور بود . در گنار ، رفتار ، و کردار او صداقت بود و مهر با نی این به او قیافه ای درخورد ستایش و احترام می بخشید و تا سرحد رهبر جامعه اش بالا می برد . هو چی مین به آنچه می گفت عمل می کرد . نوشته ها ، یادداشت ها ، خطابه های او همه برانگیزنده و آموزنده بود ، مردم اندیشه و عمل بود . در او نیروی شگرف و شگفت جمیع شده بود ، استعداد در خشان و سرشار داشت ، تیز هوشی ، دقت و سخت کوشی او در همان زمان زدن می برای همه شگفت انگیز و جالب بود .

هو ، از نخستین روز ها می که راه مبارزه را انتخاب کرد ، مردی جدی ،

نظام استعماری را بر چید . برای پیروزی رسانیدن انقلاب به جزئی بزرگ و توانا نیاز است . « پارسی حزب و سازمان متشکل چراغ راه طبقه ی کارگر است آن گونه که پیشوای کارگر آن جبهه می گفت : «... به ما یک سازمان انقلابی بدید ، ما رو سیه را در یک چشم بهم زدن دگرگون می کنیم .»

هو ، نیز ضرورت حزب پیشنهاد ، مبارزه آید . را در یافته بود ، هو ، در اثر ارزندگی خودخواه انقلاب می نویسد : «... انقلاب کار توده های وسیع کارگران و دهقانان است نه کارچند نفر ، از اینرو باید توده ها را سازمان داد .» این گفته ی هو چی مین را پس بد به خاطر سپرد ، بسیاری از اندیشه بر دانا ن و شبه دانشمندان و روشنفکران و ایست به نظام های ارتجاعی که همه ی ارزش های انسانی را ، تحریف ، منسوخ و مخرب می نمایند ، در لحظه های که در میخانه ها و دانشگاه ها هستند به امسر انقلاب می اندیشند ، نظر به و تیوری صادر

یا ری آن به ستیزه و مبارزه برخاست ، تا ریخ نشان داده است که بسیاری از جنبش های ملی ، دموکراتیک و رها یی بخشی از آنها می که تشکل حزبی نداشته با شکست ها می رو برو آمده اند ، حزب تقسیم کننده ی پیروزی در آخر پس تحلیل .

«... جنبش انقلابی با پیستی در هر کنشوری پیوندی نزدیک با پروتاریا ی بین المللی داشته باشد .» این اشاره ای بر همبستگی و نزدیکی کارگران سر امر جهان ، جنبش های کارگری نمی تواند در محدوده های جغرافیایی ملت ها اسیر شوند ، این دوری و جدایی زیبا ناپاست ، کارگران باید سرود جهان و وطن را بخوانند و در راه هم بستگی جهان طبقه ی کارگر مبارزه نمایند . « اتحاد ، مبارزه و سر انجام پیروزی » پیشوایان جهان بین المللی طبقه ی کارگر ها ره بر این اصل تاکید کرده اند « کارگران سر امر جهان

قاطع و سخت کوش بود و این شایستگی را داشت که حزبی پر قدرت را بنیاد نهاد و رهبری نماید . در دوره ی نو جوانی عضویت حزب کمونیست فرانسه را قبول کرد و به اندیشه های پیشرو زمان خود بلوری استوار پیدا کرد . هو ، همیشه پرو حدت کارگران و دهقانان تا کید می کرد هو ، از روشنائی به سوی شهر ها گشود ، همبستگی کشاورزان و کارگران را امر حتمی می دانست برای پیروزی انقلابی دگرگون کننده و بنیادی ، در دورانی که هو ، در مبارزه بر افراشت گروه هایسی انحرافی نیز دم از خدمت به خلق می زدند اما راه های که نشان می دادند غیر اصولی و انحرافی بود .

تروور شخصیت های رسمی و دولتی را پیشنهاد می کردند ، مبارزه ی پراگند و غیر منظم را مواجه می شد شتند هو چی در جواب این دسته نوشت :

«... نمی توان با کشتن یک حاکم ،

هو چی مین ، مرد سنگر اندیشه و قلم

دار کوب

هوشیاری مردم خلاصه می شد ، او مرد اتحاد و پیا میر امید ها بود امید های تحقق نیافته و در حال خال شدن ، هو چی همیشه به مردم خود آرا می داد و امید می داد که آرمش به معنی سکون آرا می شد که تو فان در می داشت ، آرا می از نوع دریا های بزرگ که تو فان می آفرینند ، دگرگون می نمایند و هر چه خس و خاشاک و پوشاک است نابود می نمایند . هو چی در مبارزه مسا له ی همبستگی و اتحاد را برای یک لحظه هم از خاطر دور نمی داشت ، او به همه ی سر زمین ها سفر می کرد و اتحاد احزاب مترقی می خواست ، محور بسیاری از سفر های او را به فرانسه ، چین ، روسیه ، مسا له اتحاد کارگران تشکیل می داد . او را بسیاری از آگاهان و منتقدان مرد اتحاد نامیده اند و بجا است . از نخستین پا را ن هو چی مین که راه او ، هد ف او ، و مر ام لجا بخش او را پذیرفتند می توان از : هو آنگ کونوویت

متحد شوند ، این مقوله دوفرصتی گفته شده است که نیرو های غارتگر جهانی در دور داشتن جنبش های کارگری جهان کوشش های گسترده انجام می دادند این شعار به مقابله ی یک گرانی بود که بر فرق او با بان ستم و جفا نواران بی در د فروز می آمد و امروز نیز چنین غاصبان و ستم کاران از اتحاد و همبستگی جهان طبقه ی کارگر در هر اس و تنویش اند و هم ی کوشش های شان در این زمینه خلاصه می شود که پراگندگی بار آورند و تفرقه اندازند . اتحاد جهانی کارگران سرود اتر تا سبو تا لیم ، تا قوس مرگ جهان را می سازد .

هر جنبشی که در ملت ها پدید می آید در جهت اتحاد جهانی کارگران مبارزه می کند ، ارتجاعی است و نمی تواند انشای آن نماید که خدمت گزاران است

می کنند فکر میکنند که انقلاب را می توان از پشت های میخانه ها رهبری کرد و به پیروزی رسانید و این پنداری است غلط ، تسب آلود و حتی احمقانه . باید گفته ی هو چی مین را به خاطر سپرد که انقلاب کار چند نفر شبیه روشنفکری شهری نیست . «... انقلاب باید به وسیله ی یک حزب طراز نوین رهبری شود .» آن گونه که اشاره شد حزب متشکل را به طبقه ی کارگر است که برای رها یی مبارزه می نمایند در پی آن اند که همه مناسبات ظالمانه و لرتوت را فرو ریزند این آرمان در هنگام تحقق پذیر می گردد که حزبی پیشانی بنیاد نهاد شود و این حقیقت است که « کارگر ملاحی بر لده تر از حزب در دست ندارد با این صلاح است که پیروزی کارگران تقسیم می گردد . حزب بتواند انقلاب است که برای کارگران آگاهی ، هوشیاری و بیداری میبخشد پس باید این صلاح را به دست آورده و به

قاطع و سخت کوش بود و این شایستگی را داشت که حزبی پر قدرت را بنیاد نهاد و رهبری نماید . در دوره ی نو جوانی عضویت حزب کمونیست فرانسه را قبول کرد و به اندیشه های پیشرو زمان خود بلوری استوار پیدا کرد . هو ، همیشه پرو حدت کارگران و دهقانان تا کید می کرد هو ، از روشنائی به سوی شهر ها گشود ، همبستگی کشاورزان و کارگران را امر حتمی می دانست برای پیروزی انقلابی دگرگون کننده و بنیادی ، در دورانی که هو ، در مبارزه بر افراشت گروه هایسی انحرافی نیز دم از خدمت به خلق می زدند اما راه های که نشان می دادند غیر اصولی و انحرافی بود .

تروور شخصیت های رسمی و دولتی را پیشنهاد می کردند ، مبارزه ی پراگند و غیر منظم را مواجه می شد شتند هو چی در جواب این دسته نوشت :

«... نمی توان با کشتن یک حاکم ،



ترو نو تگ چین ، مام وان دو تگ ،
هو انگ وان تو ، ووآن ، فو تگ چس-
کین ، تگو یی چیاپ نام برد .

هو چی مین با دو ستان و یاران هرزم
پسیار صمیمی بود ، هرگز به صورت
انفرادی ارا ده نمی کرد ، نظر خویش را
با دوستان در میان می گذاشت و همیشه
بر ارادهی جمع و تصمیم همگانی تاکید
می کرد و شاید یکی از علت های سر
بلندی و پیروزی او همین است که هرگز
دچار رکیش مطرود شخصیت پرستی و قهرمان
گرای نگر دید . او یگانه ست وایی صدا
می پنداشت و یک صدایی اثر و گم شونده
در بطن کاینات .

هو چی یکه سوار و تگرو نبود ، با آنکه
به ذره ذره خاک سر زمین خود و یتنام
عشق می ورزید ، هرگز دچار تنگ
نظری های ناسیونالیستی نگردید . او

به سر نوشت همه ی ملت های جهان می
اندیشید و در انتظار روزی بود که همه ی
ساکنان زمین فقط یک سرود را بخوانند
و دیگر کسی مجبور نباشد که به دور خانه

خود دیوار بسازد . آزادی واقعی انسان
و او چ شگوفایی او فرا رسیده باشد
هو چی با آنکه جهانی می اندیشید و به
سراسر دنیا سفر کرده بود و یتنام اراده

می کرد و تصمیم می گرفت . او می خواست
تلفیقی میان نهاد های جامعه و یتنام و
اندیشه های بشری بیابد .

هو ، با وجودی که با عقاید خرد و
پو رز و اها ، پو رز و ازی ملی و سرمایه
داران مخالف بود اما از همه ی انسان
دعوت کرد که در یک صف واحد پدر وطن
با یستند و بر علیه امپریالیسم و استعمار
به ستیزه بپردازند . پسیاری از نیرو های
میهن پرست به زودی به دور هو چی مین
حلقه بستند و نفرت همگانی خود را بر
ضد استعمار و امپریالیسم و میراث
خواهان شان اعلام داشتند .

عمو هو ، آن گونه که از سنگر سیاست
دفاع می کرد ، در سنگر ادبیات و قلم نیز

با استواری و مردانگی ایستاده بود ،
او به مساله ای به نام فرهنگ بهایر بسیار
میداد و همیشه بر این نکته تاکید داشت
که سنگر فرهنگ را نباید در اختیار
مرد تجرین و دشمنان گذاشت ، زیرا و قتی
استعمار در چپه های اقتصادی و سیاسی
شکست خورد در موضع فرهنگ چپه می
گیرد و به سیاست هکری می پردازد با بد
آن ما به پیداری و هوشیاری را داشت
و این قلمرو را در اختیار نیرو های ارتجاعی
قرار داد .

یکی از منتقدان در باره ی او گفته است
... او یک مرد ، یک انسان یکدرد یا دل
نکته یاب بود .

دوایا دلی و نکته یابی او دلبستگی اش
را به مساله ی فرهنگ می رساند و همچنان
شعر های که او سروده است .

سروده های عمو هو ، نازک خیالی ها
و استعاره ها و ابهام های فراوانی که
لازمه ی شعر ناب است دارد .

اما او شاعر ادبیات گل و بلبل و شمع
و پروانه نیست . در آخرین تحلیل شعری
عمو هو ، وطن پرستانه بر انگیزند و
و انقلابی است . نیاز توده ها را بازتاب
می دهد و رنج زحمت کشان را . از زندانی ها
صحبت می کند از سر بازان و جانثارانی
که در راه آزادی های مقدس انسان
می جنگند ، عمو هو ، در سروده های خویش
از تکنیک های شعری پسیاری استفاده می
کند ، اما در قالب و قرار داد ها نیست
احساس خود را در هر قالبی که پیش آید
بیان می کند . هوشی مین در پسیاری از
گفته های خود از زبان طنز یا ریجسته

است و این خربه را در جهت تحقیر آرمان
های سیاسی به کار انداخته . طنز
عمو هو از نوع شوخی ها ، مسخرگی ها و
لودگی های مطنی و بی پیام و خندیدن
محض نیست . او پسیاری از واقعیت های
تلخ جامعه ی خود را در پوششی از طنز بیان

می کند اما می خنداند تا گریه ها را
نشان دهد هو چی مین با آنکه گریه فزاری
های فراوانی داشت ، مقاله می نوشت ،
خطا به ها و سخن رانی ها به راه می
انداخت حزب را رهبری می کرد ، بانوستان
دیدار می نمود به سفر می پرداخت ، روانه ی
سنگر ها می گردید ، باز هم از شعر
سرودن غافل نمی ماند پیوسته می
سرود از او در حدود صد قطعه شعر در دست است
که با بهترین شعر های ادبیات و یتنام

شعری برای زندانی ها :

آنان همه با چشم های بسته ، چهره
ای صادق و پاک دارند
پیداری ، آنان را به نیک و بد تقسیم
می کند .

بسیاری با نیکی این در طبیعت بشوی
نست .

بقیه در صفحه ۴۳



گوشه از ساختمان های مدرن شهر کابل

بسیار گشت و شنود...

صد ها خانواده محل رها یی خود را از دست دادند و در جمع خانه به دوش هسا پیو مستند - اما ویرانه های این تخریبات هنوز هم به سوی شهر با ن مادن کجی میکنند - خوب مگر چه عیبی داشت که شا روایی کابل وقتی این تخریبات را در دست اجرا میگرفت که آماده اعما ساختمان های در نظر گرفته شده در نقاط تخریب شده میشود ؟

مورد دوم انتقاد من منو چه این نکته از سخنان محترم سروش است که گفتند همی مردم خواهان داشتن منازل نو منزل لویا بیشتر از آن میباشد - البته من هم مانند ایشان با روحیه فردی گرا بی مخالفم - اما این نکته را هم میگویم که منظور اکثریت مردم فقط داشتن یک مسر پناه با حد اقل شش ایض آسانی و به منظور نجات یافتن خانه به دوشی است و نه از برای احیای ما لکا له ویا چیز های از این قبیل ...

انجیر فروش :

مرد مورد انتقاد اول شما باید بگویم که اعتراضی که مالا وارد است و واقعاً ما خیا بان و غب وزارت تعلیم و تربیه با آنکه سال ها پیش تخریب گر دیده تا اکنون آباد نشده اما علت آن را باز هم باید در عدم توانایی مستورده تولیدات صنعتی تعمیراتی به کاوش گرفت اما ترجیح میدهم ما چه سراکز

شهرها تصور ویرانه باقی بماند تا اینکه اجازه دهیم تعمیرات خام و گلی آباد شود و منظره شهر را خراب بسازد .

در زمینه اعما ر تعمیرات بلند منزل در نقاط مورد نظر شما ما تازه سلسله گفت و شنود های را با تعدادی از سر ما به داران ملی به آغاز گرفته و تا حدودی به توافق هم رسیده ایم - که امید واریم کار تعمیراتی این مراکز به زودی آغاز گردد.

اما در مورد نکته دو می که شما به عنوان انتقاد از گفته های من آرا به طرح آور دید یکبار دیگر تاکید میکنم این در ست نیست که هر فرد خواهان داشتن یک منزل رها یی و مالکیت بر آن باشد - همین اکنون اگر ساحه جریبی شهر کابل به تناسب جمعیت آن مورد تقسیم قرارگیرد برای بلم کمبود مسکن در کابل حتی کمتر از کشور های پیشرفته می نمایم

در این جا ما چه دشواری به آن جهت گسترش میباشد که فامیل های کوچک خواهان اشغال ساحه های بزرگ میباشد

رووف راصع :

سیر میگردیم به موضوع میکرو ریا ن سازی و در زمینه کار کو برا تیف تهیه مسکن این کو برا تیف در طرح تازه عملیاتی خود در بد ل هر اتاق بیست هزار افغانی از مشتری پیش قسط اخذ میدارد و باتوجه به خصوصیت های اقتصادی مردم و با ثن بودن سطح زندگی هنگامی نباید این

در حالیکه اکنون شرایط به گونه ایی مساعد گردیده که قیمت یک نمره زمین شخصی میتواند صاحب یک باب آپارتمان کا مالا عصری و صحنی شود - از سوی دیگر خدمات کو برا تیف تعمیراتی مفیدیت های دیگری هم دارد که من از آن شما در دو مورد آن را در این جا باز گو میکنم - مورد نخست اینکه تمام فعالیت های انفرادی تعمیرات مسکن در یک فعالیت جمعی گمیل و تنظیم میشود - یعنی به جای اینکه هر کس به دلخواه خود و به صورت جداگانه مواد تهیه بدارد و به شکل نادرست و غیر صحی به اعما رخانه بپردازد - ما این گونه فعالیت را در یک مسرکز متمرکز میسازیم و با استفاده از کردیت های دولتی خانه ی برای میسازیم که هم پخته و عصری باشد و هم جوا بگوی تمام نیازمندی های یک خانواده .

مورد دوم این است که چون خانه سازی اساساً نمیتواند صرف در فعالیت یک اداره خلاصه گردد و شامل مجموعه خدمات شهری مانند خدمات ترانسپورتی صحی ، تعلیمی ، آبرسانی - برق و غیره میباشد - ایجاد فعالیت جمعی تمام مؤسسات وابسته به این امور را میکند - اما این خدمات با ید انجام داده شود تا از تکروری ها جلوگیری گردد .

به اجازه شما می خواهم در همین زمینه مثالی بیاورم - ما چه کو برا تیف مسکن هفتاد هکتار زمین را احتوا میکند و در این مقدار زمین در حدود سی هزار نفر زندگی خواهند کرد که بطور متوسط چهارصد نفر در هر هکتار زمین بود و با ش خواهند داشت و این به نسبت شکل دیگر تعمیراتی که از راه توزیع زمین و فعالیت های انفرادی صورت میگیرد چهار تا پنج مرتبه تراکم جمعیت بیشتر است ، مثلاً این سخن این است که چهار تا پنج با وحجم مصارف خدمات شهری مانند آب رسانی - برق ، اسفالت ، تیلون ، تراکمپورت و تا مین خدمات صحی ، فرهنگی و تعلیمی با ثن آورده میشود و در پهلوی همه ی آن امکانات کار و فعالیت های اجتماعی را نیز بلند میدهد در این زمینه هم مثال دیگری میآورم تا موضوع به خوبی روشن شود، یک احصایه نشان میدهد که در حدود هشتاد در صد خانه های مکروریان در خارج از خانه فعالیت اجتماعی و اداری دارند - در حالیکه در هیچ کجای شهر میزان کار و مندان زن به این پیمانه نمیباشد - چرا چنین است ؟ به خاطر اینکه مسؤولت های که در امور خانه داری در خانه های مدرن مکروریان در نظر گرفته شده است این امکان را فراهم میآورد که کار های منزل مانند حمام گرفتن ، غذا پختن ، کالاشویی و گرم ساختن منزل زحمت کمی داشته باشد و وقتی زیادی را نگردد در حالیکه انجام همین امور در خانه های بشکل محلی تمام نیرو و وقت خانم خانه دار را تلف میکند و به خانم منزل وقت و نیروی اضافی برای انجام فعالیت های اجتماعی و اداری خارج از منزل باقی نمیگذارد .

نکته را از یاد ببریم که کمتر ما مور ویا فرد بی خانه ی هست که توان پرداخت شصت یا هشتاد هزار افغانی ویا بیشتر از آن را یکبار و به صورت پیش قسط داشته باشد و اگر چنین باشد اما ما ترجیح میدهد با پول خود سر پناهی شخصی برای خانواده اش اعما ر کند که برای همیشه از شر پرداخت کرایه و یا قسط نجات یابد با این شرایط به یقین مشتری های این کو برا تیف با زهم مستحقان واقعی نمیباشند - بلکه کسانی اند که با پول خود تجارت می کنند پیش قسط را میپردازند - خانه را مالک میشوند و بعد آنرا به کرایه میدهند و سود می جویند و نتیجه چنین میشود که بی خانه با زهم بدون سر پناهی می مانند و آنکه هم پول ندارد و هم خانه مالک پیش از یک خانه میگردد باتوجه به نکات یاد شده اجرای طرح تطبیقی تعمیراتی کو برا تیف تهیه مسکن با چه دلا یلی به نفع مستحقان بی سر پناه تمام میشود ؟

سخنی غیرت :

ما هم ادعا نکردیم و نمیکیم که کو برا تیف تهیه مسکن برای اشخاصی که فاقد قدرت پرداخت پیش قسط باشند جای رها یی تهیه میدارد - اما منطبق با در این زمینه این است که این کو برا تیف درواقع به خدمت کسانی قرار میگیرد که از مشاوره زمین تعمیراتی خریداری می کنند به این معنی که مشتری اگر زمین خریداری میکند ناگزیر است خام یا پخته آنرا تعمیر کند و این ایجاد مصارف بعدی را میکند

گونه هیچ رئیس من فکر نمیکنم به آن حد صلاحیت اناری داشته باشد که بتواند با لیبی دولت و یا حکومت را دگرگون سازد.

را حله راسخ خرمی :

ساز خلال گفته های گوینده های محترم این طور تدبیرات میشود که توسعه فعالیت های تعمیراتی به اساس توزیع نمرات زمین و عمارت و آبادی های منازل دهائشی به صورت انفرادی کاری تا درست است از جای هم به اعتراض خود شما فعالیت های مکروریا ن سازی به خاطر عوامل فنی و اقتصادی چنان کند و بطوری است که به هیچ وجه حتی جوی بگویی بخشنه از نیازمندی های مادر این زمینه نمیتواند باشد. پس چاره اساسی چیست و مخصوصا به صورت کوتاه مدت چگونه میتوانیم با رفع معضله کمبود مسکن از بار مشکلات مردم بی سرپناه و خانه به دوش بکاهیم ؟

سخی غیرت :

منظور من این نبوده است که در شرایط کنونی با توزیع زمین مخالف بلکه من در پرستش با نحوه عمل شمار و لی در این زمینه نمیتوانم موافق باشم من نظر راصع را تأیید میکنم که با در نظر داشت وضع موجود باید از ذخایر مسکن استفاده گردد و اگر نه اگر ما تقاطعی از شهرمان نداشتیم یا ن و عقب وزارت تعلیم و تربیه را به تخریب بگرییم و نتوانیم ذخایر پرنانه

شاروا لی تا وقتی که امکان تهیه ذخایر تازه و بهتر مسکونی را ندارد باید دست به تخریب منازل مسکونی موجود نزدیکیه بایده به بهبود نسبی آن با تهیه آب ، برق و دیگر ضروریات مردم بگو شد .

• • •

ما لیا میکنم که مناسا زل مسکونی عقبوزارت تعلیم و تربیه و خیا بان کا بل تخریب گردیده صد ها خانه بدوش گشته و تا هنوز هم ویرانه های نقاط تخریبی بسوی شهریان کا بل دهان کشی میکنند در نقش تشناب سر با زشمیری در خدمت مردم قرار دارد .

• • •

با این دلا بل است که امروز در اثر تحقیقات وسیعی که صورت گرفته تا بت شده است که سرمایه گذاری در زمینه مسکن هم سودمند است و هم به نفع سرمایه های ملی چرا که زمینه تولید و بهره برداری بیشتر و منطقی تر را از نیروی انسانی به نفع انسان فراهم میآورد.

سید عزیز الله مرموز :

به نظر من پروژه های تولید مسکن از مفید ترین پروژه ها در شرایط خاص کشور عابه شمار می آید و این خیلی منطقی است که این گونه فعالیت ها در چارچوب مسکن دولتی به انجام آید همانگونه که در همه ی کشور های متری نیز به همین نحو عمل میگردد .

نکته دیگر این است که ما واقعا نا هنوز اخلاق فیه دالی داریم و آرزوی هر یک ما این است که خانه های مستقل داشته باشیم ، بدون آنکه به مسایل دیگری که میتواند در سطح زندگی شهرنشوی های تازه یی را به میان آورد تو جه داشته باشیم - نمرات زمین که شاروالی توزیع میکنند و مشتری خام با پخته آرا آباد می سازد اینجا ب مصرف خدمات شهری و ملی را میکند و هر چند که ساحه این گونه تعمیرات در شهر وسیع گردد به همان پیمان که لازم می افتد که ساحه خدمات دیگر شهری بسط و توسعه یابد که بر آوردن چنین مامول اینجا مصارف هنگفتی را میکند که از توان اقتصادی حکومت های ما بیرون است امروز چه در کشور های پیشرفته شرق و چه در غرب چنین معمول است که برای تعمیرات زمین کمتری مصرف گردد و تعمیرات بلند منزل جای تعمیرات کوچک منزل را بگیرد که این کار جز در چو کات امکانات مسکن دولتی میسر نمیشد .

در بخشی از سخنان گوینده های قبلی یکی از عوامل جلو گیری بیشتر فک کار مکروریا ن سازی شد و به نظر من یک عامل هم در این زمینه این بود که در گذشته برای مکروریا ن رو سازی مقرر می شد که عمدا و قصد مکروریا ن سازی را بد نام سازند و مردم را از زندگی در آن رو گردان کنند به عنوان نمونه در این مورد میگویم که برخی از این رو ساختی از اعمار مردم خانه در مکروریا ن نسج جلو گیری میکردند تا مردم با مشکلات بیشتر رو برو گردند - از سوی دیگر در ساختمان



گوشه از بناهای پروژه سره مینه

خلیج فارس



پیوسته گذشته

معلومات عمومی، مختصر و فشرده در مورد خلیج فارس یا «خلیج نفت»

نام خلیج فارس :

از روی شواهد و مدارک مستند تاریخی اینک میسر می آید که نامهای خلیج فارس در دوره های مختلف تاریخ
۱- قبل از آنکه آریایی ها در اطراف منطقه ی خلیج راه یابند آسوری ها این دریا را در کتیبه های خود بنام «نارمتو» که به معنی رود تلخ است یاد کرده اند و این کتیبه ترین نام است که از خلیج فارس بجا مانده است .
۲- در کتیبه ی که از داریوش در تنگه ی سوئز یافته اند در عبارت «درایه تیه هجایار» ساآنی نی» یعنی «دریای که از پارس می رود» ناچار منظور از دریای پارس همان خلیج فارس است . در عصر ساسانیان نیز این خلیج را دریای پارس می گفتند .

۳- هروقت مورخ یونانی در گذشته در ۴۲۵ ق م اقیانوس را که در جنوب غربی آسیا از دریای احمر گرفته تا دهانه ی هندوستان اری تروس (انزیره) یعنی دریای سرخ میخواند و این تسمیه به مناسبت رنگ خاک آن سواحل است که نمای سرخ دارند هروقت از نام مشخص آن یاد نکرده است .

۴- مورخ دیگر یونانی فلاویوس آریانوس که در سده دوم میلادی می زیست در کتاب معروف خود آنا بازیس یا تاریخ سفر ها ی جنگی اسکندر ضمن شرح ، بحر پیما ی «آرخوس» که به امر اسکندر ماموریت یافته بود از رود سند بدریای عمان و خلیج فارس بگذرد و به مصب فرات داخل شود ، نام این خلیج را «پرسیکون کالی تاس» نوشته که ترجمه ی آن خلیج فارس است .

۵- «استرابون» جغرافی دان نامی یونانی که در نیمه آخر یک قرن قبل ولیمه ی اول یک قرن بعد از میلاد می زیست مکرر همین نام را در جغرافیای خود در مورد خلیج فارس

تکرار برده است و مخصوصاً می نویسد که عربها بین خلیج عرب «بحر احمر» و خلیج فارس جای دارند .

البته مدرک زیادی است که این خلیج نامدار بنام خلیج فارس یاد شده است .

اما مواخذ یونانی که قدیمی ترین و اساسی ترین اسناد است خلیج فارس فعلی را بنام خلیج فارس و ایران بسیار ته و سر گر دیده نامدار و معروف یونان در یابی پارس و عمان را «انزیره» یا دریای - سرخ میخواند .

بهر صورت نامهای تاریخی و شواهد معتبر تاریخی جغرافی بین کشور های عربی اطراف خلیج فارس و ایران بسیار ته و سر گر دیده زیرا خلیج مذکور چون از هر نظر با ارزش و با اهمیت است هر متر آن مورد دعوی قرار دارد و در معرض کشمکش ها است .

میگویند روبا را پوستی بالای جانش است . حالا معاند و مخصوص نفت خلیج فارس بالای جانش شده ، و از همه بیشتر امیر یالیزم امریکا مانند زرافه از آن گوشه یی جهان گردن دراز می کند نفت خلیج و اطرافش را پو می کشد و مست میشود و - ای سر بر میدارد و بدور خود و دور خلیج می بیجد و خیالهای رنگین بر سر می پرورد و بسیار می گوشت این همه خواب و رویاهاش به حقیقت برسد و در شرکت های نفت و گاز و بنزینش شغل پترول و حمام گاز کنند . اما خوشبختانه که یک سد عظیم پیمانه این خواب و خیال نوشین را بهم میزند .

جزایر خلیج فارس :

همه جزایر خلیج فارس از لحاظ وضع طبیعی و شرایط دریایی و جوی و سایر ملاحظات باهم یک سان نیستند و طبعاً همه آن یک سر و پشت نداشته اند ، درست است که عده ای از این جزایر به سبب ثروت خدا داد طبیعی و یا از

نظر اهمیت سوق الجیشی یا پهلو علت مورد توجه و مطمع نظر مهاجمین مختلف بوده و هنوز هم است و در آینده نیز خواهد بود .

جزایری در خلیج فارس وجود دارد که تا سالهای قبل مورد توجه نبوده و به آرامی و خاموشی فرو رفته می نمود و کسی از کناره های آن عبور نمی کرد ولی حالا به نسبت شسر ایط خاصی توجه جهانیان را بخود جلب نموده است .

مثلاً جزیره فارس بطاظر ایجاد یک سنگ دستگاه مجهز مترو لوژی که اوضاع جوی را به تمام موسسات گشتی رانی می رساند معروف گردیده .

قبلاً که این جزیره در مسیر گشتی رانی قرار نداشته ، در مواقع مساعد عسده ی از ماهیگیران به منظور شکار لاک پشت و ماهی می آمدند ، همچنان جزیره داس به خاطر کشف منابع سر شار نفت مرکز فعالیت مهمی شده است .

خلیج فارس جزایر زیاد دارد که از هر نظر مهم میباشد به خصوص از لحاظ معادن که مهمترین آن نفت است زیاد دارد و هر یک آن دارای اهمیت مهم مخصوص خودش میباشد که ستر ما و شما دورا دور خلیج فارس روی این صفحه بپردازا می کشد ، و نمیتوانیم به هر جزیره بدقت تمام سیاحت کنیم .

روی مجبورت فقط به جزایر مهم و مشهور سری میزنیم و معلوماتی بدست میآوریم .

جزیره هرمز :

این جزیره از بسیار قدیم مشهور است و از سده هفتم هجری (۱۳ میلادی) شهرت وارثا یافت .

در ۶۹۹ هجری شمسی ، امیر هرمز ، کیش

و بحرین را به تصرف در آورد و بیشتر از دو قرن این جزیره مهد داد و ستد و تجارت با رونقی از خلیج بود .

بعد از استیلای عرب ها بر ایران مدت تقریباً ۱۵ سال زودشتیان درین جزیره ساکن بودند و از همین جزیره دهسپار هندوستان شدند . مارکوپولو دو مرتبه باین جزیره سفر کرد . شهر با عظمت هرمز که درین جزیره احداث و اعمار گردید دو قرن شهرت و مدایت خود را درین منطقه حفظ کرد .

وقتی پر تقالی ها درین جزیره یورش بردند ، جزیره در حدود ۳۰۰۰۰۰ سرباز داشت ، پرتقالی ها در سالهای ۸۸۶ هجری شمسی (۱۵۰۷ میلادی) بنایی یک قلعه ی عظیم را که در استوار و معروفی بود نهادند ، در ۱۵۰۰۶۹۲۹ میلادی) قوای نیرومند عثمانی باین جزیره حمله کرد و مدت یک ماه در پرتقالی ها را در محاصره کشید ولی گشوده نتوانست .

شاه عباس حمله ی وحشت ناکمی مقا یسل عثمانی هابه جزیره هرمز کرد که به ویرانه تبدیل شد و دیگر سر بالا نکرد .

بعضی از ساکنین بی قوای آن اکنون در یک دهکده محقر زلذگانی دارند و در معادن خاک سرخ و نمک کار های شاقه می کنند .

جزیره هرمز به شکل بیضی بوده که قطر ۱ طول آن ۷ کیلو متر و کوتا هترین قطرش ۰۵ کیلو متر است

جزیره قشم :

قسم بزرگترین جزیره ی تنگه هرمز و دارای جمعیت قابل ملاحظه یی در میان جزایر دور بر خود است .

این جزیره تاریخ معروفی دارد ، حاوی نیروی زمینی و دریایی بود که سلطه اش را بدور و برش محکم حفظ میکرد .

نویسنده : الکسی تولستوی

طفولیت نیکتا

مترجم : دکتر خدایادشیرمل

پیوسته بگذشته

«چه گفتی؟»

«من گفتم، اینکه شما بچه ها هزار هایدل دارید... درینوقت آمر مخابرات زیر میز نف کرد.»

«نام شما، نام شما، بگو نام پایاچه هست؟»

اولا که پایین انداخت و موقعی که نیکتا جواش را داد یکدسته از نامه ها را از روی میز کشید.

نیکتا نامه هارادر خریطه اش گذاشت و یاترس پرسید:

«آیا کدام روزنامه یا مجله هم داریم؟» آمر مخابرات گونه هایش را بداد داد، نیکتا منتظر جوابی نشد و از دروازه دوید. در تاخیر پوسته کلیوک پاهایش را بر سر زمین می کوبید و برای اینکه مگس ها را که دورش جمع می شدند رانده باشد دمش را اهتزاز میداد، دوپسران کوچک باموهای بلوند، که روی شان رابه کدام ماده سرخ آلبوده ساخته بودند به اسب می دیدند.

و قتی که نیکتا بر زمین نشست صدا زد:

«آزاده دور شوید»

یکی از بچه هاروی خاک نشست، دیگرش دورخورد و گریخت هنوز دیده می شد که آمرمخابرات در کلکین بازهم لاک را خوب می کند. زمانیکه از ده حرکت کرد و به جلگه آزاد و گرم که از سبب جواری رسیده زرد و طلابی معلوم می شد داخل گسر د بد گذاشت تا کلیوک آهسته شود، خریطه اش را کشود و نامه ها را ورنانداز کرد. درجمله یک نامه کوچک که پاکت ارغوانی داشته و روی آن با حروف بزرگ نوشته بود: «برای نیکتا» نوشته ها بربیک کاغذ مفشن ثبت شده بود، در حالیکه از هیجان، چشمانش برق می زد، نیکتا آن مکتوب را خواند:

«عزیزم نیکتا! من ترا فراموش نمی کنم و لک کرده ام، بسیار دوست دارم، ما فعلا در کلبه تابستانی زلدگانی می نمایم، این یک کلبه کوچک، دوست داشتی است، مسکن اشراف می کنیم که وکتور مرا بسیار اذیت میکند. او مرا آرام نمی گذارد، او بسیار بیباک شده است، او سه بار است که سر خود، ماشین می کند و همه جایش پسر از خراشیدگی هاست، من در باغ تنها بازی

میکم، باغ مامیب دارد و سبب ها را بوسيله يك آله مخصوص از درخت بدست می آوریم اما سبب ها هنوز پخته نشده اند، آیا تو آن جنگل سحر آمیز را یادداری؟... درخزان به سمرا بیا که با هم به بنیم... هنوز انگشتت را هم نکرده ام. (خداحافظ) «لیلیا».

نیکتا این مکتوب عجیب را چندین بار مطالعه کرد، ناگهان خاطرات روز های برشکوه عید مسیح (ع) در فکرش تازه شد، شمع های سوختند، سایه ها بر دیوار ها می رقصیدند، او گل بزرگ رادر زلف های تابدار و خوشبوی دختر می دید، زنجیر های کاغذی می لرزیدند و نورماه بر کلکین هاییکه از رخ پوشیده شده بود می تابید... سقف های پربرف، درختان سفیدمیدان ها مملو از برف از نور شقایق پر بود.

لیلیا کنار میز ملور زیر چراغ نشسته و سرش را بر مشت گذاشته بود..... جانویی...

نیکتا بر رکاب هایش ایستاده شد و قهچیش را بصدا درآورد، این آندونامهانی بود که کلیوک به یکسو خیز زد و به یک تاخت ملایم آغاز نمود. باد در گوش هایش اشپلاق می کرد، عقاب بلند قر بالای چمن-زار، بالای غله های رسیده که در بعضی جا ها دو شده بود و بالای کنار دریا (ساحل) در پرواز بود، هلهدها با غمیگی و بیجلوگی دوریک جیل نمک دوریک خالیگاه ناله میکردند. «بلو، بلو، بلو»، نیکتا تصور کرد، قلبش خنود بود و به تندی حرکت می کرد.

«باد! برو، برو».... عقاب پیر، پیر... ای هدهد! ناله کن، ناله کن، من خنود تر از شما هستم، من و باد، من و باد....

بازار پستر افکا...

وازیلی لیکیتیویچ و مامی برای سه روز با هم جنگ داشتند، پدر میخواست به بازار پتراوسکا برود لیکن، مامی، مخالف سفر بود.

«دربتراوسکا، رفیق من، بدون توهم خوب ترتیب خواهند گرفت».

«عجیب»، پدر جواب داد، یک مشت ریش

را گرفت، آترا میگزید و شانه اش را بالا می انداخت، «این بسیار عجیب است».

«اگر میل داری عجیب فکرت کن، رفیق من».

«اما این غریب است، در حقیقت، بیشتر از غریب».

مامی تکرار کرد، «بازهم میگویم که ما اسب های جدید ضرورت نداریم: خداینداد که اصطبل از اسب های سواری پر است».

«چرا نمی توانی درک کنی که من می خواهم (زاریکا) این مادبان لعنتی را بفروشم».

«زاریکا اسب خوبی است باید آترانفروشی».

«توانیطور فکر میکنی!» پدر با هایش را از هم جدا نموده و چشمانش برآمد، زاریکا می گزد و خیز می زد.

«لی»، مامی با جدیت جواب داد: «زاریکا نه می خورد و نه خیز می زد».

«درینصورت»، پدر مودبانه خم شده اخطار میدهم: یامن باید اینجا بمانم یا این مادبان لعنتی». بالاخره چنانچه نیکتا توقع داشت، به پدر تسلیم شد، جنگ با یک متارکه و گذشت پایان یافت. آنها فیصله کردند که مادبان را بفروشد و پدر وعده داد. «پولپاراد ربازار بیجا مصرف نکنند» برای اینکه بودجه بهتر شود، وازیلی لیکیتیویچ تصمیم گرفت تا دو گادی با ر سبب هایی

را که باد بزمین انداخته به بازار پسترافکا برستد و بطور پرچون بفروشد.

نیکتا پرسید و اجازه گرفت تا با ملیشکا کوریا شونوک در گادی هارود.

از صبح وقت موانع بوجود آمد. اسب ها آماده نبودند و ملیشکا کوریا شونوک بمنظور تعقیب براسی سوار شده به گله رفت که در زمین های چتر آلفرف تالاب در غبار صبح بشلکل دیده می شدند، سپس و قتی که زاریکا (مادیان سرخ تیره پاهای سفید) از اصطبل بیرون آورده شد و مپترابه آرام نمودن آن پرداختند اوبادندان هایش سر جای اباوالوویچ را گرفت و قزدیک بود او را بگزد، پدر آترا از کلکین دید و با لباس شبانه اش بسوی اصطبل دوید.

«پس اومی گزد، من بتو گفتم، تو شیطان لعنتی».

زاریکا خود را پس کشید و به تپگاه ران هایش نشست و چون سر جای اباوالوویچ آترا از کله بندش گرفته بود او را دورادور کش کرد، شبیه کشید، خود را رها نموده به چمن پرداخت طوری که پارچه های زمین از زیر پاهای عقبی اش به گاراج برید و بسوی گله جازنعل کرد، بعدا معلوم شد که اتریکوم که باید با گادی ها برود ناپدید شد، او را جستجو نمودند و کشف شد که او نسبت باقیات مالیاتی در توقیف است، اتریکوم مالیه پنج ساله را تحویل نکرده بود بنا بران دستور صادر شده بود که هرگاه او را در یابند توقیف نمایند تا وقتیکه شخصی از او ضمانت کند. وازیلی لیکیتیویچ یک قاصد سواره را به شخصی بزرگ ده فرستاد و اتریکوم با ضمانت و هاشد، اوبایک خلق خوش به بستن گادی هاشروع کرد، بالاخره گادی ها آماده شدند زاریکا به گادی عقبی بسته گردید، نیکتا و ملیشکا کوریا شونوک به گادی قدیمی بالا شدند، اتریکوم: اسب را با

قیزه اش زد و گادی ها حرکت کردند، سر جای اباوالوویچ با او شوخی نمود به چرخ گادی اشاره کرده فریاد نمود: «میخ خوره رابین» اتریکوم فرود آمده چرخ گادی را دید، اما میخ خوره کاملا درست بود، او سرش را خارید، آترا شور داد... بالاخره دو باره بحرکت آمدند.

این یک سفر خوب بود، یک نسیم خفیف می وزید که بوی چوب گرم و گیاه گندم را میداد و برگهای گل مینا را که در کشتزار ها سبز شده بود باهتزاز می آورد، از عقب انبار های غلغ خشک که در سرتاسر چمن زار هموار قرار داشت یک (باز) بال کشاده بنظر می رسید که به پهنای آسمان در پرواز بود. فاصله دوریک نود آبی بالا می شد که از اردوگاه های دهاقین جاییکه آنها نان می پزیدند منشاء گرفته بود. آنها بلودوگاه قزدیک شدند و کاروانی را در آنجا یافتند، اتریکوم اسب هارا توقف داد و بچه ها بسوی بیلر رفتند تا آب تالاب را که بوی یلرداشت و از مکروب های آب ایستاده پر بود بنوشند، بپیرمردی که برای دهاقین نان مسی پزد دستش را روی گادی گذاشت، سر برهنه اش را شور داد و گفت: «سبب هارای فروش است؟» نیکتا یک سبب برایش داد «تشرکی، جوان چیزی ندارم که آتراچک بزنم».

حینی که آنها اردوگاه را ترک گفتند باچار مال دار مواجه شدند، دهقانان ژولیده موبابیراهن های شان که عرق، آترا درشت ساخته بود در عقب گاو آهن هاییکه قوبه گاوها آنها را می کشیدند در حرکت بودند یعنی در کار سهم می گرفتند و با یوغ های شان حرکت موحی می کردند، آنها به اردوگاه شاه برای صرف نان می آمدند، اتریکوم دوباره توقف کرد و وقت زیادی را در برسمیدن بخرچ داد که از کدام راه از سرک خارج شود تا به پستر افکا برسد...

در کناره های چمن زار ها چاشت روز بود که نسیم از بیمن رفت و موجهای حرارت از دور پیدا شد.

نیکتا به غبار آبی لرزان بدقت می دید که یک خانه متحرک، بعدا درختی بالای زمین آویخته و سپس یک کشتی بدون دیرک هایش بنظر می خورد، گادی هایش می رفتند، ملخ هاجیرجیر می کردند همدین لحظات از آن سوی چمن زار، آواز موزیکال منظم شنیده شد، زاریکا رقصید و یکسو قدم گذاشت، بعد شبیه بلند کشید، اتریکوم دور خورد و با یک چشمک گفت:

اینک آقا آمدیک گروه سه اسبه با خود نمای به گادی ها رسیدند - بایرون سرش به عقب کشیده شده بود - با رفتار نک عوجی پیش می رفت و با اسب های طناب بسته دیگر از روی غضب پا های شان را بزمین می کوبید - پدر که دود مستش به کمر

بالای گادی ...

در آن شام نیکیتا بعد از کو پید ن گندم در وا گوئی پر از گیاه که بوی شیرین داشت مرا چمت نمود، ترینه با ریسک غروب، نیره ولاکی رنگ چنانچه همیشه در خزان می باشد از پای چمن زار، از فراز تپه خاکریز قبرستان از پای منارهای یادگاری ای که بوا سطره قبیله های کوچی که در اینجا می زیستند ساخته شده بود آهسته رو بزوال بود - در بین الطلوع عین شیارها در کشت زارهای نو شده خالی دیده می شدند - اینجا و آنجا آتش اردوگاه دهاقین در تاریکی می درخشید و نو دتیره از آن جدا می شد ..

گادی می چنید و آواز می کرد - نیکیتا با چشمان بسته بر پشت خوابیده و تمام وجودش خوب خسته بود .

و قتیکه در جرت فرو رفت چیزها تکیه در طول روز واقع شده بود بخاطرش آمد.

چار جوهره مان یا ن قوی در انتهای یک چوب جغل شور می خوردند - در وسط روی یک چو کی کو چک، میشکاکوریشونوک همواره ای مجسم بود که اودوان خوابیده داد و صدا می زد. یک کمر بند طویل از چرخ که بر قلعه یا به اش بسته بود و با محور می چرخید بمانشین خرمن کو ب که با لدا زه یک خانه بزرگ بودا متداد داشت - غربال و آن قسمت مانشین که گیاه را دسته می کرد شدیداً حرکت می نمود .

استوانه خرمن کو ب با لامی شد و با غرش نا نا و حسیانه که همه کس در سرتا سر چمنزار آنرا می شنیدند فرو می آمد دسته گندم را که بان می انداختند میده نموده و گیاه و گندم را به شکم پر گرد مانشین فرو می برد - و ازبلیسی نیکیتیویج خودش خوشه های گندم را با مانشین می داد - او عینک های خودی پوشیده و دستکش های چرمی ای که تا آرنج هایش می رسید در دست داشت پیراهنش از عرق بر پشت آن چسبیده بود - همه اش گرد پر بود - در دیش او پا رجه های گاه بنظر می رسید - دهنش سیاه بود - گادی بر سرو صدا در حالیکه بسته های بیشتر گندم را جمع نموده بود رسید - یک جوان با پا های کشا ده عقب یک وسیله نقلیه که گیاه را از مانشین بیرون می نمود روان بود - او دسته های گاه را بغل بغل می گرفت و دوان دوان آن را در انبار گاه می انداخت سها قین سا نخورد - گاه را در انبار تو سطونواخه نشان مسرتب می نمودند .

تکلیف زیاد و تشویش سال با نیا فت تمام روز می سرودند و شوخ می کردند - ارتیوم دسته های گندم را که برای خرمن کوئی آماده بود از گادی با لین می آورد و دخترها او را در بین گادی گیر کرده تیخ تیخ می دادند - چیزی که او از آن نفرت داشت - او را می خوا با نیدند و لباس هایش را با ریزه های گاه آلود می ساختند - این یک شوخی بزرگ بود ...

لایام

تولتر: آواره شان را تعیب می کردند یکی از آن کمندی بدست داشت تا بوسیله آن مطلوب را بگیرند .

نریان اینطرف و آنطرف دور می زد اما و قتیکه با یکی از بشکار یا نی ها مواجه می شد ما تند یک حیوان نریان اینطرف و آنطرف دور می زد اما و قتیکه با یکی از بشکار یا نی ها مواجه می شد ما تند یک حیوان می غرید - نریان با وحشت حمله کرد و فوراً کمند به گردش انداخته شد - او کوشید که خود را از آن حالت نجات دهد اما بشکار یا نی ها در بغل هایش با قهقچی زدند و تیریا با کمند خفه اش کردند، او گریخ خورد و افتاد - نریان را دو باره بجایش در حالیکه عرق و لرزه کرده بود آوردند - یک بشکار یا نی سا نخورد - از زمین اسپمانند یک خر بطة جو بزمین افتاد و بسوی و از یلی نیکیتیویج رفت .

«آقا! نریان را خردیداری کن» - پسر خندید .. نیکیتا نو باره شروع کرد که راجع به ارتیوم برایش بگوید ؟

«چه یک بلانی» - پدر اظهار نمود ، « با این احق چه کرده می توانم؟ این است، این بیست کو یک را بگیر، یک رول و قدری ماهی بخر و در گادی برایم منتظر باش...» زاریکار با لای مکر و یدف فرو ختم، و ازان فرو ختم اما بی تکلیف .. حرکت کن. زود تر خواهم آمد . اما ، مزوده به وقت درازی مبدل گشت . آفتاب بزرگ با اشعه نارنجی و کمرنگ با لای کنارچمن زار می تابید و یک گرد و غبار طالانی با لای زمین در گردش بود . ذنگ های کلیسا برای نماز شام بحرکت آمد - درین وقت بود که پدر آمد و یک حال مشوش در چهره اش دیده می شد . او دوان اینکه به نیکیتا به بیند گفت ؟ «گاده از روی تصادف یکدسته شتران را خریدم ، بسیار ازان ...»

آنها هنوز مادیان را نبرده اند ... خنده آور است ... آیا شما قسمتی از سیب هارا فروخته اید ؟ تنها به ارزش شصت و پنج کو یک .. پس مسئله از بقرار است - خوب بلا بر سر سیب ها - من به مکر و یدف گفتیم که سیب ها را با مادیان یکجا برایش خواهم داد ... بیا که برویم وار نیو هرا نجات دهیم ...

واز یلی نیکیتیویج نیکیتا را از شانه ها بش گرفت و از زمین با زار که آرام شده بود از میان گادی هاییکه بوی قیر، گاه و غله را می داد رهنما می کرد .. اینجا و آنجا آنها سرود هائی را به آواز بلند می شنیدند که آهسته آهسته دور شده می رفت و در چه ن زار تا پدر میگردید ... یک شیشه کشید ...

«آیا میدانی؟ پدر تو قلب نمود و چشمانش با شیطنت برقی زد ... و قتیکه خانهرقم چاره اش را خواهم کرد» - بهر حال اهمیت نداشت - فردا یک گروپ سه گانه ای اسپان را خواهیم دید، همه شان خاکریز خال دار ... شاید هم برای یک گوسفند یا یک بره معطل شویم ...»

نمودند، پیش می رفتند؟ پیش ما بیا نید، پیش ما بیا نید . همه کس از ما: مسی خرند گرد و غبار؟ صدا ها و شیشه اسپ ها - تمام با زار را فرا گرفته بود صدای اشلاق ها بگوش می رسید عرابه گادی ها هر جا فرو می رفت، لنگان لنگان، یک مرد جوان که پیراهن آبی بر تن داشت و شانه ها یش پا ره شده بود انگشتانش را برد کمره های اکایدیون بزور می کشید... «هی، دنیا، دنیا، دنیا...»

ارتیوم پندهای رسپان و طناب های گادی را باز کرد - در همین وقت یک مرد که لباس نقلی می پوشیده بود - و یک شمشیر هم از تسمه اش بر شانه آویخته داشت پیش ارتیوم آمد، آن مرد بسویش دید و سرش را شور داد - ارتیوم نیز بطرف آن دید و کلاهش را بر داشت : «قبلاً ترا دیدم - تو ولگرد آواره را» - مرد پروت دار گفت ، «این با ر متین هستم که ترا از بین خواهم برد» . «هر طور که می خواهی» - ارتیوم جواب داد .

مرد پروتی از زیر شانه هایش گرفت و به مارش مارش او را برد - پیر مرد شیطان صفت که ظروف گلی رامی فروخت از عقب به آنها دید و متبسم شد - میشکا کوریشونوک به آواز مشوش در حالت نخوابه نیکیتا گفت ؟

«بلو و پدرت را بزودی پیدا کن و برایش بگو که یک پولیس، ارتیوم را به توقیف برد. من از گادی ها نظارت میکنم» .

نیکیتا از میان جمعیت روی میدان پرازگاه ویرهای لگد شده بسوی قرارگاه حیوانات نظری انداخت و بدو یدن شروع کرد که در آنجا از یک معارفه دور گادی پدوش رانیده می توانست - پدر با یک خلق خوش در کنار یکی از این قرارگاه ها ایستاده دست ها یش را در جیب جاکت خود فرو برده بود . نیکیتا به گفتن سر گذشت ارتیوم پرداخت اما واز یلی نیکیتیویج فوراً حرفش را قطع کرد :

«این نریان خاکی را بین چه یک نریانی؟ بسیار عالی»

سه بشکار یا نی در حالیکه لباس های دراز پینه دو زی تدیر و کلاه های که در قسمت گوش ها دلبا له ها نیزدا شدند بر سر کرده بودند در میان اسپ ها در همان قرارگاه حیوانات می دویدند و می کوشیدند که یک نریان سرخ تیره را با کمند شان دستگیر نمایند - نریان گوش هایش را به پشت زد، دلدانهایش را نشان داد و - دم خورد .

بعد از کمند دور خورده بوا سطره کله اسپان نوید و متعاقب آن بمیدان آزاد پر آمد - اولاً بزوانو افتاد سپس باغرور در میدان آزاد چمن زار بمسابقه پرداخت - دم و یالانش را با د حرکت می داد - پدر با هایش را با سرور بزمین می کوبید .. بشکار یا نی ها، بر پا های کج شان راه می رفتند و بسوی اسپان زین شده (حیوانات کو تاه، کوچک) و بشم آلود شان دو بدند و بر زین های بلند شان با ملا یمت بر آمدند

ببود و آرنج هایش برآمده بسود بر گادی تسمه بود - او یک جاکت ابریشمی بر تن داشت و دیش او تو سط باد بهر سو کتی می شد با چشمان مصرت با رشنگا معنی داری کرد و نیکیتا را صدا زد ؟

«آیا می خواهی با من بیا نی» و گادی از پهلوش گذشت - با لایره گنبد های کلیسای سفید، دیرک های چاه ها، قلعه های بعضی از پیدها، پا رجه های ابرو سفیدها نما یان گشت - آنطرف در پای زرد گل آلود، تمام پستراکگا، که در آفتاب می درخشید داخل ساحه دید شدند و در کشت زارهای آنطرف ده سایه بان های با زار و گله های حیوانات، داغ های سیاهی را ساخته بودند .

گادی ها از پای یک پل نرم که فقط از سطح آب پا لا بود عبور نموده از مجله کلیسا، یاچاییکه یکسفر کشیش مسیحی چاق در کلکین یک خانه گلا بر و یلون می نواخت گذشتند - بطرف میدانی که سایبان های با زار ایستاده بودند نور خورد و نزدیک با شگا کوزه گران توقف کرد .. نیکیتا بر گادی ایستاد و نظر انداخت یک جیبی که یک چین آستین درازو کمر بسته دارای تکه تکه قره ای بر تن داشت سینه اش باز بود و باریش سیاهنی که مستقیماً تاسینه اش می رسید دندان های یک اسپریش را معا ینه می کرد، در حالیکه یک دهقان کو چک و نا توان یا صاحب اسپ بسوی جیبی یا حیرانی می تگریمت سپس در آنجا یک پیر مرد زیرک و دانایده می شد که یک زن ترسی خورده را می خواست متقاعد سازد تا یک ظرفی را که با نقش بر گک های گیاه زینت یافته بود و با ناخنش بر آن می زد خریداری نماید .

«اما من چنین ظرفی را اصلاً نمی خواهم» - زن گفت .

«اگر تمام جهان را جستجو کنی چنین ظرفی را نخواهی یافت، عزیز من!»

یک دهقان از خود رفته (مد هوش) با غضب - کنار یک سبد پر از تخم مرغ فریاد می زد ؟

«آیا شما آنها را هم تخم می نامید؟ شما فکر می کنید که تخم ها هستند - آنها آفتد کو چک هستند !»

در قریه ما، گولدی بان، تخم هائی داریم که حقیقتاً تخم هستند، در گولدی بان - من میگویم که مرغ ها تا گولدی شان در دانه گور شده اند - دخترها با دامن های گلا بری و دستمال های رنگین در خشان بسوی سایه بان ها، درجاییکه فرو شدند گان با صدا ها - بساط شان را هموار کرده بودند و عا برین را جذب می

۱- جیبی یکی از نژادهای سفیدسر گردان هندی است که در قرن ۱۵ و ۱۶ به اروپا سفیر و مهاجرت نمودند و بیشتر در کارهای فلزی و موسیقی مصروفیت و مهارت داشتند (مترجم) .

سپورت



با زی ، وائر پلو ، ورزشهای پنج گانه
نشان زنی ، پهلوانی آزاد و گیرو گرومن
گنجا نیده شده است و به استثنای
ورزشهای انفرادی ورزشهای اجتماعی دوره های
مقدما تی را طی نموده راه شا ترا در این
رخداد جهانی با ز نموده اند همچنان از
تیم های اجنبی دختران جدا قل ۶ تیم
از جمله تمام مسابقات مقدما تی در این
مسابقات شرکت کنند و البته کشور
میزبان به صورت فوق العاده پنج تیم
شا ترا شرکت میدهند و شا ترا کشور
های شرکت کننده از طریق فد را میسون
های مر بوطه شان اشتراک میکنند ،
طی این مسابقات ۳۶۰ حکم از طریقی
کمیته بین المللی المپیک جهانی در این
مسابقات معرفی گردید و تا مسابقات

المپیک ۱۹۸۰ مسکو پیام آور صلح و دوستی خلل ناپذیر خلقهای
جهان است .

المپیک مسکو جهانیان را برای

تشدید دوستی دعوت میکند

را با در نظر داشت قوانین و مقررات
بین المللی حکمیت و نظارت کنند ، همچنان
جهت تهیه را پور تا ز های مصور و غیره
هفت هزار زور تا لیست اشتراک میکنند
قریه المپیک ۱۹۸۰ مسکو که مرکز
ساختمان های خورد و بزرگ است از
جمله ۶۹ ساختمان آن در مسکو ۳۰ ساختمان
دیگر آن در شهر های کیف ، لنین گراد
منسک و تالین که محل دیدار ورزشکاران
تعیین گردید و اعمار شده است با زی
های المپیک ۱۹۸۰ از طریق تلویزیون
به ۲۲ کشور جهانی گزارش داده میشود ،
همچنان تو مسقطی قصد کمال را دیوئی
به تمام جهان پخش می گردند و در حدوشش صد هزار
تماشایی مستقیماً مسابقات را در شهر های
که در فوق اشاره شده دیدن میکنند ، و برای
به دسترس گذاشتن تکت به تماشاگران
۶ میلیون تکت طبع گردیده که از جمله
دو بر سه حصه آن به ساکنان اتحاد شوروی
و متباقی به اختیار سایر میمها نا خارجی
مسکو گذاشته میشود .

کمیته برگزاری مسابقات المپیک مسکو
علاوه بر فراهم آوری تسهیلات به ورزشکاران
برای زور تا نشان داخلی و خارجی ۴۸
مرکز مطبوعات را تهیه داشته اند زیرا تیکه
(لار کلسیا لین) رئیس کمیته بین المللی
المپیک چندی پیش طی سفری به مسکو از
دهکده المپیک دیدن نمود و با تعجب و
خرسندی اظهار داشت که در مدت کوتاهی
قریه المپیک آماده گردید و وائر جمله
همه فعالین و همه کار ها تیکه صورت
گرفته یکی هم طرح سمبول المپیک است
و به خاطر جلب توجه جهانیان به این
رویداد جهانی علاوه بر سمبول المپیک
هزاران تکت های پستی ، پوستر ، عدا لیا
به اشکال مختلف و نهایتاً قبول تپیه
گردید و است و چندی بدین طریقی
است که کمیته المپیک مسکو نشرات خویش را
در زمینه این مسابقات آغاز نموده است
و بدون شک چاپ و نصب پوسترها تکت
ژوندون

سو سیایستی با شور و عظمت خاص
برپا میگرداند البته این رویداد جهانی
از روز (۱۹) ماه جولای (۱۹۸۰) مطابق
به ۲۸ سرطان ۱۳۵۹ شمسی در امتداد یوم
مرکزی شهر مسکو تو مسقطی رهبر کشور
میزبان التاج میگرداند و این مسابقات
بعد از دو هفته دیدار بین ورزشکاران
کشور های شرکت کننده با تماشای
هنری و به صورت یک جشن با شکوه خاتمه
خواهد یافت .

کشور های که عضویت المپیک جهانی
را دارند در حدود یکصد و پنجاه کشور
میباشد که از جمله تا کنون پیش از
یکصد و بیست کشور آماده گئی شا ترا با
تلاقمندی و صمیمیت کامل اظهار داشته
اند درین رویداد ورزشکاران کشورهای
شرکت کننده طبق برنامه کمیته بین المللی
المپیک جهانی و کمیته برگزاری المپیک
مسکو رقابت های شا ترا در فضای
لهاست دوستی و برادری و تقاضای جهت
بدست آوردن مدالهای قهرمانی در رشته
های اولتیک ، باسکتبال ، بوکسنگ ،
کتشی را نی ، شمشیر بازی ، فوتبال ،
با بسکتبالی ، شمشیر بازی ، فوتبال ،
هاکی ، وزله برداری ، جودو ، آب



یکی از ورزشکاران سابقه دار می خواهد که با زهم مدال دیگر را در مسابقات مقدماتی
المپیک ۱۹۸۰ نصیب شود .

از افغانستان :

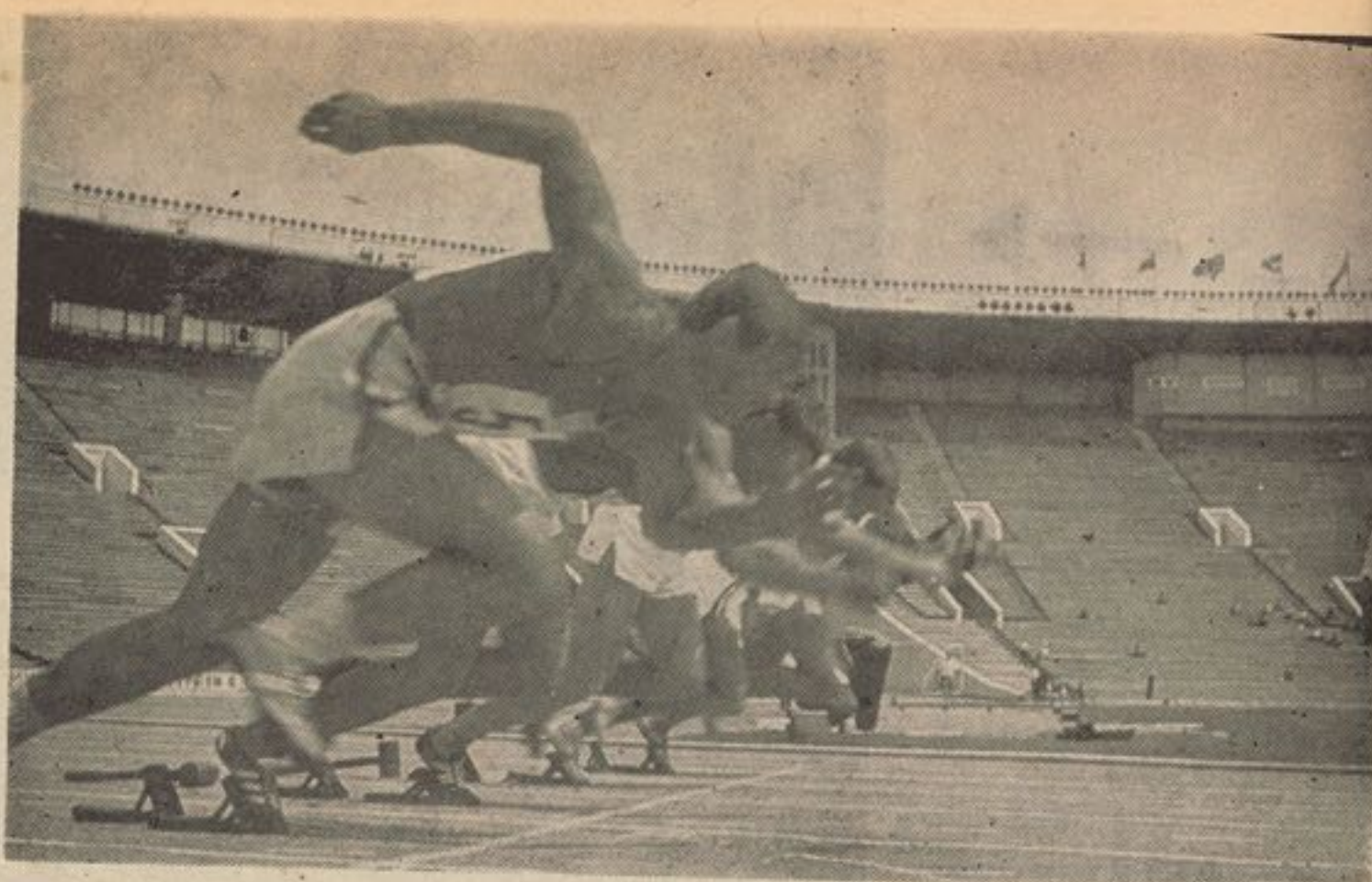
هموطنان شریف ما خالصتا ورزشکاران
نو تیم پهلوانی گیرو گرومن و فر
استانل و یک تیم بوکسنگ در المپیک
۱۹۸۰ اشتراک میکنند .
و ورزش دوستان استان اطلاع دارند که بیست و
نهمین تور مسابقات المپیک جهانی
در مسکو ، پایتخت اتحاد شوروی



یکی از دختران چین نمایش حرکات جناسیکی دادن حرکات در مسابقات مقدماتی المپیک ۱۹۸۰ .
صفحه ۴۰

که باید ورزشکاران هر کشور شرکت کنند و بزرگترین کشور هر دو هفته شانرا از برابر تماشاگران عبور دهند. در صورتی که کشور شرکت کننده ورزشکاران نداشته باشد نماینده گان با صلاحیت آن کشور هائین امتیاز نمیتوانند استفاده نمایند. لذا نظر به قوانین و مقررات المپیک جهانی هر کشور یک ورزشکار اعزام نمیشود بزرگترین ملی آنها نیز در روز افتتاح مسابقات عبور داده نمیشود.

درین بخش توجه شما خوانندگان را به تاریخچه حمل مشعل المپیک در نورهای قبلی المپیک جهانی جلب میکنیم. اولین دور مسابقات المپیک جهانی ۱۸۹۶ در شهر آتن برگزار شد به تعقیب آن در سال (۱۹۰۰) در شهر پاریس و در سال ۱۹۰۴ در شهر سنت لوئی مسابقات جهانی دایر شد چهار سال بعد یعنی در سال ۱۹۰۸ کشور انگلستان میزبان ورزشکاران جهانی گردید، ۱۹۱۲ در شهر استاکهولم دایر گردید طی سالهای ۱۹۱۶-۱۹۲۰ مسابقات المپیک جهانی که در سنت لوئی بود دایر نگردید طی سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۸ و ۱۹۳۲ شهرهای پاریس، استر دام و لوئی انجلس امریکا از ورزشکاران خارج استقبال نمودند.



برای اینکه نتایج سودمندی از مسابقات المپیک بگیرند تمرینات مقدماتی شانرا قبل از برگزاری مسابقات ۱۹۸۰ مسکو در استادیوم مرکزی آغاز نموده اند.



در مسابقات المپیک مسکو ورزشکاران همه قاره‌های جهان بدون تبعیض رنگ و نژاد اشتراک میکنند.

سالهای ۱۹۴۰ نسبت جنگ جهانی اول و دوم مسابقات المپیک جهانی برگزار نشد طی سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۲، ۱۹۵۶، ۱۹۶۰ ورزشکاران جهان در لندن - هلند - ملبورن و روم گرد هم جمع شدند و مسابقات المپیک جهانی را دنبال نمودند. در سال ۱۹۶۸ ورزشکاران کشورهای جهانی مسابقات شانرا در مکزیکو در جریان از سر گرفتند و در سالهای ۱۹۷۲، ۱۹۷۶ - مونتسن جمهوری اتحادی آلمان غرب و مونتسن - یال کانادا از ورزشکاران کشورهای شامل کمیته بین المللی المپیک پذیرائی نمودند و اینبار بیست و دومین مسابقات المپیک جهانی کشور اتحاد شوروی برگزار میشود.

لطفاً ورق بزنید

گفت: «میخواهم که احساس دو ستی، برادری، حسن تفاهت هم. رهنمایی کمیته بین المللی المپیک باشد. مشعل المپیک تا ریخ ۱۸ جولای به مسکو میرسد و این به تریبی است که هر ورزشکار به شکل پیاده تا یک کیلومتر آنرا حمل میکنند و بعداً به ورزشکاران دیگر داده میشود.»

دو کشور یک عضویت کمیته بین المللی المپیک جهانی را دارند درین مسابقات با به ترتیب اعزام ورزشکاران خود و با به ترتیب اعزام هیئاتهای با صلاحیت شان شرکت میکنند درین تو مو رت بر تسیب با ذیهای المپیک جهانی بودیم.

های پو ستی - سمبول ها در جلب توجه هزاران نفر جهانیان نقش موثری را ایفا نموده است سمبول طرح شده المپیک ۱۹۸۰ مسکو تو سط (نیکولای بلکوف) هنرمند معروف شهر لنینگراد که خود وی یک ورزشکار و قهرمان شهر خود میباشد طی یک رقابت آزاد پراه الذا خته شد.

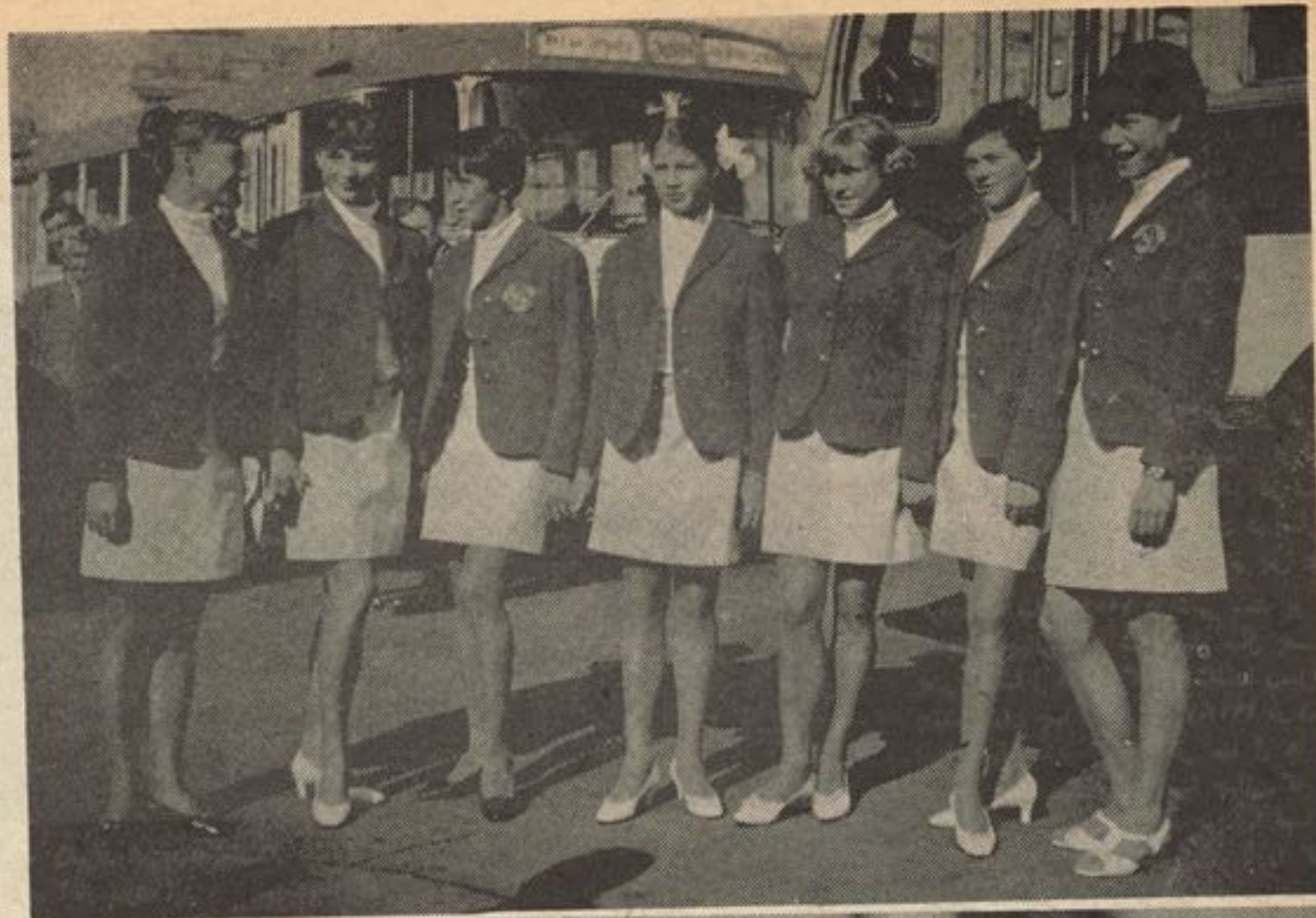
اینکه چرا مسابقات المپیک ۱۹۸۰ در مسکو در ماه جولای دایر میگردد پرسشی است که خدمت خوانندگان را چند یاد آور میشود. کمیته بین المللی المپیک در جریان بیست و یکمین دور المپیک جهانی منعقد مو ثر یال تصمیم گرفت تا این نمایندگان کشورهای عضو المپیک جهانی به خاطر برگزاری شدن بیست و دومین دور مسابقات بحث و مذاکره کنند و در خلال آن گفت و شنودهای کشورهای کاندید



اینها همه برای کسب قهرمانی آمادگی میکنند.



میهن‌داران یا همچو یونفورم هائز ورزشکاران کشور های شرکت کننده مسابقات المپیک ۱۹۸۰ مسکو پذیرائی میکنند .



مرا سم حمل چنین بود که چاشت یکی از روز های آفتاب بر سر معبد ز و س یک پارچه چوب زیتون تو سطله اشعه آفتاب المپیا شعله ورو دریک شیشه مدور داخل یک چراغ قدیمی گذاشته شد بعد از آن مشعل بدست یک جوان یونانی که اولین قدم را برای حمل آن بر میداشت داده شد و مسافت آغاز گردید برای حمل مشعل از یک دست بدست

دیگر تقریباً (۳۰۰۰) نفر دوند ه شرکت نموده ، شرکت کننده گان از اتن شروع و پس از عبور از شهر های سالونیکا - صوفیه - بلغراد - بو داپست - وینا - پراگ - درسدن و با لایپزگ در همان لحظه ای که قلابش پینی شده بود به برلین رسیدند و ورود این مشعل که حاوی یک شعله مقدس بود در روز اول شروع مسابقات در برلین هم با لای ورزشکاران و هم با لای

تاریخچه حمل مشعل اولمپیا

در یونان قدیم یک شعله مقدس به افتخار زوس خدای خدایان یونان فروخته و مسابقات به احترام وی برگزار میگردد در مسابقات مدرن امروزی هم با پیروی از شیوه دیرینه و کهن یونانیها قدیم قبل از شروع بازیها مشعل روشن میگردد این مشعل در سرتاسر جهان پنا م مشعل المپیا و یا مشعل اولمپیک یاد میگردد .

آن هنگام که مسابقات در سال ۱۹۳۶ در برلین برگزار میگردد کمیته نماینده گان و روسای ورزشکاران با این فکر افتادند تا مشعل اولمپیک را در یک شمعدان به تریبی و به شکلی در آورند که بقا بی هر حادثه جوی مقام و مت نموده و بزودی خاموش نگردد :

اولین مشعل به شکل یک شمعدان ساخته شد و در حالی که تو سطله اشعه آفتاب المپیا روشن گردید و هم در حالی که شعله آن حاکی از آسمان و حکایه مسابقات یونان قدیم بود بواسطه هزاران نفر دوند ه گان دست به دست از شهری به شهری دیگر گذاشته شد و میشد تا آنکه بالاخره راه آن بطرف برلین پایان یافت و مشعل از اتن به برلین حمل گردید .



دختر ورزشکار میهن‌دوست یکی از شرکت کنندگان مسابقات المپیک ۱۹۸۰ مسکو است که برای کسب قهرمانی آمادگی میگیرد .

بلکه از تربیت ناشی می گردد
و در زندان :
چهار ماه غیر انسانی - ترین زندان -
نیم رابیشتر رنج می داد
تا ده سال زندگی .

گل سرخ :

گل سرخ می شکند
گل سرخ می پژمرد
بی آنکه بداند
گل سرخ چه می کند ؟
کافی است

عطر گل سرخ به زندان بیاید
تا در دل زندانی
همه ی پیدای جهان
به آسمان فریاد بر آورد .

رسم پیکار :

در زمان ما باید ایستاد را قتل
گرفت
و شاهان نیز باید راه و رسم پیکار
بدانند
بامدادان ، خورشید هنگامی که از
پشت دیوار بر می خیزد
به دیوارهای زندان می گوید
اما در ، بسته می ماند
شب با تمام می ژد فاشی در زندان می
ماند

بقیه صفحه ۳۳

کافی است .

هو چی مین در هنگامی در فتن آزادی
خواهی و مبارزه را بر افراشت که راه
دشواری و نا همواری در پیش رو داشت اما او
با متانت، شجاعت ، مردی و مسرdataنگی
این راه را پیمود به پیروزی ایمان داشت ،
چون برای حقیقت مبارزه می کرد . و
حقیقت همیشه پیروز است . باطل پرستان
سرانجام شکست می خورند و دولت های
شان کدایی و زود گذر است ، از همان
روز های دشوار مبارزه پیروزی هو چی مین

پیش بینی می شد زیرا او صدقانه در این
راه گام نهاده بود ، برای رهایی مردم
ستیزه می کرد و عصیان توده ها را برمی
انگیخت . هو چی مین با آن تن تکیده
ولاغریکا ر خود را آغاز کرد به نبرد علیه
امپریالیسم و استعمار ادامه داد ، در روز
هایی که او می جنگید ، دولت های غاصب
جاپان چین و فرانسه چشم طمع در
ویتنام نوخته بودند و هر يك تلاش می
کردند که ویتنام را در جنگ خود داشته
باشند . اما این آرزو را با خود به گور
بردند ، ملت قهرمان ویتنام بیستاد
شده بود . رهبر خردمندی ما نند هو چی
مین داشت ، عمو هو بر همه ی دشواری ها

هو چی مین ، مرد سنگر ..

و نا همواری پیروز گردید .

اعتماد کارگران ، کشتاورزان ، روستا
شناسان و قشرهای مختلف و گروه های
سیاسی جامعه را به خود جلب کرد و به
زودی هو چی مین در دل ها و روان های مردم
راه یافت . در چشمان فروغمند او ، بیا
های سپیده دمان ، روزهای آفتابی خوانده
می شود . نفوذ معنوی هو چی مین او را تا سر
حد يك رهبر واقعی بالا برد و همه عمو هو
را صمیمانه دوست می داشتند و او را
نجات دهند و مهر بان می دانستند .

هو چی مین قاطعانه بر ضد نیر و های
غارنگر و تجاوزکاران و وقت فراموشه ،
جایان و چین مبارزه کرد و به سبطره
جویان اجازتی پیشروی درخاک ویتنام
نداد . برای عمو هو پیروز گردید و پس
ازین پیروزی که همه ی بنیادها و نهاد
های کهن را فرو ریخته بود گر سنگی و
قحطی به ویتنام روی آورد ، نیروهای
دشمن بسیاری از کارخانه ها و منابع

تولید را نابود کرده بودند ، برای مدتی
رابطه ی ویتنام با دنیای بیرون قطع
گردید ، اما این قحطی و گر سنگی و
دشواری نتوانست روحیه مردم مبارز و
قهرمان ویتنام را ضعیف نماید . آنان در
طول مبارزات خود آبدیده شده بودند ،
مانند پولاد ، سخت مانند سنگ ، در روز

پیاپی روزه گرفتند .

تا آخرین توان و نیرویی که داشتند
بر ضد دشمنان آزادی و عدالت اجتماعی
پرخاش کردند . در میهن شان انقلابی
را ستین و بنیادی به پیروزی رسید . بود
و همه ی انقلاب های اجتماعی و مردمی
مسایل از قبیل گرانی ، قحطی و گر سنگی
را به دنبال دارد . چون انقلاب عملی
است قهرآمیز که طبقه ای را از بنیاد بر می
کند طبقه ای دیگر را با نهاد های تازه
به روی کار می آورد .

اما این آغاز کار است ، پیروزی انقلاب
يك روی سکه و پا سدا روی از آن روی
دیگر سکه است . دشمن که سال ها در
آسودگی به سر بردن فر به کرده
است و شکم بزرگ نمی تواند به آسانی به
شکست خود تن اندر دهد ، مذبوطا نه
تلاش می کند تا دولت از دست رفته را احیا
کند به تو طه ها و دسایس متوسل می
شود . تا می تواند تخریب می کند و
نماینده گان خود را در تقاب ها و لباس
های گوناگون بر زمین های تازه
از قید اسارت رسته روانه می کند ، در
ویتنام نیز چنین وضعی پیش آمد ، پس از
آنکه نیروهای ارتجاعی و تجاوزگر
شکست خوردند یعنی ، فاشیسم جاپان ،
ملیتاریسم کومین تانگ و مهاجمین
فرانسوی ، دو باره به دست درازی و ایجاد
وحشت پرداختند ، به حملات مسلحانه دست
یا زیدند ، اما هو چی مین همچنان دلاورانه
در برابر آن حملات مقاومت می کرد . در
اثر دانش انقلابی و آگاهی های شگفت
نظامی هو چی مین همه ی تلاش ها و کوشش
های دشمنان را عقیم می ساخت . آن
گونه که اشاره گردید هو چی مین برای
مدتی طولانی در فرانسه اقامت گزید و
عضویت حزب کمونیست را پذیرفت او در
فرانسه با مردانسی انقلابی و مبارزمندانند
«ژان لو تگه » وایان کورتوریه «ژول
راوو » ، «ژان دوره » آشنا گردید و به
گسترش دانش انقلابی خود افزود .

به هوشی مین دشمنان آنها م های نسبت
می دادند مانند « انجرف » به راست
« فرست طلبی بو رز وایی » اما همه بسی
بنیاد و ریاکارانه بودند ، دشمن می خواست
سیمای انسانی هو چی مین را منسحق کند اما
این خدعه ها کارگر نیافتاد مسردم
هو چی مین را شناخته بود و به او اعتماد بسی
پایان داشتند . هو چی مین در سراسر
زندگی خود بر ضد نقشه های توسعه طلبانه
استعمار مبارزه کرد و او به این گفته بسیار
دل بسته بود که : « ملتی که ملت دیگر را سرکوب
می کند نمی تواند آزاد باشد . »

هو چی مین از پیروزی های که به دست
می آورد مغرور نمی گردید او پیروزی را
آغاز می دانست با یاد همیشه برای پیکار
آمده بود و از ارزش ها و دست آورد های
انقلاب دفاع کرد . در قاموس هو چی مین
اصلا شکست وجود نداشت و به این گفته

هو چی مین بود که : « انسان نا بود می شود ، اما
شکست نمی خورد . » در راهی که انتخاب
کرده بود قاطعانه گام بر می داشت از
سنگ و صخره می گذشت . ده سال در
بیشه های توین کوانگ متواری بود ، اما
برای يك لحظه هم نا امید نگردید . همچنان
به امر انقلاب ، آزادی ، و پیروزی می اندیشید
می گفت : « ... برای به پیروزی رساندن
انقلاب باید بر توده ها تا لبر گذارد
و باید آگاهی سیاسی توده ها را پیدا
کرد ، آنان را سازمان دادو آنان را به
نبردی برای نیازی های روزانه رهنمون
شد . »

هو چی مین درسراسر زندگی انقلابی خود
از موضع مبارزه با استعمار و امپریالیسم
کناره نگرفت . او می گفت : « امپریالیسم
امریکا دشمن اصلی خلق های تمام جهان
است . » عمو هو ، همه ی مبارزات ضد
فرانسوی ها و امریکایی ها را رهبری کرد . در
طول جنگ های که به وسیله آتش
افروزان امریکایی در ویتنام افسر و خسته
شد با آماري که در دست است و این
رقم خود متايع امریکایی گزارش داده
اند ، هفتاد نوع پرند و مقطوع انسل شده
است و بیش از يك ملیون کودک کشته
شده است ، این عددی تکان دهنده است
يك ملیون کودک ویتنامی که هو چی مین
را عمو صدا می کرد و عمو هو آنان را پس
بسیار دوست می داشت .

آنان را سازندگان جامعه نوین فردا
می دانست . اما آرمان بزرگ هو چی مین به
تحقق پیوست ، خلق ویتنام با همه ی
قربانی های که داد قهرمانان و نه بر
نیروهای جنگ افروز امپریالیستی پیروز
گردید ، در قلمرو ویتنام در فتن آزادی را
افراشت . اینک یازده سال از خاموش
هو چی مین جاودانه مرد سنگر ، اندیشه و
قلم می گذرد اما آموزش های بی نتیجه
نمانده ، خلق قهرمان ویتنام و همه ی
آزادی خواهان جهان او را می ستایند
کودکائی را که عمو هو دوست می داشت
اینک بزرگ شده اند ، آبدیده گشته اند
و جامعه ی خود را می سازند ، جامعه نوین ،
برتر که در آن آزادی واقعی انسان تقسیم
شده است . روح هو چی مین در سراسر
ویتنام قهرمان دمیده است . در کوهستان
ها ، شالیزارها ، جنگل ها ، سرزمین ماهیان چوبین
دیگر سرزمین لاله های سرخ است ، سر
زمین روزهای آفتابی ، سرزمین برای
و خوشبختی . دانه های که هو چی مین
افشاند ، بود ، آن جوانه ها اینک درخت
های تناور شده اند و در برابر هر چه توفان
است سر خم نمی کنند « گرچه توفان از
درختی که سر خم نمی کند خوشش نمی
آید . » اما درخت های بلند که ریشه در

زمین دارند از توفان ها نمی هراسند در
پایان يك بار دیگر گفته ی عمو هو چی مین
را تکرار کنیم که : « ما پیروزمیشویم حق با ماست »

اثر از : «لو تولستوی» نویسنده شهیر روسی
ترجمه از : «حجاز»

قیمت عدالت

در بین ممالک فرا نسه وایتا لیا در ساحل
بحر مدیترانه یک دولت شاهی خیلی
کوچک و جود دارد ، که اسم آن ... خوب ،
آن را « مونا دو » می نامیم . بسیار رشید
های کوچک دیگر می توانند بخود بیالند
که نفوس شان نسبت به این دولت شاه
زیادتر است . زیرا نفوس تمام آن از
تقریباً هفت هزار نفر تجاوز نمی کند ، و اگر
انسان این دولت شاهی را بین آنها
تقسیم کند در آن صورت برای هر نفر آنها
یک « مور گن » زمین هم نصیب شد . اما
در این دولت کوچک یک پادشاه صحیح
و قانونی ، یک قصر ، در پارک ، وزیران ،
جنرال ها و عساکر و جود دارند .

این لشکر بزرگ نیست و تعداد مجموعی
آنها به شصت نفر می رسد . همچنان مالیات
نیز در این سرزمین مانند تمام ممالک
دیگر و جود دارد . مثلاً مالیات بالایی
تبا کو ، شراب ، الکل و غیره .

اما با وجود اینکه در آنجا مردم نیز
مانند ممالک دیگر شراب میخورند و سگرت
می کشند ، تعدادشان به اندازه ای
کم است که این مالیات نمیتواند خود
شاه و درباریان و مأمورین او را تغذیه
نماید .

بنابر آن شاه مجبور بود تا یک منبع
مخصوصی غایب نی جستجو نماید .
این منبع مخصوصی عایداتی یک کاز-
نبوی قمار (قمارخانه) است که در آنجا
مردم « بولت » بازی می کنند و اگر آنها
ببرند و یا ببازند ، مالک « کازینو » فیصدی
خود را می گیرد و از این مقدار یک مبلغ
بزرگ را به شاه می پردازد . دلیل آن که
چرا اینقدر زیاد می پردازد این است که دو
هنگام و قوع داستان ما در تمام اروپا
دیگر کازنبوی قمار و جود نداشته .

در زمانه های قبل شهزادگان المان
هم همچو قمارخانه های داشتند . اما
چندی قبل این قمارخانه ها ممنوع قرار
داده شدند . زیرا این قمارخانه ها باعث
بدبختی مردم می گردید . مثلاً امکان
داشت که در آنجا ها یک مرد چاقی خود را
امتحان می کرد و تمام پول خود را با لای
« بولت » می گذاشت و می باخت و حتی پولی
را با لای آن می گذاشت که متعلق به
خودش نبود و آن را هم می باخت . آنوقت
در عالم ناامیدی با خیره را در آب غرق
می کرد و یا گلوله ای در مغز خود می

نمود . به این مناسبت حکومت المان شهزاد-
گان خود را منع کرد که به این صورت
پول در بیاورند . اما پادشاه « مونا دو »
را هیچکس مناعت نکرد . نمی توانست
و به این صورت انحصار اینگونه پول در
آوردن و از خود نگهداشت . بنابر آن
هرکسی که امروز بخواند قمار بزند به
« مونا دو » می رود ، و اگر او در آنجا برود
یا بیازد ، پادشاه مقدار خود را می گیرد یک
مثال می گوید : « انسان نمی تواند یک
قصر سنگی را با کار شرافتمندانه نماید »
پادشاه کو چک « مونا دو » می داد که
اینگونه پول در آوردن کار نا پاک است .

اما چه باید بکنند ؟ او باید زندگسی
کند . علاوه بر آن مالیات الکل و تبا کو
هم چندان زیاد نیست .
به این صورت اوزندگی می کند حکومت میکند
و در بار خود را با تمام مقررات که
شایسته یک پادشاه است پیش می برد . او
تاج دارد ، ملاقات های رسمی دارد ،
ملاقات میدهد ، مجازات میدهد و می
بخشد . او همچنان عساکر ، مشا و رین ،
قانون ها و محکمه دارد مطابق به پادشاهان

دیگر ، منتهی همه ای آن کو چکتر .
اما چند سال قبل در این دولت پادشاهی
آرام یک قتل بوقوع پیوست هیچوقت
همچو واقعه ای در اینجا رخ نداده بود ،
مجلس محکمه با تمام رسمیات و جلال خود
دایر گردید تا موضوع را مطابق به کتاب
های قانون به صورت جدی معامله
نمایند . دو محکمه قاضی القضا ، و کیل
دعا ، وکیل مدافع و مشاورین قضایی
حاضر شدند . آنها مطابق به عدالت و
قانون رفتار کردند و چنانکه را محکوم
به اعدام فریضه سر بریدن نمودند . اما
اینجا همه چیز رو براه بود . آنوقت حکم
را مقابل شاه گذاشتند .

شاه آن را خواند . به امضا رسانید
و گفت : « اگر این جوان باید اعدام شود ،
پس او را اعدام کنید . »

اما یک مشکل در اینجا و جود داشت
آنها نه « گیو تین » داشتند و نه جلاد .
مجلس و زرا و جلسه نبود و راجع به
موضوع مشوره کردند . بالاخر تصمیم
گرفتند تا یک خواهش نامه به حکومت
فرانسه بفرستند که آیا آنها می توانند یک

ما شین گیو تین و یک جلاد در اختیار
آنها بگذارند تا سر قاتل را ببرند ؟ اگر
می توانند این کار را بکنند ، باید
حکومت فرانسه لطف نمود . مصارف و
قیمت آن را بریشان معلومات بدهد .
نامه را فرستادند . یک هفته بعد جواب
آن رسید :

« ما شین گیو تین و جلاد می توانند به
آنها تسلیم داده شود . مصارف آن
شاه نزد هزار فرانک را در بر می گیرد .
این جواب در مقابل شاه گذاشته شد
او در این باره فکر کرد . شاه نزد هزار
فرانک ! ... »

و بالاخره گفت : « ایسن چنانکه ارزش
آن را ندارد . آیا نمیشود آن را از زان
تر کرد ؟ چرا اینقدر زیاد ؟ ... شاهزاده هزار
فرانک زیاد تر از دو فرانک برای هر فرد
ملت من می باشد . ملت در مقابل آن
قیام می کند و حتی امکان یک مظالمه
دید می شود . »

جلسه مشا و رین احضار گردید تا موضوع
را بررسی نمود و دو باره غور کند ،
آنوقت تصمیم گرفته شد تا همچو یک
خواهش نامه به پادشاه ایتا لیا فرستاده
شود . نامه ترسپ گردید و فرستاده
شد .

جواب آن بزودی رسید . حکومت
ایتا لیا در جواب نگاشته بود که با کمال
میل حاضر است ، ما شین گیو تین و جلاد
را در اختیار آنها بگذارند . اما مصارف
آن با سفر خرج او ده هزار فرانک را در بر
می گیرد .

این قیمت کمتر بود ، اما با آن هم هنوز
گران بود . این قاتل پست فطرت ارزش آن
قدر پول را نداشته . هنوز هم این پول
معنی آن را داشت که هر فرد ملت باید

یک مالیات مخصوص دو فرانک را می
پرداخت .

جلسه جدید مشاورین احضار گردید
و دو باره به صحبت و مشوره پرداختند تا
چه باید بکنند که این مسئله از آن تمام
شود . آیا نمی شد که یک عسکر این پروبلیم
را کو تا و ساده حل کند ؟

آنوقت جنرال را نزد خود خواسته و از
او سوال کردند : « آیا نمیتوانید یک
عسکر برای ما بدید تا سر قاتل را

ببرد ؟ در موقع جنگ هم به این موضوع
وقعی نمی گذارید که آدم بکشید و عساکر
شما برای این مرام تربیه می شوند . »

جنرال بسا عساکر خود مذاکره
کرد که آیا یکی از آنها این وظیفه را
بلوش می گیرد . اما هیچ یک از عساکر
نمیخواست این کار را بکنند و همه گفتند
اخیر ما نمیتوانیم . ما برای اینکار تربیه
نشده ایم . یک مرتبه دیگر مجلس وزرا

دایر گردید و مشوره های جدید روی
کارآمد . آنها یک کمیته فرعی تشکیل
دادند و بالاخره تصمیم گرفتند که بهترین
کاری که می توانند بکنند این است که
حکم اعدام را به جزای حبس ابد تبدیل
نمایند . به این صورت هم پادشاه از

لطف و مرحمت کامی گیرد و هم قیمت
آن اوزان تر تمام می شود .
شاه رضایت خود را اظهار کرد و به
این صورت فیصله شد که محکوم تا آخر
عمر حبس گردد .

اما در اینجا یک خلا و جود داشت و آن
اینکه آنها یک مجلس مناسب برای مردی
نداشتند که به حبس نامی محکوم شده
بود . اگر چه یک مجلس کوچک حبس های
موقتی و جود داشت که در آن بعضی وقت
برای مدت کوتاهی اشخاص زندانی می
شدند ، ولی یک زندان جدی و جود
نداشت که برای تمام عمر یک جنایتکار
راجاه بدهد .

بالاخره یک جای مناسب پیدا کرد
آنوقت قاتل جوان را حبس کرد و یک
محافظ مقرر نمودند . محافظه با یک جنایتکار
را محافظه می کرد و برای او از مطبخ قصر
غذا می آورد .

زندانی در آنجا ماهها را گذراند تا یک
سال سپری گردید . هنگامی که این
یک سال بسر رسید ، پادشاه کو چک عایدات
و مصارف خود را سنجید و در مصارف خود
یک فصل جدید ملاحظه کرد که آن
فصل مصارف چنانکه را در بر می
گرفت و این مصارف همین اکنون خیلی

بلند رفته بود و مبلغ بزرگی را احتوا می
کرد . در این فصل مصارف محافظ
مخصوص و مصارف غذای محبوسیت
شد بود ، و از همه بدتر اینکه جوان
قاتل بسیار جوان و صحتمند بود و می
توانست هنوز به سهولت پنجاه سال دیگر
زندگی کند . هنگامی که پادشاه در این
باره فکر کرد دچار خست گردید .
اینطور نمیشد ، باید یک چاره دیگر سنجیده
می شد .

آنوقت دو باره مجلس وزرای خود را
تشکیل داد و گفت : « شما باید مشوره
نمائید و نظریه بدید که چگونه می توانیم
با این محبوس اوزان تر معامله کنیم .
حل کنونی خیلی گران است . »

وزرا جلسه کرده و مدت طولانی مشوره
های دادند تا بالاخره یکی از آنان گفت :
« آقا یان به نظر من باید محافظ را رخصت
نمائیم . »

وزیر دیگری در جواب گفت : « اما در
آن صورت این جوان فرار خواهد کرد . »
وزیر اولی گفت : « خوب ، فرار نماید ،
شیطان به همراهش ! »

آنها نتیجه مذاکرات خود را در مقابل شاه
گذاشتند و او موافقت کرد محافظ را رخصت
کردند و انتظار کشیدند که اکنون چه
واقع می شود . اما تمام چیزی که واقع
شد ، این بود :

چنانکه پیکار در هنگام تمام چاشت
از اطاق خود خارج می شد و چون محافظی
در آنجا نمی یافت ، خودش در مطبخ قصر می
رفت و حکام خود را می آورد و هر چه
را که به او می دادند می گرفت و دوباره
بقیه در صفحه ۴۹

وشانزدهمین معادله یک مجهول درجه (ان)



محمد صدیق

لازم بنظر می آید و معر فسی نیست زیرا همه نخواهد شد ؟

محمد صدیق را می شناسند و با وی و با میگویند :

کارهای ایشان آشنا می دارند .

با رها صحبت های در مورد کارهای

علمی اش شده است و مصالحه های چند اما کارهای علمی ام را نمی خواهم در تاق

در روزنامه ها و مجلات کشور با وی

بمعامل آمده . این باروی باز هم ادعا میکند آلتی دارای ارزش خاص است ، و بیشتر

که معادله یک مجهول درجه (ان) م

را اختراع نموده است .

ازش میپرسم که آیا مصالحه ها و

صحبت های متواتر در مطبوعات کشور

بکسوع شهرت طلبی تعبیر در مورد ریاضی چه نظر داری ؟

من تا جای امکان در تلاش این هستم که

موضوعات ریاضی را حل کنم

و اینکه چندر خواهم توانست در این ساله

حیاتی موافق شوم بسته به آینده و کار

های است که در پیش رو دارم .

در مورد ریاضی و کارهای که میکنی

مطالعه و معلومات کافی داری ؟ زیرا

کشف معادلات شایسته گانه طور که خود

ادعا داری مستلزم مطالعات وسیع میباشد ،

آیا گفته می توانی که منبع و موخذ این

مطالعات کدام ها اند ؟

من زبان خارجی را نمیدانم - اما

ریاضی زیاد بستگی به فهمیدن زبان ندارد

من ریسرچ و تحقیقات زیادی می نمایم

باز هم به این کارها دوام میدهم .

کمی که به زبان ریاضی آشنا می داشته باشد

میتواند با دیدن یک فارمول و یا یک

معادله موضوع را بداند ، زیرا ریاضی

زبان مخصوص از طبیعت است .

مصرفیت فعلی تا آن چیست ؟

فعلا در پوهنتون هوا می بخت استاد

مصرف خدمت هستم .

کدام م از کارهای یکسان تا بحال

نموده می از نظرات دلچسپ ترو جالب

تر است ؟

پیدا کردن نو گارتم اعداد در طبیعت

کمر از تالیه است .

چرا این کار شما نسبت به دیگر کارها

بشان جالب تر و مهتر آمده است ؟

بها طر اینکه این کار از نظر زمان و وقت

کمی را میگیرد و در تانی من باین کار

راز اعداد را یافته ام .

میتوانی بگوئی چه آرزو می داری ؟

بگانه آرزوی من شناسایی کشور م

در میانی به جبهه ایان است و تلاش

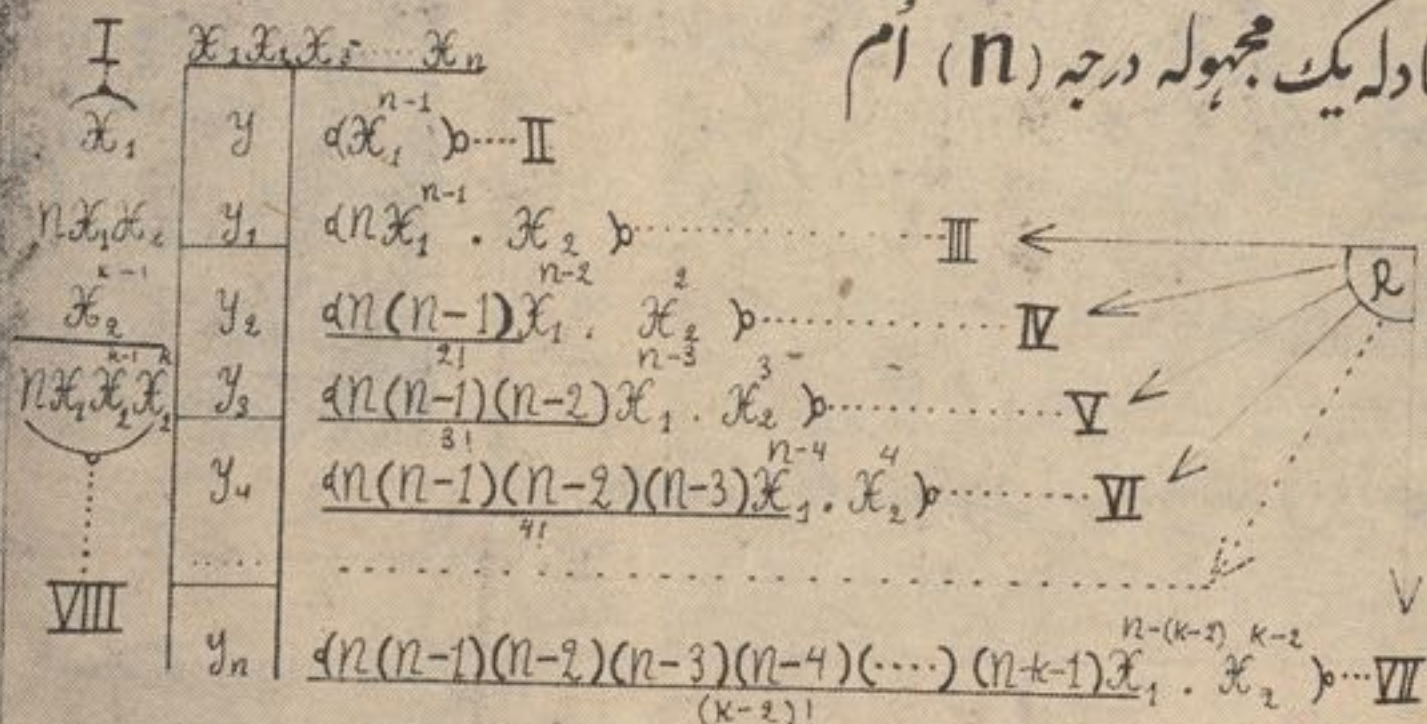
بگیرم در این زمینه اینست تا بتوانم به این

آرزو وخواست خویش برسم .

شانزدهمین اختراع محمد صدیق استاد ریاضیات پوهنتون هوئی

$$ax^n + bx^{n-1} + cx^{n-2} + \dots + ux = 0$$

معادله یک مجهول درجه (n) ام



$$I(II) = y_1 \leq y_2 \Rightarrow y - y_1 = y_2$$

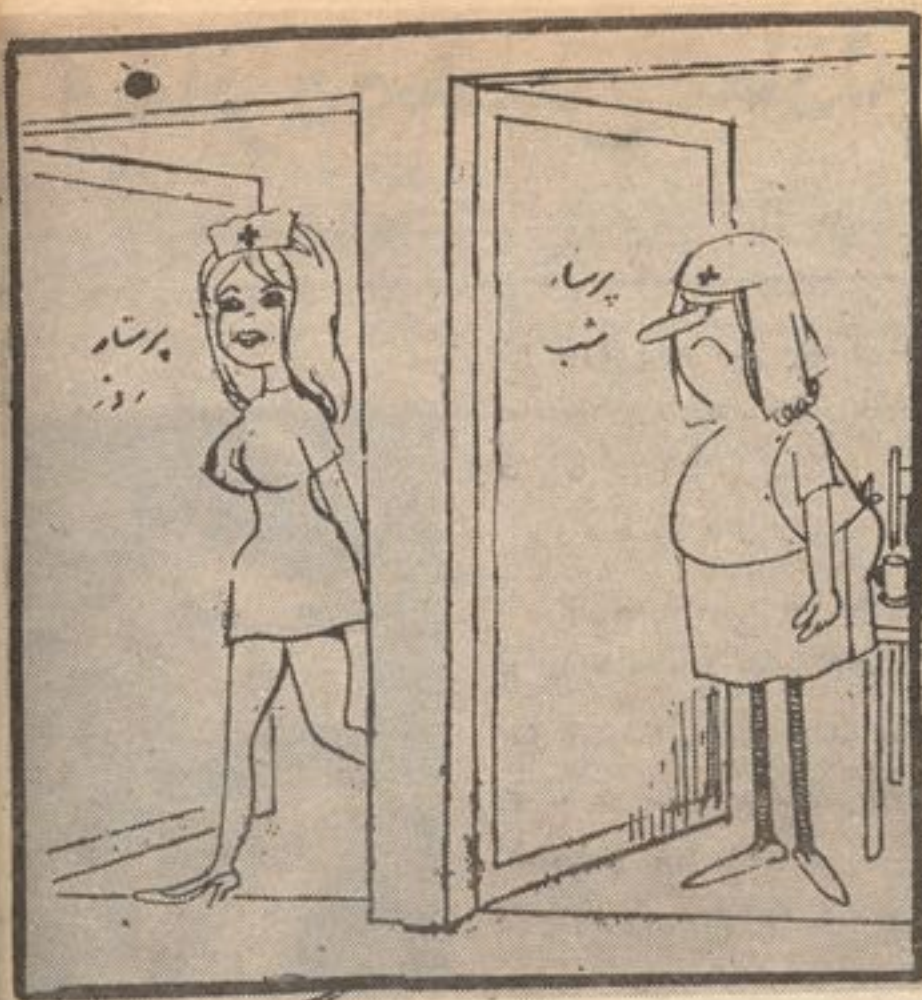
$$III + IV + V + VI + VII + VIII = y_3 \leq y_2 \Rightarrow y_2 - y_3 = y_4$$

58



میزان ساعت

نو يك قطار ریل مرئی متوجه شد كه نفر ساعت دیواری هشتم :
 باطلش دایماً سر خود را بیج و را ست حرکت میدهد از او پرسید :
 - آقا چرا اینطور میکنید :
 سر نان گنج میروید ؟
 مرد با قیافه جدی گفت :
 - نخیر آقا . سرم گنج نمی رود . من يك - بسیار خوب . حالا كوك میشوم !!



بلون شرح

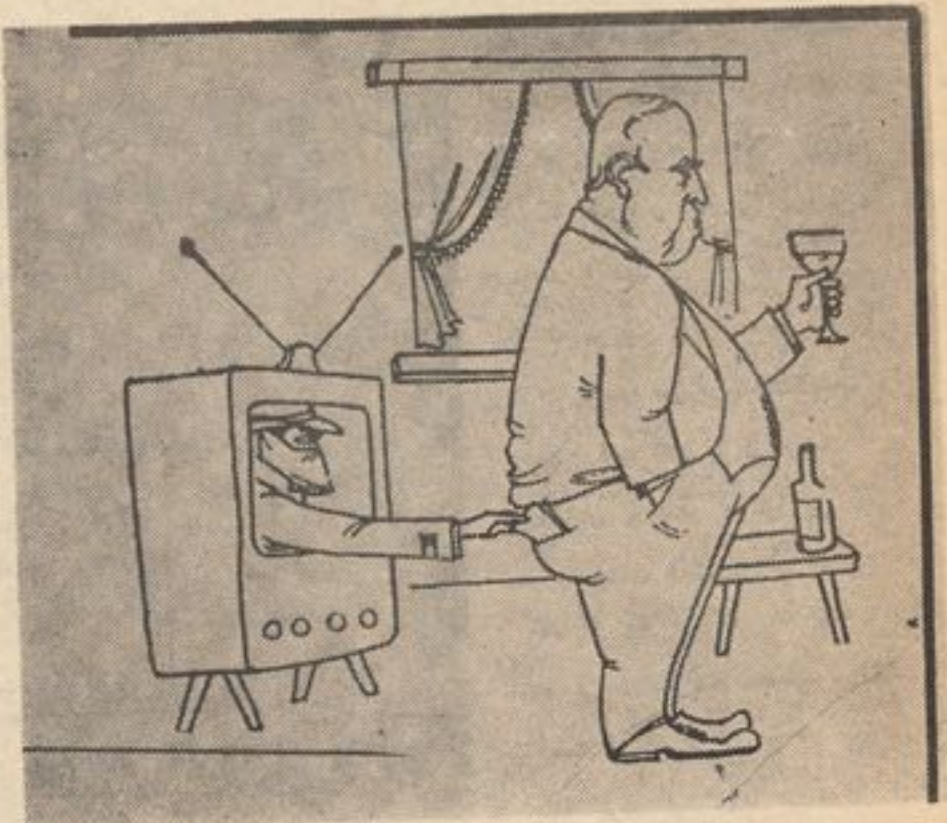
بچه هوشیار

مادرش گفت :
 یاریس جان ... چرا مقابل آئینه شیرینی میخوری ؟
 روزی یاریس كوچك پس از آنكه مدتی گریه كرد . مادرش به تنگ آمد و يكدانه شیرینی پلو داد ... یاریس كوچك شیرینی را گرفته و مقابل آئینه رفت و شروع به خوردن كرد
 مادرش گفت :
 یاریس جان ... چرا مقابل آئینه شیرینی میخوری ؟
 یاریس اشكهایش را پاك كرد و گفت :
 اینطور تو تا شیرینی دیده می شود و منم می خواهم كه به عوض يك شیرینی دو تا را بخورم!



هدایت داکتر

اولی - چرا اینقدر چوب سیگار بلفند است ؟
 دومی - چون داکتر گفته تا مینوالسی از سیگار دوری كن ۱۰۰



بلون شرح

از سویس بهتر است

دو دوست برای هوا خوری و تفریح به مگر نو به سویس مسافرت کرده ای ؟
 گلبهار رفته بودند .
 یکی از آنها ضمن آنكه نفس عمیقی كند :
 دو بدیگری كرد و گفت :
 - اوه ... بلور كن كه این جاه ازسویس آنجا بهتر است ؟
 بهتر است .
 دوست دیگر با تعجب گفت :
 - آخرم سویس را روی پرده مینما دیدم

پیشخدمت كهنه كار



داكتر بعد از عملیات

مشری - چرا بشقاب را با آمستینت پاك میکنی ؟
 پیشخدمت - عیبی ندارد ، آمستین دیگرم هم كشیف شده است !

ژوندون

لاف دوشکار چی

- چطور چنین چیزی ممکن است!
- میدانی ... همه پرلده ها مرا خوب می شناسند .. وقتی مرا می بینند میدانند که شکار خواهند شد و بدین جهت بدون اینکه مجروح شوند بزمین پائین می آیند و خود را تسلیم میکنند!!



دو شکار چی پس از مدتها دوری ، روز عید بدیدن هم رفتند ... ضمن احوالپرسی صحبت از شکار بمیان آمد . یکی از آنها برای اینکه بدوشتش خود را نشان دهد گفت:
- من تا امروز یک گلوله در شکار فیر نکرده ام ... وزماتیکه با قنقک نشانه می گیرم ... پرلده ای که بر بالای آسمان پرواز میکند و بزحمت بچشم دیده میشود ، بر زمین می افتد .. تا امروز اگر من صد هزار گلوله فیر کرده باشم مطمئن باشی که صد هزار پرلده نیز شکار کرده ام!

آن یکی که چنین دید، نقش تازه کرده و گفت:
- آه چنین چیزی ممکن است ... من اصلا بدون اینکه گلوله ای را فیر کنم پرلده ها را شکار میکنم .
شکار چی اولی با تعجب پرسید:

گدایی به سبک نو



در سر کوچه ای گدای کوری میاستاد که همیشه کلاه خود را بدست می گرفت و عابرین نیز سکه ای در آن می انداختند ... یکروز مردی که هر روز این منظره را می دید مشاهده کرد که گدای کور کلاه کوچک دیگر نیز به دست چپ گرفته است پیش رفت و با تعجب گفت:

- چرا امروز دوتا کلاه را بدست گرفته ای؟
گدا آهی کشید و گفت:
- واه ... چون درین نازگی هام خارج زنده گی ام کمر شکن شده و عید کرمس نزدیک است ... تصمیم گرفتم از امروز به بعد شیوه جدیدی آغاز کنم ...!

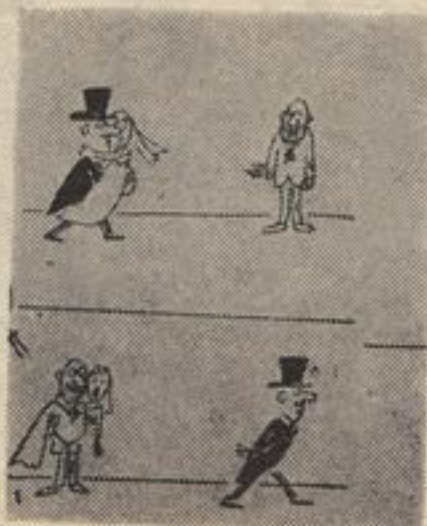
حادثه در ریل

دومی - بلی ... هنگامیکه قطار از داخل پوسه دومین تونل حادثه در ریل
اولی - آیا تا بحال در قطار برای تو اتفاقی افتاده!
پوسه پدش را بوسیدم

زمستان و تابستان

عقرب

از عقرب پرسیدند: چرا در زمستان ها از لانه ات بیرون نمی آیی؟
عقرب جواب داد: در تابستان که بیرون می آیم چه حرمتی بمن میگذارند که در زمستان هم بیرون بیایم!



از بالا به پائین بدون شرح

تنها تو بودی



دستها بالا

زن - من هیچوقت در زندگی کارهای بزرگی را بدون مشورت و همراهی کسی انجام میدهم .
شوهر - عجیب است ...
خوب آرزو که مرا فریب دانی ، آیا کسی هم با تو کمک کرد یا تنها تو بودی؟

نامزد بازی

دخترک گفت:
- من حرفی ندارم فقط می خواهم بدانم که ممکن است هفته یک روز نامزدم بیاید به دیدنم
خانم ، باروی گشاده گفت:

- البته ، چرانی . بسیار هم خوشحال میشوم . خوب نامزدت کیست؟
دخترک گفت:
- والله هنوز ندارم ، تازه از خانه آمده - خوب حالا توهم اگر حرفی داری بگو . ام .

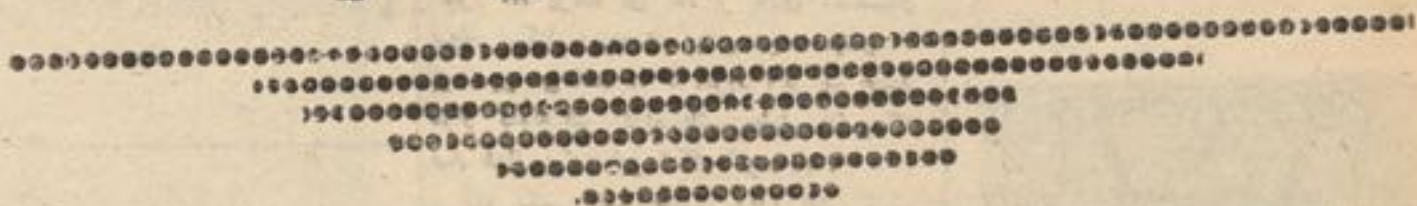


بدون شرح

مسابقه تنبلیها

در روز عید چند تنبل تصمیم گرفتند برای سرگرمی مسابقه ای ترتیب بدهند ... قرار شد همگی در اتاقی بنشینند و آنجا را آتش بزنند و هر کس دیر تر از اتاق بیرون آمد پرلده باشد ...!
همینکار را کردند ... و تندتر تنبلیها از آنجا فرار کردند تا در آخر دو نفر باقی ماند ...
... یکی از آنها گاهگاهی با صدای آهسته میگفت:
- سوختم ... مرا نجات دهید ...
دیگری که از همه تنبل تر بود با صدایی خسته و گرفته ای گفت:
- ای بی انصاف ها ... بگوئید که دوست ماسوخت .

دملی ثقافت او ملی او تو لنیز ژوند په تکامل کی دملی او اصیل هنر ارزښت



دا ښکاره او څر گند وا قعیت دی چې دنړی دمخې بشري کهول سره ددی چی داصلی پیدایښت له مخی ورته صفات او خصوصیات لری اما بیا هم دظا هری حر کا تو او انقعا لا تو له مخی دژوند په ټولو مو دو او دورو او مواردو کی یو ولس دبل ولس سره جلا فر هنگ اود دجلا کلتور او ثقافت او هنر خا ونداندلیدل شوی اولیدل کیږی او تر څو چی دا نړی ودانه او بکی دبشری کهول دژو ند جوړه روانه وی نو دطبیعت دتکوین دغه قانون به هم جا ری وی ځکه طبیعت دطبیعت له مخی به خپل طبیعت کی دخا ن سره منلی او ټا کلسی قوانین لری چی طبیعت به د هغو قوا لینو په جو کات کی خپله لاره وهی ځکه :

طبیعت په طبیعت کی لوی فن کاردی رنگ له رنگه زېږوی دانی روزگاردی دانړی ده له اضدا دو پیدا شوی په اضدادو کی وحدت لوی ابتکاردی

کله چی سړی دپوره پو هی او بینا یی او بصیرت او پوره درک او قضات له پلوه دیوه ولس په فر هنگ او کلتور ، ثقافت ، هنر نظر واچوی نو بیا دی حقیقت ته رسېږی چی فرهنگ، کلتور او ثقافت و هنرد هغه ولس داجتماعی او ټولنیز ژوند دمدادی او معنوی ژوند دیږند کلو ی او معرفی پو ره ښکار ندوی کپل کیږی. او یا په بل عبارت به حقیقت کی همدغه شیان دی چی دنړی دمخې دولسو نو به منځکی دامتیا زونوبولی او بریدو نه ټاکی او بیا یو بل ته به کیفی لحاظ نوی پوه او نوی ماغزه وربښی . بشري کهول په فطری او طبیعی صورت سره یو تر بله نه شلیدو نکی را بڼه او تعلق لری همد غه شانی چی به جها نی او نړیوا له سوبه یو تر بله سره تشی گوښه

کو لی نو په خصوص صی او کتلوی او جغرا فیایی ډول سره هم تشی بسی نیازه کیدلی . بشري کهول مجبور دی چی به عمومی او خصوص صی ډول خپل خصوص صیات وساتی .

سره ددی چی دبشری کهول خصوص صیات بد لیږی او تکنالوژی مخ په ودی روا نه ده او گړی به گړی مخ په وړا ندی گا مو نه پور تښه کوی اود بشري کهول په خصوص حیاتو

کی بیساری او زیات نوی بدلونونه او تحولات تر منځه را ځی خو بشري کهول بیا هم دطبیعت دقا نسون په امر خپل عمومیات او خصوص صیات لکه لر غو نی ملی فر هنگ ، ملی هنر، کلتور ، ثقافت ژو نښی ساتی او نه پر یو دی چی ددوی دغه عمومی او خصوص صی مادی او معنوی شتمنی دهغوی دراتلونکو نسلونو دافکارو او اذها نو څخه وو ځی وهیږ

شی . په تیره بیا دنړی د مخی اووید اړه ولېسو نه دژوند پدی ستنه اور ښتنه نی ما هیت ډیر ښه پوهید دی چی که چیری ددوی دغه ما د اومعنوی عمومیات او خصوص صیات له منځه ووځی او دخلکو څخه هډو هیر شی نو په حقیقت کی ددوی تاریخی اووا قعی ژوند دفنا تو وړ کندی ته ور پریو ځی . او هغوی یو فر هنگه او بی ما هیته اودی غیر واقعی ژوند خاوندان شمیر کیږی .

دنړی دمخې هو ښیا ره واسو دنوی ژوند دټولو نوی نوی تحولون او ښتو نو نو او بدلونو نو سره خپل لر غونی تاریخی ملی او اصیل هنر دنوی تحول او تطویر په غیږه کی نه دا چی یوا زی ژوندی نه ساتی بلکی دلر غو نی او اصیل هنر تر اغیزی لاندی د خپل را تلو نکی ژوند کار وان لایسی چټکوی او ډیره تندی یی برمخبیا یی پاتی په ۶۶ مخ کی



دبلغارپا (د بلیف دیف) دگرنی دکو براتیف داتحادی په یو کمپلکس کی دهغه هیواد دفلکلوریکو نغساو یوه منظره .

هوس بیجا و دوزن...

و چرا تمام شرایط دختر را پذیرفت و روز بعد بود که دست من و انبالم را گرفت و بجزیره برد و بلافاصله طلاق داد.

درینجا خانم جوان مکت کرده و تاکید میکند که خوب گوش بگیرید به جاهای شرین و جالب قصه نزدیک می‌شویم.

گفتم من سرا پا گوش هستم، خوب ادامه بدهید و راستی اینرا بگوئید که شما چگونه به آسانی تسلیم خواست شوهرتان شده و حاضر به طلاق شدید؟

گفت: صبر کن می‌گویم ما اورا خوب می‌شناختیم و قتیکه یک تصمیم می‌گرفت حتما باید آنرا عملی می‌کرد الفسوس که همیشه در راه های غلط می‌رفت و ما هم دیدیم که او ما و اولادهای ما را

برای عروسی بایک دختر کم سن و سال که تازه چند ماه پیش از او ازدین زده زیر پای می‌گذارد، اورا اذل کشیدیم، لنتش گفتیم و فوری ازش گذشتیم حتی حق المهر و حق ایام عدت را هم ازش مطالبه نکردیم و در عوض اموال های خانه را بین من و انبالم تقسیم کردیم و ما بخشیدیم، من بخانه ماندم با هشت کودک قلو نیمقد رفتم و انبالم با سه طفلش بخانه مادر خود رفت.

وقتی گوش شوهر سابق از طرف ما آرام شد و میدان را شغالی دید اول يك لك افغانی را دو دسته تقدیم پدر دختر کرد و بعد بزودترین فرصت بساط عروسی را برپا ساخت.

روز عروسی از صبح آمادگی گرفته شد دیگهای بزرگ بروی حویلی بار شد و عدای زیادی را هم برای شب دعوت کرد.

طرفهای عصر همه چیز آماده شد و وقتی خواستند محفل نکاح را برپا نمایند.

عروس خانم حاضر نشد و هیچ پلی نگفت بلکه در عوض بریش شوهر ما خندید و تفت کرد و به شوهر سابق ماکه تا آن لحظه احساس دامادی داشت دو دشنام داد و گفتش مرد که بی احساس دیوانه مگر سر مرا مار خورده که ترا بگیرم همین امروز متوجه شدم که تو مرا بغلط تنها چهره زیبایم دوست داری درین مدت کوتاه

که از آشنایی ما می‌گذرد تو بغلط من از زنهای اولاد هایت گذشتی - اگر از من زیباتر پیدا کنی حتما از من هم می‌گذری - من که خوب فکر کردم دیدم که جوانی زود گدو است باز عاقبت چه طور میشود - توبه کردم - زنهای قدیم لااقل خانه مادر داشتند که رفتند، من بیچاره، غریب بکجا پناه ببرم - برو از خیزر گذشتیم تبدیلید، مگر به او زاری های شوهر ما کوچکترین اثر نکرد و دختر همان شب باید خود بچه هاو بستر های خود را جمع کرده و بجای دیگر رفتند.

و خلاصه همیشه جان دختر کاری کرد که اخ دل من و انبالم بر آمد.

وقتی قصه زن باینجا رسید ساکت شد چهره اش خیلی راضی معلوم میشد، چشماش بگوشت

اتاق خیره شده و سخت بچرت رفت.

بعد از لحظه دوباره رویش را بطرف من نموده گفت: نرسیدید که قبلا من برای چه اینجا آمده ام در صورتیکه حرفای ما باشو هر سابق ما بکلی ختم شده و دیگر داد و معامله باو نداریم گفتم اتفاقا می‌خواستیم چند لحظه قبل همین سوال را از شما - بنماییم مگر شما بچرت رفته بودید و حیف آمد که جرت تا آنرا باره کنم خندید و يك سگرت دیگر درداده چند دود کش

کرد و به صحبتش ادامه داد:

زندگی عادی خود را شروع کرده بودم که خبر شدم همی زن که همراه آمده شوهر سابقم می‌شود بالا می‌عرض کرده و ادعا نموده که ما شین خیاطی اش را من بزود تصاحب کرده ام در حالیکه این ادعا درست نیست شوهر من قبلا که هنوز بم طلاق و اینطور حرفها نبود آنرا بمن بخشیده بود - البته برایم گفته بود که ما شین خیاطی از خواهرش می‌باشد و اینرا هم برایم اطمینان داده بود که ما شین را در عوض تداوی دستهای خواهرش گرفته،

خواهر شوهر سابقم بیوه بود و از تکلیفی که در دستهایش پیدا شده بود شکایت داشت شوهر من مدت سه ماه اورا تداوی کرد تا چو شد، و حالی بلای جان من شده - همیشه جان من از

حق المعرم که شصت هزار افغانی بود گذشتیم و هم حقوق ایام عدت هم را که هنوز هم در عدت هستم بخشیدیم البته در مقابل همین چند توته مال خانه - حالی این زن آمده و ما شین مرا می‌خواهد شما بگوئید چکار کنم.

اما اینرا برایتان بگویم که من حاضر نیستم ما شین خیاطی را پس بدم، يك عریضه را مانده که صد عریضه هم کند.

رئیس محکمه هر دو خانم را نزدیک می‌خود خوانده و برای همین زنیکه با من صحبت نموده بود گفت: خانم شوهر شما مال غیر را بشما بخشیده از نگاه قانون درست نیست که کسی مال کسی را بدگیری ببخشند.

زن گفت

گفت: قاضی صاحب مادر عوض دستهایش را تداوی نموده ایم - همیشه حساب خواهری و برادری چه میشود همانطوریکه يك مرد مقابل زن و فرزند خود احساس مسوولیت مینماید در مقابل لخواهرو برادر و والدین هم همان احساس را باید داشته باشد تداوی دستهای دردالود خواهر شوهر خود که بیوه هم است وظیفه شوهرت بود - و بالاخره در اثر نصایح رئیس محکمه زن جوان راضی شد تا ما شین خیاطی را دوباره

مسترد نماید - و حتی حاضر شد که خط بدهد و گفت بر راستی حالا من متوجه شدم که شوهر نا جوان مردم مال غیر را بمن داده او در حق هر دوی ما خیانت کرده همین حالا باید من ما شین

و برایش پس میدهم.

درین اثنا خواهر شوهر زیر لبش چیزی زمزمه نمود.

قاضی گفت: عشیره خودت چیزی می‌خواهی بگوئی؟

زن گفت: بلی قاضی صاحب تنها ما شین

نیست (لایپ) هم است مقصدش نیس و یکا کرد - زن بر آمد گفت: بیا دگه پوره کن، ببینید او قاضی صاحب این زن از سر من دست وردار - نیست این دروغ مخص است تیپ را از پول خود خریدم.

بقیه صفحه ۴۴

قیمت عدالت

زن گفت زیاد نمی‌دانم برادرم يك تاپ مراهم گرفته بود خیر است تو همو ماشینه پس به که حالی از حرفت نگردی.

زن برادر چند بار سرش تکرار کرد که دیگر با من کارو غرض باز نداشته باشی و قتیکه ما شین را گرفتی.

چند دقیقه بعد هر دو را سی و اتاق رئیس را ترک کردند - چند نفر دیگر یکه بعد از اینها به محکمه آمدند قصه ای جالبی نداشتند که در اینجا برایتان حکایت کنم.

به محب می آمد، نوازه را می بست و در داخل اتاق خود می ماند - این موضوع دو روزهای دیگر تکرار شده او به وقت معین می آمد و غذا را می برد و دو یا سه به زندان بر می گشت، اما کو چکترین تجربه ای برای فرار نکرد.

اکنون چه باید کرد؟ دو باره مشاورین احضار شدند و با لایحه به این موافقت رسیدند:

«ما به او می‌گوئیم که دیگر او را نگهاری کرده نمی‌توانیم».

وزیر عدلیه محبوس را نزد خود خواست و از او سوال کرد: «چرا فرار نمی‌کنی؟»

هیچ محافظی و چو قیارد - تو می‌توانی هر جا که دلت می‌خواهد بفروی و پادشاه به این موضوع اهمیتی نمیدهد.

جوان قاتل جواب داد: «یقین دارم

که برای پادشاه این موضوع اهمیت ندارد اما من نمیدانم کجا بروم، نمیدانم چه کنم - شما با محاکمه تان شهرت مرا خراب نمودید و مردم از من گریزان هستند و مرا قبول ندارند - علاوه بر آن من دیگر عادت ندا ر م کار کنم شما در باره من غیر

عا دلاهی قضاوت کردید، در اول که مرا محکوم به اعدام کردید باید مرا می‌کشید اما این کار را نکردید و من هم شکایتی نکردم - آتوقت مرا به حبس ابد محکوم کردید و يك محافظ مقرر نمودید که مرا محافظه کند و برایم نان بیاورد و بعد از مدتی او را نیز بر طرف کردید و من با بد غذایم را خودم بیاورم - در این صورت باز هم شکایتی نکردم و اینک می‌خواهید که من فرار کنم - من با این موضوع رضا یت ندا ر م شما هر کاری که میخواهید بکنید، اما من فرار نمی‌کنم».

يك مر تبه دیگر مجلس مشا ورین دایر گردید - کدا م راه را باید می‌رفتند؟ چنا ینکار نمی‌خواست فرار کند - آنها فکر کردند و مشوره نمودند - یگان نه راه که می‌توانستند از شر او خلاص شوند این بود:

با ید به او يك تقا عدی ما هاله خانه می‌شد و این موضوع را به شاه پیشنهاد کردند و گفتند:

«دیگر کدا م را می‌و چو ندارد بپر صورت ما با ید شر او را از سر خود کم کنیم».

آو وقت مبلغ مورد نظر را ستجید ند و نتیجه آن را برای محبوس گفتند قاتل بعد از فکری اظهار کرد:

«خوب» من قبول دارم، اما به يك شرط که مبلغ را همواره به وقت معین بپر نازید، در آن صورت حاضر هستم بروم».

به این صورت موضوع بین جا نبین به

يك موافقه رسید - او يك سوم مبلغ سالانه راه صورت پیشکی گرفت و مملکت پانشا هی را ترک کرد و خارج سر حد مقرر گردید و يك حصه زمین کوچک خرید و يك دستگاه با غداری افتتاح نمود.

او به وقت معین تقا عدی خود را می‌آورد - هنگامیکه پول را می‌گیرد به قمار خانه می‌رود - دو ویا سه فرا تك را بالای «بولت» می‌گذارد - بعضی وقت می‌برد و بعضی وقت می‌بازد و آنوقت به خانه خود بر می‌گردد - او با آرامش و صلح زند گی می‌کند.

خوب است که او جنایت خود را در يك مملکتی به مرحله اجرا نگذاشته بود که در آن معارف اعدام، سر بریدن و یا حبس ابد کدام اهمیتی ندارد.

«پایان»

برگزیده‌هایی از

میان فرستاده‌های شما

غلام عریف

باز آ، درین دیار

این پارچه درسیا، ترین شرایط ترور و اختناق خونین، حبس و شکنجه، کشتار دسته جمعی هموطنان شریف ما، هنگام سلطه خونین طراز فاشیستی امین و پانده خون آشام وی نوشته شده، منظور احیای مجدد ارزش‌های مادی و معنوی انقلاب ملی و دموکراتیک تور با ساس و حدت نیروهای سالم حزب دموکراتیک خلق افغانستان میباشد.

ای آرزوی دینه و قلب مستکشان!
آخر بهاس خون شهیدان بر کنن ...
که رفتند بزرگوار،
دوری و ظلمت شب‌های خون‌فشان ...
و نابود شدند در دل آوار رنجها،
و تیر جفا شیشه قلب‌های شان شکست،
... و مردانه مردند در هدری پا لعل‌ها،
بایک شادی و سرور آ، درین دیار

که گمشده توده‌های ما،
از راه دور بیاید درین دیا و
زان رو که در فضای حوادث نشانه
هاست!

امواج تا بنا لظفر از کراانه‌ها
سر میکشد و میلود، همچون شراره‌ها!

...

آری!
نوا میبندی دل‌های رزمجو،
هرگاه کنی سفر،
در بیکران فضای سکوت غمین ما ...
خلقها کنند،
فرش دهن آنچه زند گیمت!

ای آخرین پیام شکست منم یا!
باز آ، درین دیار،
باز آ، درین جا!
اینجا که چشم خلق،
در انتظار تو ست.

برگور بوسه‌ها

ز آنجا که بوسه‌های تو آن شب شکفت و ریخت
امروز، شاخه‌های کهن سرکشیده اند
نقش ترا که بر تو ماه آفریده بود
خورشیدها رفته و در بر کشیده اند

شب در رسید و شعله گورگری شفق
بر گور بوسه‌های تو فروخت آتش
خو رشید تشنه خواست که نوشد بیاد روز
آن بوسه را که ریخته از کام مپوشی

مالدم بر آن مزار و شب از دور بر کشود
تک تک بر آمد از دل ظلمت ستاره‌ها
خواندم ز دیدگان غم آلود اختران
از آخرین غروب نگاهت اشاره‌ها

چون برگ مرده ای که در افتد بپای باد
یاد تو بانیسم سبکخیز شب گریخت
و آن خنده ای که بر لب تو نقش بسته بود
بزمرد و دسیاهی شب چون شکو لهریخت

دیدم که در نگاه تو جوشید موج اشک
گلبرگ بوسه‌های تو سطره نسیم
دیدم ترا که رفتی و آمد مرا بگوش
آوای پای وهگاری در سکوت و بیم

بر آنکه بر تو راه پندیده نگاه من
ای آشنا! گریختی از من، گریختی
چون سایه ای که بر تو ماه آفرین گشت
پیوند خود ز ظلمت شب هراس گیتی
اینجا مزار گمشده بوسه‌های تست
وان دور تر، خیال تو بنشست بر گناه
من مانده‌ام هنوز در این دشت بیکران
تا ز چراغ چشم تو گیرم سراغ راه!

فرستاده: امان «چنگ»

وطن

در عشق تو ثبت نام کردم به است
و زبانه‌ی مهرت همه را کردم امت
آنکو به غرض جام محبت بشکست
دیدم چو سپند سوخت، دو خاک نشست.

عهد یکه به ما و وطن من بستم
در خدمت اجتماع و میهن هستم
تا روح به تن قلم بود در دستم
وصف تو چنان گفتم که گوی منم

و قتی که بر دطا هر روهم از تن
بسپارندم به خاک پوشیده گفتم
بر روی کفن بخوان ز سر تا دامن
ما و وطن باز و وطن بساز و وطن

آن لحظه که چشم من به دنیا شد باز
دل شد به تپش زبان بر آورد آواز
شد زند گمی با هوای عشقت دمساز
کز تن برود روح دارد پرواز
میر محمد کاظم «هاشمی»

در محکمه فامیلی چه خبر است؟

هوس بیجا و طلاق دوزن

و مساله یازده فرزند.

و یا خوانده باشد *

دو باره به آواز بلند خندید و در حالیکه چشمهایش اشک پر شده بود گفت: خوب گوش کن، اینطور نوشته کن، نام من محبوبه است و هشت طفل دارم *

تعجب کردم و پرسیدم: پرستی! پاور آسان نمی آید که شما صاحب هشت کودک باشید بسیار جوان و در عین حال شاداب و سرزنده معلوم میشوید *

گفت همینطور است خوب نوشته کن که گپ هایم باز پس ویش میشه، نام اینا هم میونه است و او سه طفل دارد ما با هم در یک خانه مانده دو خواهر زندگی می کردیم تا همین دو ماه پیش زندگی خوش و جمع و جوش داشتیم، شوهر ما تکسی ران بود و پول که گذاره ما میشد پیدا می کرد. در کار های خانه یک دختر دهاتی ما را کمک می کرد، قصه ماسر همین دختر است که چند ماه پیش دوازده ساله با پدر خود آمده بود و اگر از حق نگذریم بسیار قشنگ بود، مگر مابه اندازه دل صاف بودیم که گمان نمی کردیم این دختر مزدور بلای جان ما شود و شوهر ما چشم بدبا پیدا کند، مگر متاسفانه از بخت بد ما همینطور شد و ما از دنیا بکلی بیخبر بودیم که شوهر ما یکدل نه صد دل عاشق دختر شده بود و شدت عشقش بحدی بود که از تمام هستی و زندگی خود گذشت و خود را بیای

دختر انداخت، دختر که وقتیکه عاشق را چون صفت دید از موقع استفاده نموده و برایش گفت من ترا بشرطی می گیرم که هر دو زنت را طلاق بدهی و یک لک افغانی پول نقد بنام طویانه بپرداز و هم عروسی مجللی برپا کنی *

شوهر بی احساس و دون صفت بدون چون و چاره در صفحه ۴۹

بالای چوکی بشدت خود را انداخت و در حالیکه سگرش را چند بار کش محکم نمود و خودش را بی توجه بروی و چشمهایم پف کرد قهقهه خندید و گفت عکس بگیرد چونکه من در یکی از وزارتخانه ها خیاط هستم و یک تعداد مراد می شناسند نمی خواهم انگشت نما شوم، مگر قصه ام را حتما بنویس که بسیار جالب است و فکر نمی کنم قصه باین با مزه گی کسی شنیده

با خونسردی و مهربانی او را دعوت بسکوت نموده برایش گفت همیشه جان فقط چند دقیقه صبر کن *

من از موقع استفاده نموده پرسیدم: خانم بمن بگوئید چه شده من را پورتر مجله هستم حکایت کنید تادرد دل تا ترا در مجله به نشر برسانم و هم اجازه بدهید تا یک قطعه عکس تا ترا هم به چاپ رسانیم *

به اتاق رئیس محکمه فامیلی جهت تهیه گزارش برای صفحه در محکمه فامیلی چه میگذرد داخل می شوم *

زن و مرد جوان که بنظر من زوج بسیار مقبولی معلوم میشدند، مشغول حرف زدن با قاضی بودند. چشمهای هر دو سرخ و گریه آلود و چهره هایشان طوری خسته بود که از بیدار خوابی و پریشانی شب گذشته حکایت میکرد، و مثل اینکه صحبت شان با قاضی به

آخر رسیده بود زیرا که دو سه دقیقه بعد از اتاق خارج شدند *

از رئیس محکمه فامیلی پرسیدم اینجا چه میخواستند؟

گفت براتر موضوع جزئی بین شان اختلاف پیدا شده و اختلاف بحدی عمیق گردیده که

نصایح و میانجگری ما موثر واقع نشد و رفتند تا فردا هشت و نیم صبح دو نفر حکم با خود بیاورند و قاضی ادامه داد: پرستی حیف آدم میاید که ایندو از لجبازی و احساسات جوانی

کار بگیرند و زندگی و سر نوشت اطفال خویش را بازیچه قرار دهند ایندو تحصیل یافته و دارای سه طفل هم هستند *

درین هنگام دروازه اتاق باشتابزدگی باز شد و دو زن یکی چادری دار با کودکی خواب رفته در آغوش و دیگری بی چادری وارد شدند *

زن بی چادری جوان بلند قد و سفید چهره بود، بالاتنه گلدار زرد رنگ و دامن پلیتی سیاه بتن داشت. و سگری هم لای انگشتانش دیده میشد، خود را نزدیک میز به شتاب رسانید و با صدای تقریباً فریاد مانند گفت:

ساو قاضی صاحب چطور گتم اینجا از جان من دست بردار نیستند، بی رسید که چرا باز سر من عریضه کرده همی زنکه عاجز را می گویم وزن چادری دار را که همراهش آمده بود نشان داد *

درین اثنا تیلفون زنگ زد و رئیس محکمه



عبد الحمید نصیر رئیس محکمه فامیلی هنگامیکه به قناعت شکایت کننده میرد از دو توجه او را به مسائل انسانی معطوف میدارد.

زین کشتی های رنگارنگ جهان

«گراف زپلین» اولین طیاره‌یی بود که پنجاه سال قبل بدور جهان پرواز کرد

هلاکت سوق می‌داد، نجات دهد. موقعیکه زپلین به ساحل غربی آمریکا نزدیک می‌شد. از کشتی مذکور استقبال شایانی بعمل آمد. بعد از آن ایکنر از ساحل غربی آمریکا بسوی نیویارک پرواز نمود. البته با یک تذکره که زپلین فاصله ۴۸۰۰ کیلو متر را در مدت ۵۲ ساعت طی کرد. سه روز بعد از نشستن در نیویارک زپلین دوباره به سوی اروپا پرواز کرد که بروز سوم سپتامبر ساحل هسپانیه از دور به چشم خورد. به اساس یک راپور، مسافرین

به شادی و سرور پرداختند آنها در یک سالون (داخل کشتی) زیبا که با اثاثیه مزین گردیده بود بانواختن نغمه پرشور پیانو پایکو بی کردند روز ۴ سپتامبر (۲۰ روز بعد از شروع مسافرت) کشتی فضایی دوباره بروی خلیج کانستانتس در فرید ریخ شتافتن فرود آمد. طی ۹ سالی که زپلین به پرواز هایش ادامه داد گراف زپلین فضای اتلانتیک را بیشتر از ۱۴۷ دفعه عبور کرد و درین پرواز هایش در حدود یک میلیون و هفتصد هزار کیلومتر مسافه را بدون کدام اکسیدنت جدی و خطیر طی کرد.

نخستین خط السیر های ترا فیک هوایی در آلمان در اوایل قرن بیستم باز شد. بعضی از طیاره های کوچک که داخل سرویس هوا یی شدند دارای ساختمانهای سر باز بوده و قادر به حمل دو، سه یا چهار سر- نشین بودند. بدین مناسبت سر- نشینان که در معرض برخورد با عناصر فضای خارجی بودند لباس های جرمی- جاکت و عینک های دودی یا رنگی می پوشیدند.

در آن وقت مهمترین نقش مخصوصا در فواصل و مسافات طولانی توسط کشتی فضایی که شکل سیگار را داشته و مملو از گاز می بود، بازی میشد. تا اواخر سال های سی (دهه سوم قرن بیستم) فقط همین زپلین ها یا کشتی های

فضایی بودند که پروگرام های پرواز را بر فراز بحر اتلانتیک ادا می دادند. اول اگست ۱۹۲۹ بود که کشتی فضایی آلمانی (گراف زپلین) از فرید ریخ شتافتن بر فراز بحیره کانستانتس پرواز نموده عازم نیویارک گردید و کشتی مذکور هجده نفر مسافر را حمل میکرد. در ۱۵ اگست همان سال گراف زپلین یکبار دیگر از فرید ریخ شتافتن پرواز نموده و مستقیما دور جهان را طی کرد. که بیست نفر مسافر را حمل میکرد و به شمول عمله جمله چهل و یک نفر سر نشین داشت. بیروت این کشتی فضایی بنام (هوگو ایکنر) کسیکه بعد تر در زمره شیفتگان کشتی فضایی شهرت افسانوی کسب کرده بود.

اولین قدم در مسافرت، پرواز از جرمنی به توکیو بود که بعد از ۲۴ ساعت پرواز، از فراز «والکاه» عبور کرده بالا خره - بروز ۱۹ اگست بعد از یک اکسیدنت به توکیو رسید و چنان صدمه بر این کشتی فضای وارد آمد که تا تاریخ ۲۳ اگست همان سال دوباره پرواز کرده نتوانست.

زپلین دور دیگر پرواز خود را بر فراز بحیره پسفیک به سوی لاس انجلس شروع کرد این پرواز مرهون مهارت کپتان «هوگو ایکنر» بود که توانست زپلین را از یک طوفان گراف زپلین بر فراز شهر نیویارک شدید که واقعا زپلین را به سوی



ترجمه از غلام معروف

از اسپو تنیک

کلکسیون های جالب و دیدنی



یکی از کلکسیون های که از مواد و وسایل مختلف درست شده است.

کلکسیون ها را میتوانیم از انواع مختلف مواد و وسایل دست داشته تهیه و ترتیب نماییم. مثلا تکت های پوستی و نشانه های مختلفه، وسایل موزیکال و اوپرا ها و غیره. حتی بعضی از کسان خشت های تعمیراتی را نیز منجبت کلکسیون ها جمع آوری می نمایند. در اثر محاسباتیکه صورت گرفته درحدود یک هزار کتگوری از مواد مختلف در کلکسیون ها جمع آوری شده و استفاده گردیده است. بعضی از ترتیب کنندگان کلکسیون ها، بی مانند و مثال می باشند، به طور مثال کانتنتین مکر چوک از شهر دوسل که موقعیت آن در سایبریا می باشد از جمله تر تیب کنندگان بی مانند می باشد. که اپارتمان آن توسط قطرات شبیه که به شکل یخبندان ها قرار گرفته اند، بقیه در صفحه ۵۵ ژوتون



زین قلمزم حیرت...

• هیچ کس استاد موسیقی شده نمیتواند زیرا هیچکس نمیتواند یکصد و پنجاه سال عمر داشته باشد.

• من عمرم در خانقاه ها گذرشته است و هر چه یافته ام از برکت همین مراجع بود هاست.

• طریقت و عرفان در اسلام راهی بوده است برای رشد و انکشاف موسیقی.

• بزرگترین استادان موسیقی هند پیرو اسلامند.

• در کشور ما هیچکس استاد آواز نیست.

آشنا گردد و سوره های «وادی» «مسم وادی» «آبخوانی» «دیوانی» «گره» «انش» «تلو» (مندر) (نیاز) (آب نیاز) (سه نیاز) (در نیاز) (الکین) و «ابلیاس» را به خوبی بیاموزد - در دوره و مدت کم درسی مکتب موزیک این امکان وجود ندارد - آیا از شما دعوت شده است که در مکتب موزیک درس بدهید؟

خیر - نه آنها از من دعوت به عمل آورده اند و نه من میتوانم در صورتی که چنین پیشنهادی صورت گیرد آنرا بپذیرم.

چرا؟

من که دلیلم را قیلا به شما گنجه شامگرد موسیقی کلاسیک باید آموزش را از هفت سالگی شروع کنند آن هم با ضوابط و شرایطی خاص - موسیقی محلی افغانستان از نظر شما

به خاطر اینکه این موضوع احتیاج به تحقیق کافی در زمینه کار استاد دارد و نمیشود شتابزده کسی را واضع یک مکتب تازه در یک بخش هنر خواند.

پس به نظر شما در مورد کار استاد قاسم بدون تحقیق و شتابزده فضاوت صورت گرفته است؟

بله همین طور است.

نظر شما در باره موسیقی رایج نوع غربی در کشور ما چه میباشد؟

پیروان این سبک فقط تقلید می کنند - تقلید بدون آگاهی، اجازه بدهید در این زمینه برای شما قصه ای حکایت کنم، در گذشته ها معمول بود که استادان آواز در روزهای عید به خانه های امرا میرفتند و به اجرای موسیقی می پرداختند در یکی از همین مجالس که مرحوم استاد قاسم در خانه یکی از شخصیت های بزرگ سیاسی وقتی پارچه راکی را اجرا میکرد همه زیر تاثیر آمده بودند و نایب حکومت هم کله مک میزد، آن شخصیت سیاسی که میدانست نایب از موسیقی نه چیزی میداند و نه هم لذت میبرد از او پرسید:

تو میدانی استاد چه را مینوازد؟

نایب جواب داد خیر و شخصیت سیاسی باز پرسید:

پس چرا کله مک میزنی؟

نایب جواب داد:

همه میزنند، من هم میزنم.

و اکنون موسیقی نوع غربی در کشور ما هم به همین وضع افتاده است، یک عده کسانی که نه مطالعه دارند، نه آگاهی و نه هم فهم موسیقی، طوطی وار آوازی را تقلید می کنند و باقلعه ی از اینجا و قطعه یی از آنجا میگیرند و آنرا مسخ میکنند و با آمیزش غلط خود کیفیت آنرا از بین میبرند و ناشی را میگذارند، کمپوز و دیگران هم که آنرا می شنوند برای آنکه از مدروز عقب نیفتند کله مک نایبانه میزنند و اسم خود را میگذارند موسیقی شناس و غیره، در حالیکه موسیقی غرب هم از خود ضوابطی دارد و معیارها و استعداد کار دارد و زحمت کشی و آشناسن با اساسات موسیقی و آموزش آن و سال ها مشق و تمرین کردن که ایمن پیروان غرب زده صد ساله رایک شبه پیموده و به هیچ یک از این اصول نه پایبندی دارند و نه هم خود را زحمت پایبند بودن به آن را میدهند.

با این همه نابسامانی که شامل حال موسیقی معاصر ماست، چه باید کرد که آنرا از خطر رکود و توقف و دنبال روی حفظ کنیم؟

اگر منظور شما موسیقی نوع غربی است که من در آن مطالعه ندارم و شما هم بهتراست کسی را بیابید که در این زمینه صلاحیت حرف زدن را داشته باشد اما اگر منظور موسیقی کلاسیک هند است، باید استعداد ها کاوش گردد، مکاتب خاصی گشایش داده شود و کودکان از سن هفت سالگی آموزش موسیقی را در این مکاتب شروع کنند همکاری استادان موسیقی برای تدریس جلب گردد و شامگرد موسیقی هم جز آموختن موسیقی کاری نداشته باشد.

شما بیشتر و حتی اکثراً شعر بیدل را به آواز میخوانید، چرا؟

جواب شما را از زبان خود بیدل میدهم که میگوید:

غیر من زین قلمزم حیرت جایی گل نکرد
عالمی صاحب دل است اما کسی بیدل نشده
یعنی می خواهید ادعا کنید که هیچ شاعری

بباید بیدل نمیرسد؟

همین طور است.

باجه دلیلی؟

بیدل زیبایی سخن را به اوج خود میرساند در شعر او لفظ و معنی و مفاہیم شعری و بدیع و بیان همه تازه و بکر است و تشبیهات شعری او خاص خود است.

اما عده یی این طور ادعا دارند که شعر بیدل گنگ است؟

آنها در شعر مطالعه ندارند و زبان بیدل را نمی فهمند.

چقدر از اشعار بیدل را در حفظ دارید؟

شمار حافظه یاری دهد تقریباً بیشتر آنرا. نمیتوانید به صورت مقایسوی برتری شعر بیدل را مثلاً از شعر حافظ و یا مولانای بلخ ثابت کنید، البته منظوم کار برد کلمات در شعر و آوردن تشبیهات ناب در آن است که شما آنرا از خصوصیات شعر بیدل میشناسید؟

من خودم را در این چنین بحثی خرد میدانم اما اگر شما بخواهید میتوانید در این زمینه با استاد عبدالحمید صحبت کنید.

شما در افغانستان چه کسانی را در موسیقی کلاسیک هند استاد میدانید؟

استاد هاشم و استاد محمد عمر هم در رباب.

سودر آواز؟

هیچ کس.

حتی خود شما؟

من به استثنای خودم منظوم بود - مرجه از نظر خودم، من هم هنوز احتیاج به آموختن دارم.

تا کی؟

تا زمان مرگ حتی اگر صد سال بعد باشد. خیلی ها عقیده دارند که موسیقی کلاسیک موسیقی است درباری و در خدمت دربار شما این نظر را قبول دارید؟

تغییر، موسیقی شاه و گدا نمیشد و موسیقیدان واقعی هیچ وقت در خدمت هیچکس جز هنر خود نمی آید، این دوبار است که محتاج موسیقی است و نه موسیقی محتاج دربار میگویند یکی از جاهای بلند پایه هند زمانی از محراب خان استاد بزرگ موسیقی که هیچ وقت به دربار او نمی رفت خواهش کرد که در مجلس او شرکت جوید و آواز بخواند، استاد موسیقی از راجا پرسید، اگر اوجاشر گردد در مجلس او آواز خوانی کند چه چیزی برایش داده میشود؟ و راجا بی مهاباتاج از سر برداشت و پیش روی محراب خان گذاشت، اما استاد در جواب گفت:

من به دو گوش شنوا و مقداری فهم موسیقی در شتو نه آواز خود ضرورت دارم و تاج تونه گوش دارد و نه هم فهم - این را گفت و راه خود را گرفت و رفت، و هر موسیقیدان واقعی هم باید همین طور باشد.

میگویند، شما را عشق به موسیقی کشاند، عشق شما را در خود هم کرد، عشق به شما استادی بخشید و با قدرت عشق است که شما زندگی می کنید، اما این عشق، عشق ناکام بوده است و دست شما هرگز به دامان

بقیه در صفحه ۵۴

صفحه ۵۳

سیمای کودک...

چا به تنها نه که جان فرموده شد
بسکه با چشمان حسرت سوده شد
از چه رو خواهی که من با چاهه ای
الکتم در بر زنی هنگامه ای
چلو در این چاهه آخر چون کنم
کز حد در چاه خلقتی خون کنم
شرم آید من چنین مست غرور
دیگران چون شاخه پاییز غور
هیچو ما می کش لبشند هاله ای
یا چو شمع کوندارد لاله ای
بر تنم این پیرهن نا پا کشد
چون دل غمزدگان صد چاکشد
یا مرا عریان جوهریا نا بساز
یا با سیم هم بی آنا بساز

این سخن گفت و در آغوشم نهاد
کاکلی آشفته و بر دو شمع نهاد
اشک من با اشک او آمیخت نرم
یو سه ها یم بر لبانش ریخت گرم
گفتش آنا که مال اندوختند
از توکلی این نکته می آموختند
کا خشان هر چند غرور بهامت
نقش دیوارش زخمش چشما ست
گر شرای در گلو شان ریخت
حسرت خلقتی بدنا آمیخته
شاد زی ای کوکب شیرین من
ای رخت باغ و گل و سرین من
از خدا خواهم پرومندت کند
سر بلند و آبرو مندت کند
لیک چون سر سبز شمشاد شود
خود ما دانه ای از یاد تشو
گر ترا روزی فلک سر پنجه داد
کس زلیویت مباد آنچه بداد (ع)

قطعه ی جامه ی عید نیز بر تصاد های
شکسته و خورد کنند می اجتماع نظیر
دارد و شاعر می خواهد و اقیبت سر زمینی
را که در آن زندگمی می کند بیا نماید
واقعی عین ، مشهود و در نا ک را . و این
حقایق در همه ی جوامع استبدادی و غیر
عادلانه و جود دارد . کودکانی هستند
که در ناز و نعمت به سر می برند در پر
تو درخت حریر می خوابند .. و کودکانی
هستند که فرش زیر پای شان حصیر و
پالشی زیر سر شان خشت است . گرسنگی
توانا می دسر زندگمی شان را گرفته
است . رنگ های زرد و تن های تکیه
ولاغر و دره مند دارند . پای برهنه و یخن
پاره دارند . همیشه گرسنه اند و بیما ر .
در جوامع چنین یعنی در کشور های که
گروهی از اقلیت مفتخور در آسایش
و آسودگمی به سر می برند و گروه بیشماری
در حسرت و بد بختی و سیه روزی به
شاد کامی های فردی نمی توانند
وجود داشته باشند . کوشش و مبارزه
برای آسایش درها پیش شخصی و فردی
کوشش و مبارزه ای منفی است . انسان
ها به گونه ای انفرادی نمی توانند سعادت

مند با شند به گفته ای به صمد پیرنگی
... اگر نا ن هست با ید همه بخورند و
گر نیست باید همه گرسنه باشند . « میری
های انفرادی عملی میری نیست . نو عسی
چشم بستن بر بد بختی های دیگران و
این اوج حماقت و نادانی است . برای
خویش .

در کشور های غربی انجمن های کودکان
می سازند برای نظا هر محافل جشن و
سعادت های را ستین کودکان دوسر اسر
جهان دست بر نمی دارند . در شعر چاهه عید
شاعر به این نتیجه اجتماعی می رسد که
همه کودکان باید به گونه ای یکسان
و برابری از مزایای زندگی و طبیعت بر
خور دار گردند . سعادت را ستین آن وقت
فرا می رسد که آفتاب به من دهند و نور
خشندگمی هر در بجه بتابد .

بنیاد های کهن ، را بطله ها و ضابطه
ها ظالمانه فرو ریزد . دنیایی بر سر و
نوین بنیاد گذاشت شود و دیگر کودکان
به عقده های روانی و کمبود های روحی
دچار نگردند . باید برای این هدف
که مقدس است و انسانی مبارزه کرد بر
ضد جنگ های غارتگرانه شورید ، در
جامعه ی رها از استعمار است که کودکان
این گل های سرخ و شکوفه های مزده
وبختی و کبوتران سپید بال پیام آورا
مجال شکفتن و پرواز می یابند .
آرزو ها ، خواست ها و نیاز های شان
سر کوب نمی گردد . همه یک صدا و یک
آواز سرود پیروزی انسان را می خوانند و
جامعه ای را می سازند شکوفان ، در
خشان و بار آور .

دیگر افسانه های زرد پری و سرخ پری
را در گوش کودکان ما نخوانند . از
پری های سرخ قصه بگویند . در رهایی
انسان ، از عصبانیت و قیام انسان که با
کار و پیکار خود می تواند همه ی بنیاد
های کهن و استبدادی را فروز یزد و دنیایی
دیگر را آباد نماید . کودکان ما به
ادبیاتی انقلابی نیاز دارند . باید به
آنان آموخت که در سنگر دفاع از ارزش
های انسانی بایستند . بر ضد نهاد ها
و قرار داد های رنگ زده پر خاش نمایند
حما سه ی انسان معا صر را که این همه
زبانی و شکو هندی آفریده است
بدانید . ترانه ی پیروزی را بخوانند
یاد داشت ها:

- ۱- دیوان خلیل الله خلیلی ، فرزند
ینوا و پدرش ص ۵۸
- ۲- دیوان اشعار پروین اعتصامی ، قطعه
رنج کودک
- ۳- زنده رود ، ژاله ، مادران صلح می
خواهند ص ۱۴
- ۴- مرمر ، سیمیس بیبانی ، چاهه ی
عید

زین قلازم...

معنوقه نرسیده آیا این سخن درست است؟
- بلی !

«وجود آدمی از عشق میرسد به کمال
گر این کمال نداری ، کمال نقصان است»
- منظور شما کدام عشق است؟

عشق واقعی ، عشقی که عاشق پروانه وار
بسوزد و در پی کمال مطلوب باشد و گرنه عشق
های مجازی همه عوس است و زود گذر و کم
دوام .

- از نظر شما عرفان و صوفیان چه نقشی
روی موسیقی داشته اند ؟

- در کشور های اسلامی موسیقی وارد طریقت
گردیده ، امروز بزرگترین استادان موسیقی
هند از مسلمانان میباشد و غالباً پیرو طریقت
موسیقی قوالی که نوعی از موسیقی صوفیانه
است و به وسیله امیر خسرو دهلوی ابداع
شد به حد و ثنا خوانی میپردازد و رنگ مذهبی
دارد ، بنابراین طریقت در انکشاف موسیقی
نقش بزرگ داشته است .

- آیا موسیقی قوالی هم تابع موسیقی
کلاسیک هند است ؟

- تخیل این موسیقی در شمار روش های آزاد
است و قید و بند کلاسیک در آن وجود ندارد .
شما خود تان هم پیرو طریقت میباشید؟
- بلی - عمر من در خانقاه ها گذشته است
و هر چه هم یافته ام از برکت همین مراجع
بوده است چرا که تاثیر از فکر گرفته میشود
و علم از استاد .

- در مجموع چقدر آهنگ دارید ؟
- حسایش را ندارم ، من هر بار تازه خوانده
ام و یک طرز و یک یادچه کلاسیک رابه صد ها
نوع خوانده ام و می خوانم .

بقيه صفحه ۲۸

سخنی در زمینه...

باز هم را خلق فلسطین ، خلق ویتنام ،
ایتوی ، الجزایر و دیگر کشور ها در
را مثال می آوریم که کدام کشور ها در
چنان با آنها همکار می نموده و آنها را
یاری می رساند ؟

مثلاً خلق فلسطینی فقط با اسلحه اتحاد
جماهير شوروی سوسیالیستی علیه صهیونیزم
و امپریالیزم می جنگند و به سونه جهانی
نیزانی مسئله با رها تا کید گردید و
شخصیت های شناخته شد - خلق عرب
فلسطینی چون با سر عرفات با رها از کمک
های بی شائبه اتحاد شوروی یاد آور شده
است .

همچنان خلق ویتنام ، الجزایر ، ایتوی ،
انگولای مبارز کبوی با ی قهرمان و
دیگران همه و همه با سلاح اتحاد شوروی
از خاک و نا موس کشور های شان دفاع
می نمایند و آزادی و خوشبختی را به
ارمغان می آورند .

اکنون اگر با کمی توجه و دقت
مستولانه قضا یا را با هم مقایسه نمایم باز
هم به اثبات می رسد که اتحاد شوروی
نه تنها دوست صدیق و راستین مردم افغانستان
است بلکه دوست ویا ور همیشگی خلق های
سراسر جهان بوده و درین طریق کارهای

- چرا موسیقی کلاسیک هند مانند موسیقی
غربی نوت ندارد ؟

- نوت دارد اما چون خلاف موسیقی غربی
ساحه وسیع دارد از نوت کمتر استفاده می گردد .
شما پیشتر گفتید که موسیقی شرقی ریشه
های مشترک دارد اما فقط از سه کشور هند ،
پاکستان و افغانستان نام گرفتید ، آیا از نظر
شما موسیقی ایران و ترک و عرب شامل این
دسته بندی نمیگردد ؟

- چرا ، در موسیقی همه این کشور ها شور ها
مشترک است ، فقط شکل اجرا فرق میکند .
- در میان شاگردان شما چه کسی میتواند
جای شما را در موسیقی بگیرد ؟

- من در داخل کشور شاگردان زیادی داشته ام
اما متأسفانه هیچ کدام نتوانستند آنها را دوام
دهند ، اما در هند شاگردی دارم بنام «شودیوری»
که از یوهنتون الایابورو فیسوری دارد و تدریس
میکند ، این شاگرد من میتواند بدرجه استادی
برسد .

- خوب استاد سر آهنگ از جانب ژوندون
از شما تشکر میکنم که وقت خود را در اختیار
ما گذاشتید و حاضر شدید این گفت و شنود رابه
عمل آورید تا دیدار دیگر الله یار میگویم و
خدا حافظ .

- من هم از شما و ژوندون سپاس دارم و
خواهش می کنم .
- بفرمائید

- اینکه حرف هایم را مانند برخی از نامه
نگاران مطبوعات مسخ نکنید و به جای من شما
صحبت نکنید ، بگذارید حرف های خودم به چاپ
برسد و نه آنچه که میل شماست .

- چشم استاد قول میدهم این روش ژوندون
است که گفته هارا با نثری که خود دوست
دارد نشر کند ، اما ماهیت آنرا تغییر ندهد .
- متشکرم .
- خدا حافظ .

افتخار آمیزی نموده و تا جهان است
افتخار همکار ی با مردم جهان را دارد .

مردم افغانستان نیز بعد از انقلاب شوروی
قبل از آن با رها مورد تهاجم قرار گرفته
و حملات خائنه ای علیه افغانستان انجام
داده است که جنگ های افغان و انگلیس و
دیگری تجاوزات بخصوص مداخلات ایشرمانه
ارتجاع منطقه برهبری امیر یا لیزم بعد از
انقلاب ثور شاهد این انعامت که امپریالیزم
همانطوریکه دشمن خلق عرب فلسطین است
دشمن مردم افغانستان و سراسر جهان است .
اگر ازین مثال ها دیگر هم گفته آید ،
بهرتر این مثال و روشنترین دلیل است تا
ما در روشنی آن دوستان و دشمنان خود
را بهتر تشخیص کنیم و به اساس آن
موضع و موقف انسانی خویش را بیابیم .
در فرجام بخاطر نتیجه گیری اصولی
و درست که به نفع شرافت و آزادی عدالت
و سر بلند ی مردم افغانستان آرزو مندیم
مسئولان و عنا صر رو شنفکر خا نواده ها
درین طریق پیشگام و پیشقدم شوند و اعضای
قابل بخصو ص جوانان و نو جوانان را در
راه و اقا انسانی رهنمای نمایند تا در
کار و پیکار زندگمی سر افراز و دوست
داشتی و دوستدار مبین و مردم با ر
آیند و این افتخار بزرگی است برای خانواده
ها .

مکتب آینده‌ما

گرددیده قسمت اول این سیستم را تربیه ی اطفال تا سن مکتب زینه‌ی دوم را مکتبب شکل جدید در چوکات مکاتب ابتدایی چارصنغی مکاتب متوسط نامکمل هشت صنفی و مکاتب متوسط مکمل ده صنفه وزینه‌ی سوم را تعلیمات عالی تشکیل میدهد .

در چنین وضعی از یکسو موجب تقلیل مصارف تعلیم و تربیه و از سوی دیگر موجب بهبود کیفیت تدریس شاگردان می‌گردد . در سیستم جدید تعلیم و تربیه توجه قابل ملاحظه به بهبود محتویات تعلیم و تربیه مبدول گردیده است . کتاب های درسی تمام مضامین برای صنوف اول ، دوم ، پنجم و ششم ، کتاب های اصول تدریس برای معلمان تهیه و به نشر رسیده اند . تعلیمات در مکاتب ابتدائی از صنف اول الی چهارم خصوصیات مفصلاتی دارد ، تمام مضامین از صنف اول الی چهارم را یک نفر معلم پیش می‌برد هفته وار ۲۲-۲۹ ساعت درس می‌دهد . «الحق که اقدامات فوق ریغورم کاملا جدید و انقلابی میباشد .

علاوفا کیفیت تعلیم و تربیه در کشور ما در گذشته ها خیلی متعطف و عقب مانده بود و مطالب گفته تدریس می‌شد . مثلا اگر کتب جغرافیای یک دهی قبل از ورق بزنیم در آن مطالب خنده آوری میابیم زیرا جهان ما هر لحظه و هر روز به پیش می‌رود علم و فرهنگ شکوفا می‌شود و دست آورد های تازه علمی بدسترس بشریت گذاشته می‌شود ولی متاسفانه تعلیم و تربیه ی در گذشته ها از پیشرفت ها و شکوفائی هابی بهره بود . این موضوع دو علت عمده داشت یکی اینکه باخبری انسانهای این وطن از چگونگی جهان خارج و توضیح علم و فرهنگ و مبارزات خلق های جهان آنها را بیدار می ساخت و در نتیجه عمر جهنمی صاحبان قدرت کوتاه می‌شد و از جانب دیگر دولت های مرتجع آنوقت در صدد آن نبودند تا تازه ترین انکشافات علمی سیاسی و اجتماعی جهان را در دروس مکاتب و حتی پوهنتون ها انعکاس دهند .

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بخصوص پس از پیروزی مرحله ی تکاملی و جدید آن یکی از وظایف عمده و مبرم خود را رشد انکشاف و تعلیم و تربیه و تربیه در کشور قرار داده است چه در گذشته ها طوریکه مقتضی نبود ، استعداد و شایستگی فرزندان این وطن یا کشته می‌شد و یا اینکه در خدمت منافع طبقات حاکمه قرار می‌گرفت . چنانچه این مورد در بیانیه علمی و انقلابی بزرگادمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان وریس شورای انقلابی و صدر اعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان چنین بیان شده است : «... تعلیم و تربیه انسان از آغاز دوره ی طفولیت یکی از وظایف عمده ی ما در راه ایجاد چنین جامعه سعادت مند وطن محبوب ما افغانستان است . یعنی تعلیم و تربیه ی انسان نوین آینده از وظایف عمده و مقدس ما میباشد . بادر نظر

داشت تذکار فوق اجازه بدهید به نمایندگی از کمیته ی مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نظریات خود را در زمینه تقدیم بدارم . در گذشته افکار و تبوع انسانها صرف بخاطر منافع آزمندانه و وحشیانه منشی اقلیت استثمار گر و استثمار فعالیت می‌کرد ، تادست آوردهای بزرگ فرهنگی و تخنیکی را در اختیار ایشان قرار دهد و دیگران را از پیشرفت مصارف که یک امر حیاتی ضروریست محروم سازد . لیکن با صراحت و قاطعیت بحکم اهداف انقلاب نور اعلام می دارم که اکنون تمام دست آوردهای خلاق علمی ، تخنیکی و فرهنگی دیگر وسیله ی ظلم و استثمار توده های عظیم زحمتکش کشور مانده نمی تواند .»

علاوه از توجه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در مورد تعلیم و تربیه فرزندان زحمتکشان کشور و کلیه هموطنان ، توجه خاص به مقام والا و ارزشمند معلم در کشور ما نیز مبدول می‌گردد . معلم که باداشتن وظیفه ی بس خطیر و پر از مشقت حال و از امکانات حد اقل معیشت هم پر خور و در نبود اینک مورد توجه ، ستایش و پرورش دولت قرار دارد . دایر شدن کنگره ی معلمان

کشور که در آن از سراسر کشور چهارصد معلم به نمایندگی همه معلمان افغانستان اشتراک ورزیده بودند و علاوفا چندین هیات نمایندگی از کشورهای دوست نیز در آن شرکت نموده بودند بهترین نمایانگر توجه و التفات دولت مردمی ما بحال معلمان کشور و هکذا ارج گذاری به مقام معلم می باشد در این کنگره علاوه از ابراز همکاری و مساعدت از طرف زعامت دولت دموکراتیک و ملی ما که طی بیانات زعامت حزب و دولت و هکذا وزیر تعلیم و تربیه ی جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان ، شورای دموکراتیک از جانب کمیته ی مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، شورای انقلابی و شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان عنوانی معلمان زحمتکش کشور اصدار یافت که این به بهترین وجه نما یا نگر ارج گذاری و احترام حزب و دولت بمقام والا ی معلم می باشد . مقامات رفیع فوق بعد از تقدیم درود و شاد باشی های فراوان به معلمان کشور در پیام خود می افزایند ، (شما استادان محترم باید در کار پر زحمت خویش از تجارب و مساعدت های کشورهای بسرا در

سویا لیستی و دوست بزرگ مس اتحاد شوروی استفاده نمائید با ید گفت که کمیته ی مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری ما در آینده

سویا لیستی و دوست بزرگ مس اتحاد شوروی استفاده نمائید با ید گفت که کمیته ی مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری ما در آینده

نیز مکاتب را تحت مواظبت خود قرار خواهد داد و برای کار و فعالیت معلمان شرایط لازم را فراهم خواهد ساخت .»

هکذا باید دانست که دولت و حزب انقلابی ما علاوه از فرا هم ساختن زمینه های تعلیم و تربیه برای کودکان و نوپا و گان کشور ، زمینه ی فرا گیری سواد و تعلیم را برای بزرگسالان کشور نیز با تدویر و تقو یه کورس های سواد آموزی میسب می سازد چنانچه تدویر تعداد و وسیع کورس های سواد آموزی در سراسر کشور نمائ یا نگر این آرزوی شان است ما در حالیکه یکبار دیگر تدویر اولین کنگره ی تاریخی و بی نظیر معلمان کشور را به همه منسوبین تعلیم و تربیه و بخصوص معلمان ارجمند تهنیت می گوئیم ، امید قوی داریم که در پرتو اهداف انقلاب ظفر مند نور و پلان های مردمی و همه جا نه ی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در کمترین فرصت ممکن کشور ما دارای سیستم تعلیم و تربیه ی شکوفا ن مرقی و انقلابی شود . تا در نتیجه ی آن هما نظور یکبه آرزوی همه است آخرین انکشافات علم و فرهنگ و تخنیک در خدمت جامعه ی ما نیز قرار گیرد .

به پیش در راه ایجاد تعلیم و تربیه ی واقعا مردمی ، شکوفا ن و پیشرفته زنده یاد مردم زحمتکش افغانستان .

کلکسیون های...

مملو می باشد که خوردترین آن یعنی استنا گلو ز ، بوده و بزرگمی جسامت آن از اندازه یک قطعی گوگرد زیاد نیست . بر عکس بزرگترین آن تقریبا حتی به سقف خانه هم می رسد که واقعات جالب و دیدنی می باشد او اضافه نموده که یک کلکسیون میتواند بالاخره به یک موزیم تبدیل گردد . اگر همین طور باشد . الیای فوهمین که در لنینگراد زندگی میکند به خوبی میتواند موزیم تایپ های نوشتن را پیدا کند در حالیکه ایفجینی پوشکین از شهر ولگو گراد با داشتن اضافه تراز یکصد و پنجاه نوع اکاردیون مختلف النوع ، فلوت های مختلفه ، کتاب مقدس آسمانی یعنی زبور و علامه ها ، سمبول ها که در نتیجه گفته میتوانیم که یک موزیم از آلات موسیقی می باشد .

اتفاقا ، بسیاری از کلکسیون های که توسط مردم اتحاد شوروی جمع آوری و نگهداری شده است ، تقریبا در زمره ملکیت دولت به موزیم ملی تبدیل و موقعیت گرفته اند . ایلینا سپکتور از شهر کارکوف دوباره

چه عواملی در...

خوب ، منظور ما خوشبختی بود و کس که خواهان زندگی ایده آل هستند میتوانند چنین زندگی ، برای خود و خانواده خود بسازند مشروط بر اینکه زندگی را زیاد سخت نگیرند و تحمل رادوست نداشته باشند . به عقیده من بهترین زندگی ، زندگی ساده و بی الایشانه است که اعضای خانواده در آن احساس آرامش نمایند .

توجه در قسمت مصارف یکی از علل مهم خوشبختی در خانواده است ، زیرا اگر سنجش و حساب در امور خرج خانه و مصارف منزل نباشد برآگندگی و بی نظمی که بالای خوشبختی خانواده محسوب میگردد سایه خود را روی خانواده می افکند و از همین جاست که بدبختی و بی چارگی خانواده آغاز می یابد .

اگر توازن و بیلانی در مصرف و عاید باشد این برآگندگی و بی نظمی در امور خانواده دیده نمیشود و خانواده از این رهگذر بریشان نمیگردد . باز هم بر میگردیم به حرف اول خویش که تمام این کارها و سر رشته تمام امور بدست زن است ، زیرا اکثر افراد مردها بیه خرج و بی پروا در این امور هستند اما زنها بیشتر حسابگر و محاسب خوبی اند ، اما نباید زن ها این موضوع را دست گرفته مردی چاره رابی پول سازند ، خیر منظور اینک پول جیب خرجی باید از طرف زن به شوهر داده شود ، تا اینکه مرد نتواند زیاد مصرف نماید . پس به این نتیجه میرسیم که هر خانواده مخصوصا زن نقش اساسی در بهبودی زندگی خانوادگی شان دارند و میتوانند که با کمی توجه و دقت زندگی ایده آلی برای خود و خانواده خود بسازد .

دملی ثقافت او...

د نړۍ دمخې هو ښیا ره ولسو نه پدی راز په ډیر ښه شان پو هید لسی دی چی دیوه ولس مو جوده اوراتلونکی کلتور او ثقافت او ټولنیز ژوند دهغه ولس د لرغونی او اصل هیر سره نښلیدو نکی واقعت دی نود همدی احساس او پوهی او درک او قضاوت په رڼا کی داصیل اولرغونی هنر در نا وی کوی او د ژوند په هر موده او ټوله دو ره کی هغه په کار اچوی اود ژوند دلاپیا وړ تیا او ودی په عرض یی استعما لوی اود هغه په رڼا کی دخپل دژوند را تلو نکی لاره رو ښا نه کوی اود خپل دژوند چا ری پیری سموی . رښتیا خبره دا ده چی هنر په خپل ذاتی هنر ژوند ته ټکان او تحرک ورکوی او هغه دټا کلی هدف له پاره چمتو کوی . ژوند په خپل ذات کی یا هنر دی او یا دهنر ز پیر نده که چیری هنر نه وای ژوند به نه وای او که چیری ژوند نه وای نو اصلا هنر به نه وای .

د نړۍ دمخې هو ښیار و گړی پدی راز پو هید لی دی چی یو ولس هغه وخت دتکا مل لو پی پو پی ته رسید لی شی چی دهغه ولس دملی ثقافت او ټولنیز ژوند دتکا مل په لاره کی په رښتینی تو گه را بڼه ولری .

د نړۍ دمخې با احساسه او پوه ولسو نه پدی ستر راز با ندی پو هید لی دی چی لرغونی او اصل هنر دهریو ولس دهغه ولس دکلتور او ثقافت او ټولنیز ژوند دتکا مل اصلی بنسټ او زیر بنا گڼل کیږی په هره اندازه چی دغه زیر بنا درو ښا سره او رو ښا دزیر بنا سره په عینی او ذهنی شرایطو کی خپله رابطه ټینگه وساتی نو په همهغه اندازه د ولسو نو زیر بنا یی حالت درو ښا یی او رو ښا یی دزیر بنا یی حالت په غیبه کی وده کوی او دودی او تکا مل د فلسفی له مخی مخ په وړاندی درو می . پدی معنی سره چی ملی اصل او لرغونی او فلکلور یک هنر دو ولسو ملی احساس او ټولنیز شعور په غور څنگ راو لی اود هغوی جسمانی قوت او قدرت په کار اچوی اود ژوند دټو لو چا رو په ودی او پر مخ بیولو کی چټکوی .

د نړۍ دمخې با در که او بسا احساسه ولسو نه ژوند دکارکو لو او کار کول دژوند کو لو په یکو نڅاوو یوه منظره .

ازبی اعتنایی دیگران...

عصبانیت های شما را از اینکه چرا به شما توجه نشده است و یا چرا به شما بی اعتنایی شده است بگیرد .

باندگی بررسی و روانکاو می توانی بسرد که در نهایت افراد منزوی به اندازه افراد اجتماعی و خود را تمایل به خود نمایی وجود دارد و تفاوت تنها در اینست که در گروه اول یک عامل باز دارنده جلو اقدامات ایشان را برای جلب توجه می گیرد ، این عامل معمولا پذیرا شدن شکست در مقابل انتقادات ، تحقیر ها ، و یا ترس از مورد تمسخر قرار گرفتن است و ریشه آن را اغلب میتوان در رفتار که در دوران کودکی با ایشان شده پیدا کرد .

عکس العمل شما در مقابل بی اعتنایی دیگران منوط به توقعی است که از ایشان دارید ، ممکن شما از نگاه احساسی و عاطفی وابستگی های دیگران داشته باشید که در اینصورت از مشاهده بی اعتنایی ایشان اهمیت ندانن به نظر یانی که ابراز میدارید عصبانی و ناراحت میشوید زیرا این عمل را از جانب ایشان حمل بر آن میکنید که علاقه بشما ندارند و یا لاف دلچسپی ای که شما آرزو دارید به شما ندارند .

قدرت طلبی نیز همین حالت را دارد ، در نهاد شما ممکن است تمایل عظیم به قدرتمندی و قدرت نمایی وجود داشته باشد و در نتیجه خواهان آن باشید که از شما حرف شنوی داشته باشد و یا همه از شما تعریف و تمجید نمایند ، این حالت هم نوعی احساس عدم اعتماد به نفس ناخود آگاه است در طریق اعمال نفوذ بر دیگران میخواهید اعتماد نفسی را که فاقد آن هستید جبران کنید ، باین ترتیب وقتی از بی اعتنایی دیگران رنج میبرید ، تنها راه آن اینست که به جستجوی علت آن بپردازید و برای آنکه زود تر به مقصود برسید باین حقیقت مسلم اعتقاد پیدا کنید ولو اینکه اگر هم دارای امتیازاتی خاص مانند صدای خوب ، شکل خوب ، هوش زیاد ، در چه خوب و یا ثروت زیاد باشید .

چقدر آرزو میکرد که کسی باز یچه برایش بیاورد امروز هم وقتی که ترا می بینم آن روز های طفولیم و بچگیام بیادم می آید و به آن آرزوها و خواست های پایان ناپذیرش اما احساس که مادرت نمیتواند این وسایل را برای تو معیا سازد ، زیرا قدرت در اثر ظلم و بی عدالتی های روزگار گم شده از این جهان رفت و من مانند تو ، زیرا او یگانه مرد خانه و نون آور زندگی بود و تنها یادگار او تو هستی با وجود توند ها و غم های خود را تسلی میدهم .

طفل عزیزم : پاس این روز و بیخاطر بزرگداشت از این روز این شاخه گل را از من قبول نمایی و بیخاطر داشته باش که مادرت ترا خیلی زیاد دوست داشته است . جوانی و طراوت خویش را بیخاطر سعادت تو قربان نموده است . به امید سال های سعادت بارتو .

مادرت

ژوندون

به خاطر توهین وارد آمدن به خود ما هستیم و با کینه توزی میخواهیم انتقام بگیریم و یا اینکه از روی عقل و انصاف از خود سوال میکنیم «چرا این توهین کرد؟» آیا من مستحق این توهین بودم یا اینکه طرف مقابل آدم بی تربیت است . و یا به امراض مخفی روانی مبتلا است .

بنابراین بهنگام رو برو شدن بایک واقعه ناخوش آیند اگر بجای متمرکز کردن عوش و حواس خود روی این موضوع که بمن توهین شده بایند انتقام بگیرم . میایم و از خود می پرسیم که توهین کننده و آزار دهنده ما چگونه آدمی است و علت اصلی بی اعتنایی و یا توهین او چه بوده است و اوضاع و احوالی که ما را عصبانی کرده از چه قرار بوده است .

آنوقت میتوانیم عکس العمل مناسبتر و عاقلانه تری از خود بروز بدهیم . در مورد اشخاص خجول به اصطلاح شرمندوک که غالبا گوشه گیر و تنها هستند و از برخورد با دیگران می ترسند و همیشه در زوایای رو حشان این اندیشه آنها را زجر میدهد که «نکند مورد بی احترامی و کم اعتنایی قرار بگیرم»

توصیه هائیکه روانشناسان نموده اند اینست که : رفتار برعکس بهتر و موثر تر در مقابل آن از خود نشان بدهیم . اگر شما خجول و شرمندوک هستید و برایتان مشکل است که عرض وجود بنمایید ؟ آیا حقیقت امر این نیست که علی الرغم کمرویی ظاهری نهایت آرزو دارید که همه نظر ها به سوی شما معطوف باشد ؟ سوالی که باید از خود بنمائید اینست که چرا میخواهید نظرها متوجه شما باشد . و آیا سر شناس بودن در شما نوعی ارضای خاطر عمیق بوجود نمیآورد .

وجود چنین نیاز ها و خواسته ها در نهاد یک نفر امری کاملا طبیعی است و اعتراف به آن در حقیقت نوعی شهادت در رو برو شدن بسا واقعات زندگی است و قبول همین واقعیت میتواند به اندازه وسیع جلو ناراحتی ها و

نامه مادر

و جهان این روز را از صمیم قلب تبریک میگویم و از خداوند بزرگ برای تان سعادت و کامیابی آرزو میکنم .

طفل عزیزم ، امروز این سطور را برای نوشتن چون غیر از این چیزی نداشتم که نشانت کنم ولی شاید روزی این نامه من برای از هر چیز دیگر عزیز باشد . و آن روز من شاید نباشم اما این چند سطر ، خاطرات مراد یاد تو زنده نگه خواهد داشت .

نمیخواهم که این روز خوش ترا با این حرف ها و کلمات خراب سازم . ولی چکنم که این کلمات از قلب مادر داغدار بر می خیزد که روزی خودش کودک بیش نبود ، و در آن روز ها



سلام علیکم خوانند گان و همکاران عزیز!
به امید سلامتی و سعادت شما میپردازیم
به جواب نامه ها

دوست عزیز ناهید فتح محصل پوهنتون کابل
از ثنا و حمد تان به مجله خود تان ممنون
و تشکریم. نوشته شما در باب مصاحبه ظاهر
هویدا با خبر نگار مجله ژوندون به اداره
رسید. که اینک قسمتی از آن را میخوانید
در شماره سوم مجله ژوندون مورخه ۲۶ حمل
۱۳۵۹. توجه ما را مصاحبه ظاهر هویدا جلب
نمود که فوق العاده خواندنی و جالب بود.
زیرا رفابت آقای هویدا با هنرمندیست که
فلا بجز از یاد کار چند آهنگ، آنهم در
لایلهی کست ها چیز دیگری باقی نمانده است.
بلی ظاهر هویدا در یک قسمت از مصاحبه خود
چنین اظهار عقیده کرده است: «ما در کشور
دو گونه هنرمند داریم یکی هنر مند مشهور
و دیگری هنرمند محبوب، باز تکرار میکنم
پیدا کردن شهرت، به ویژه در کشور ما که
به قحط هنر متدنان ممتاز روبرو هستیم، کار
مشکل نیست، ولی محبوب شدن و در دل مردم
جای گرفتن کاریست پس مشکل که به آسانی
با تقلب و نیرنگ و با لباس خوب پوشیدن و
پشت آسترنگ آخرین مدل موسس سال
نشتن بدست نمی آید....»

به نظر آقای هویدا، احمد ظاهر، این
هنرمند مشهور و محبوب کشور که نه تنها
در داخل بلکه در خارج کشور نیز موفقیت
های چشمگیری را کسب کرده به پشتوانه
ثروت و دارایی در دل ها جا گرفته و مشهور
شده است.

با کمال تأسف باید گفت که کاملاً غلط
است، زیرا مشهور شدن و به شهرت رسیدن
هیچگاه بیول حاصل نمیشود. مگر شما خبر
نداشتید که هر کس، رأی، میداد و رای
گیری میشد و بعداً به صفت خواننده مسا ل
شناخته میشد.

و در جای دیگری چنین گفته است: «من
که تا سن ۲۴ سالگی هیچی در بساط نداشتم
و فاصله خانه و رادیو را پای پیاده طی میکردم
و در کوچه کتابفروشی در خانه کرای میزیستم»
آیا از ثروت احمد ظاهر احساس رقابت
میکنید؟ یا اینکه ثروت وی، شما را رنج
میدهد زیرا احمد ظاهر، آن همه ثروت را از
طریق خوانندگی و مشهور شدن و محبوب شدن
بدست نیاورده بلکه همه میداند که احمد
ظاهر در قایل مشول و ثروتمند می زیست،
به هر صورت ظاهر هویدا که خود تحصیل
کرده و روش فکر و انسان اجتماعی نیز است،
چرا سالها زندگی خود را وقف هنر خویش
کرده است تا بجایی برسد، و آنگاه آیا لازم

است این حرف ها را به هنر مندی بزند که
همه مردم از خرد و کلان، از پیر و جوان
همه و همه او را دوست میداشت هنرش را می
پسندیدند. آیا شما از هنر متدنان ما این
توقع را دارید که بعد از مرگ شما را چنین
یاد کنند. به نظر من هرگز نمی. زیرا شما
زندگی خود را وقف هنر و مردم خود میکنید،
پس انتظار هم دارید که همیشه قسمیکه هستید
یاد شوید نه اینکه.....

باز هم در قسمت دیگر مصاحبه میگوید که
«به عقیده من، بدون در نظر داشت نکات بالا
احمد ظاهر را ممتاز ترین و بی نظیر ترین
قلبداد کردن تلف کردن حق دیگر آواز
خوانان جوان ماست که باید چنین قصاصات
صورت نگیرد.....»

مگر آقای ظاهر هویدا فراموش کرد که در
یکی از پرو گرام های تلویزیونی خود گفته
بود که به خوبی احمد ظاهر دیگر هنر مند
افغانستان نخواهد آمد و قرن بیست هرگز
هنرمندی نظیر احمد ظاهر نخواهد داشت.
نمیدانم فلا نظر تان چطور است، تغییر
کرده یا خیر؟ این عین خود پرستی یک هنر-
مند را نشان میدهد. چرا وقتی احمد ظاهر
زنده بود آقای هویدا چنین ادعا را نمیکردند
و خود را دوست و خوشبین اش نشان میداد،
مثلاً در قسمت دیگر وقتی از ظاهر هویدا سوال
شد که نظر خود را در مورد چگونگی پروگرام
های تلویزیون بگوید، گفته که «اگر
کودک هفت ساله نتواند که مره مره می بده»
ما از ظاهر هویدا سوال میکنیم که چرا شما
اعتراض خود را در قسمت بهتر شدن دیگر
پرو گرام ها نگفتید؟ اگر فکر میکنید که
هیچ يك از پرو گرام های تلویزیونی ما،
کوچکترین نقص ندارد، شاید باز هم اشتباه
کرده باشید. زیرا من نمیگویم که همه
پرو گرام های تلویزیون قابل شنیدن و دیدن
است. هرگز چنین نمیگویم اما رقابت شما
را نشان میدهد که فکر میکنم بجا نیست،
زیرا هر گاه کودکی بخواند که مره مره می
بده از نهایت علاقتندی اش به آواز سحر
انگیز احمد ظاهر است، پس آیا به نظر شما
قابل پذیرش تر خواهد بود که بگوید: «اولیاء
داری در چشم شبلا ویا قشنگ و دلر-
بایی»

در اینجا خیلی دوستانه و بیطرفانه همه
خوانندگان محترم مجله ژوندون باید قصاصات
کنند که آیا گفتار ظاهر هویدا در قسمت
احمد ظاهر، این هنر مندی که همه مردم را
لحظه ها وساختها سرورنگه میداشت بجا است؟
فکر میکنم همه بیک صدا و یک زبان
میگویند: نه نه

زیرا اگر چنین بود، پس چرا هزاران هزار
نفر جنازه وی را از منزل تا به قبر یا احترام
و عزت نقل دادند و چرا شهر کابل هرگز شاهد
چنین روزی در عزای مرگ يك هنرمند نبود.
آری احمد ظاهر از جهان چشم بست و مرده
ولی در جهان هنر هرگز نمرده است ...
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شده است
لبت است در چریده عالم دوام مسا

دوست عزیز مراد محمد نیاز بدخشی
سه پارچه شعر شما در يك پارچه ورق پیا
رسید. کوشش نمایید اشعاری بسرایید که
سوز و گرمای از درد های اجتماعی جامعه داشته
باشد نه اینکه:

«یاد آرزو که باناز وادا که مسی زد
دست چپ در کمر راست رها که میزد
کی باناز وادا که میزد؟
تویی هموزم و هم سنکر

به افکار جوانان ترقیخواه این مبین (۱)
به آزادی تو میزنند (۲)

علیه ارتجاع بدمنش همواره در جنگ اند (۳)
و مصراع های را که با سوالیه مشخص کرده
ایم، معنای لازم را نمیرساند و گویا پای مرغ
شعر شما را می شکند و ناتوان میسازد.
چاره را در کجا بجوییم؟ در لایلهی اشعار
شاعران بزرگ ادبیات ما، به نحویکه اشعار
ایشانرا بخوانید و در تودرتو نگنمایید و ساختمان
مصراع های شعری را بنگریید یاد بگیریید.
دوست عزیز انجیلا موفق دا ماچ متعالم
لبسه آریانا

قبل از همه چیز سلام ما را نیز بپذیرید.
خوشوقتیم که همکار دیگری به جمله همکاران
قلم بدست ما افزوده میشود، قدم و قلم تان
گرامی باد.

شعر طویل «سقوط خاب» را خواندیم.
آغازین مصراع شعر شما خوب سروده شده
است که نمایانگر استعداد و احساس شاعرانه
تان میتواند باشد. ما با آنکه به نشر شعر تان
اقدام و رژیم، توجه و علاقتندی شما را به اشعار
شاعران نو پرداز میخوانیم که باورق کردانی
کتابهای اشعار ایشان، فوق و شوق شما به
شگوفایی میرسد و خوبی میتوانید اشعار بخته
و نیز بسرایید. خدا حافظ.

دوست عزیز شمس الدین از هرات
ما هم سلام و احترام تقدیم میداریم و دعا
می کنیم که همیشه موفق و مسعود باشید.
مطالب ارسالی شما با ضمیمه يك قطعه عکس
رسید. قسمیکه خود گفته اید تمام مطالب
از مجله های ایرانی بریده شده و به ما فرستاده
شده است که نباید چنین می بود. باید
خود شما بعد از مطالعه زیاد طرح نو در می
انداختید و چیز تازه ای ایجاد میکردید. یا آنهم
نامه شما را به تصدی صفحه مسابقات و سر-
گرمیای می سپاریم، خدا حافظ.

دوست عزیز قایم محصل پوهنځی علوم اجتماعی
بپذیرید سلام ما را هم. شعر «خاطره» را
مطالعه کردیم و اگر از نواقص شعر بگذریم
راستش دلمان برایتان غم ریخت که چرا آن
یار بی وفا، عزیز یا وفا را ترك گفته بایار
دیگری قول و قرار نهاده است. از بی وفایان
جدا می بهتر است. به پاس ذوق شمس-
این چند مصراع را بچاپ می سپاریم:

آتش که در جامه گلگون (۱) عروسی
دست سیمگو نش بدست دیگری بود
در محفل او رقص جایی بنقش-
در چشم سبا هنر نگه چشم ترم بود.

از پارچه ادبی شما که عین شعر «خاطره»
و خاطره دلدار بی وفا را در دل تان کشتیم
از چاپش معذرت میخوانیم که دیگر
نیست تا آن خاطره را بپادشاه مثنو درو
به امان خدا باشید.

دوست عزیز روز گار از کارته چهار
داستان «سایه بیگانه» را خواندیم. قری
و استعداد داستان نویسی در وجود مبارک
جوانه زده است و می توانید آنرا با خوان
داستان های معروف جهان به پروریدن و شک
برسانید عجلتاً قصه کوتاه شما کنتک اش
و قهرمان قصه هم در هاله ابهام پیچانیده شده
و دیگر اینکه محیط قصه درست تصویر نش
است، و به خواننده مفهوم نیست و بالاخره
قصه فهمیده نمیشود که کب از چه قرار است
و تمام حوادث (۲) در خلاه میکند که نیاز
چنین می بود، خدا حافظ

دوست عزیز غ. ح. چولی پای
بعد از سلام عرض شود که صفحه چو
به نامه های شما عجب صفحه است. که
تراکم مضامین، صفحه شما را، که آن
لب شکایت می کشاید «که ژوندون خود
به خاموشی زده و جواب نمیدهد»، بی حرف
کب و چون و چرا از میدان نشر بیرون میک
و به هفته دیگر موقوف میکند یعنی هر
یکه به محدودیت جا نباید به سر همین س
نازل میشود و حکم محکومیت عدم نشر آ
آمر چاپ به اشاره مدیر مجله صادر میک
و با قلم ریشخند گونه جواب نویس شما
به تصویب میرسد، پس چه باید کرد؟
را بامدیر مجله به کنکاش بگذارید....

اما «نه فراموش تان کرده ایم و نه میگذار
که خون شیر شود و نه آزمایش تان میکنیم»
نه از شما دوست عزیز دق هستیم ... و نک
تاجاییکه به نامه شما مربوط میشود از ما
گرفته باشید و سخن دل را بر زبان نیاوردید
مگر چه گفتیم که لب لعل شکر خارا، چو
ما تلخ افتیده است. و باز چرا «اگر دشمن
گو ییم» و گر نفرین دعا «گو بیده» قرار
که بنیه این صفحه را بنزد، کاستی و ک
آنها بر شمارید و جواب های پاسخگو را
ارزیایی بکشاید و آنجا که غلط گفته ام
اطلاع برسانید و عیب فی جمله بنمایید.
آینهی مگر عکس تو بنمسود را ست
خود شکن، آینه شکستن خطا ست.
به انتظار نامه های دیگر شما هستیم، و
و کامروا باشید.

والسلام

مدیر مسوول: راحله راسخ خرا

معاون: محمد زمان نیکرای

آمر چاپ: علی محمد عثمان ز

آدرس: انصاری واټ - ج

ریاست مطابع دولتی

تلفون مدیر مسوول: ۷۸۴۹

تلفون توزیع و شکایات: ۸۵۹

دولتی مطبعه



65

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



شنبه ۲۴ جوزا ۱۳۵۶
۲۸ جون ۱۹۸۰

۳۲ سال

شماره ۱۱ و ۱۲
قیمت یک شماره ۱۳۰۰ افغانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library